

شیخ سعدی که جهان پیموده بشنو این نکته چه خوش فرموده

هر که نان از عمل خویش خورد منت از حاتم طائی نکشد



[illegible] راه راست رفتن و بعد از آن دیگر [illegible] خداوند [illegible]

[illegible] کونوا ربانیین بما کنتم تعلمون الکتاب وبما

کنتم تدرسون انما یخشی الله من عباده العلماء و

[illegible] در این کتاب [illegible] در [illegible] شود و از گناه

[illegible] و تقصیرها عذر خواهد و توفیق [illegible] از خدای تعالی طلبد و [illegible]

[illegible] و بالله التوفیق باب در فضیلت [illegible]

[illegible] و [illegible] خواهم و [illegible]

[illegible]

و از هر قدر دشمنان الرحمن بخشنده بی بهانه و بی بها که دشمن و دوست

پرورده نعمت اوست الرحیم آن بخشنده دل شکستگان و بخشنده دلهای

ایشان که رحمت او خاصست بر مومنان به [illegible] دیگان و امان در بهشت جا

ودان نظم نظم از بسم الله بهشتی بر سر [illegible] نهادی تاج بسم الله بر سر ٥

از بسم الله بگشا دم درای راز ٥ ثنای حمد بجوی کرد از دم آغاز ٥ از بسم الله

برخوان اسم اعظم ٥ مزن بی ذکر بسم الله یکدم ٥ روی عن امیر المؤمنین

علیه السلام انه من قال بسم الله الرحمن الرحیم ٥ [illegible]

فی الجنة الف بیت وفی کل بیت [illegible]

[illegible]

براءة كليم الله آن صدر بدر عالم و سرور اولاد بنی آدم محمد المصطفی ص

علیه و آله [illegible] هر آن بنده که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم

تبارک خدای [illegible] هزار خانه بود در هر خانه هزار تخت

و هر تخت هزار فرش و در هر فرش هزار حور العین که بر زنخ آن

وجه و بر پیشانی و بر لبهای آن حور نوشته که بسم الله الرحمن الرحیم

هر که از صدق دل این کلمات با برکات بگوید حق تعالی این هزار خانه

در بهشت با این صفت که گفته اند آن بنده را کرامت فرماید و باز فرمود

رسول ص که چون معلم کودک را بگوید بسم الله الرحمن الرحیم چون کودک

بگوید و بگوید خدای تعالی آن کودک را براتی از آتش دوزخ بنویسد

مادر و پدر او را براتی از آتش دوزخ استاد را نیز براتی به رحمت کند

بیت نام بسم الله بگو تا توی فرمان روا بسم الله نقش در دو جهان

شفاعت ای محمد اگر نه از لطف تو دارم امید تو تویی در نطق تو ناهی

بحق مصطفی که عیسی ع بنینا علیه السلام بگورستانی گذشت و دید که در

قبری شخصی را عذاب سخت میکردند از آنجا بگذشت چون باز آمد همان

شخص را دید که فرشتگان رحمت طبقهای نور او را نثار میکردند عیسی ع

متفکر شده و مناجات کرد خداوند تعالی وحی آمد

که یا عیسی این مرد گناهکار بود تا مرده بود در عذاب بود اما از زن

که او بجهت دوست میکرد زن این مرد حامله بود فرزند از وی پسر را

عطا دادیم چون بزرگ شد مادرش او را نزد معلم فرستاد معلم

پسر را گفت بگو بسم الله الرحمن الرحیم چون نام بزرگ ما را بر

زبان راند شرم کردم که پدر وی را دیگر عذاب کنم از جهت این کلمه

بزرگ عذاب از پدر وی برداشتیم پس اگذارده که پدر مرده و



و مادر مرده را بیامرزد چه عجب که اگر مادر و پدر زنده و سلی برده را آمرزد

بیت دلی که بسم الله خورد زر ز بهای وی درست ٥ چاره گفت الله بلطف کند

آشنا ٥ که زید بن حارث از مکه بطایف شد منافقی با وی همراه بود

هم بر ... دیگر جای عظیم بود خرابه دیدند و به آن شدند خواب

مر زید غلبه کرد زید در خواب شد منافق برخواست و دست و پای زید را ببست

قصد کشتن وی کرد زید آگاه شد گفت چه خواهی کرد منافق گفت

میدانم که تو در دین محمد ص اگر برگردی ترا خلاص کنم والله برابری کار زر و بچاره‌ای

خار هر چه تمامتر بکشم زید گفت بار رحم الراحمین بفریاد ما رس گفت بسم الله

الرحمن الرحیم ناگاه آوازی آمد که وای بر تو اگر مهربت بر این منافق

از آن جای بیرون آمد کسی ندید باز قصد کشتن وی کرد دیگر باره آواز

عظیم تر آمد که وای بر تو اگر وی را بکشی منافق بترسید و باز بیرون آمد و

بر چهار طرف نگاه کسی را ندید باز گردید و قصد وی کرد دشمن

بار دیگر آواز با هیبت تمام بر آمد که خود را نگاه دار که رسیدم منافق باز قصد
بروان کرد که ناگاه سواری را دید که می آید و گرزی در دست دارد منافق چون
او را بدید روی بگریز نهاد سوار بدو برسید گرزی بر سینه منافق زد که از
پشتش بیرون آمد منافق بیفتاد و جان بداد و زخم سپر سوار رسید بر دست و پای
زنید را بست و بند زبید گفت ای جوان بدان خدای که ترا آفریده بگو چه
کسی گفت من جبرئیلم چون تو گفتی بسم الله الرحمن الرحیم مرا فرمان
رسید من در آسمان هفتم بودم در حال از حق امر شد که بروان بنده
را دریاب آواز اول که شنیدی در آسمان هفتم بودم آواز دوم از آسمان
دنیا آواز سیم این بود که رسیدم دشمن محمد صلعم را کشتم و خبر بسیار گو
بسم الله الرحمن الرحیم روایت است از حضرت رسول صلعم که فرمود
هر مومنی که در نامه اعمال او هفتصد بار بسم الله الرحمن الرحیم نوشته
باشد خدای تعالی برا در رحمت کند بدانکه بسم الله الرحمن الرحیم

نوزدهم

نوزده حرفست وزبانیه دوزخ بر نوزده بود چنانکه حق تعالی فرموده

که علیها تسعة عشر هر که نوزده حرف بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان

راند روز قیامت آن نوزده زبانیه دوزخ را بروی نباشد الهی

جملهٔ امت محمد را بگفتن بسم الله الرحمن الرحیم گویا گردان و

شفیع همه گردان یا رب العالمین در فضیلت فاتحه الحمد لله حمد و

ثنا و ستایش و سپاس مر خدای را عز و جل که معبودی با شریکت

بهمتاست پس جان جملهٔ آدمیان در تربیت او پرورده اند

و کافهٔ عالمیان و نعمت او روزی رب العالمین الرحمن الرحیم

آن خدائی که پرورده کار همهٔ خلایق و روزی رسان و نیکوکار

همه جهانست پس چون جهانی بنده نورزیده بی بد کرده

دو یکی ستم کشیده یکی از همه روزی خورده یکی بر امید خدا

بوده یکی ظالم و دیگری مظلوم پس هر آینه این کار را چون

رگ راند نور دیده را جانها داری روا دار از خواهد داد و دادست

بپذیرد و داد مظلوم از ظالم بستاند و بگوید که مالک یوم الدین

پادشاه روز قیامت داور داد خواهان که گردنکشان در آن

روز گردن نهند و از انصاف بیدادان بدهند از غیب بحضرت

راز و از مقام ثنا گفتن بمقام راز گفتن آید و شما امید جواب زبان

بکشند و بگوید ایاک نعبد مر ترا به یگانگی می پرستم چنانکه یگانگی

میشناسم یعنی ترا بندگی کنم و در بندگی همه آن کنم که تو پسندی

و همه آن پسندیم که تو کنی و چون او را بنده شوند بود و خوبی بحضرت

الهی اگر و ایاک نستعین از تو خواهیم یاری و بر طاعت تو بسر آوریم

خدمت تو که بجز از تو امیدی نداریم پس چون نیکبختی خود درین

یافت و نیک اختری خود در شرف خدمت دید جویان دوام

آن نعمت گردد و خواهان نظام آن سعادت شود بگوید اهدنا

الصراط

الصراط المستقیم یعنی ما را براه راست قراری ده و دلهای ما را
به بینش پایداری ده یعنی آنچه نمودی بدان ما را نگاهدار چون شناسا
دادی بجهان راه دلیلی باید که رهبر ما آن سابق در راه بر راه شفق نشانه
تو و نام ایشان از فال سعادت گیرد بگوید صراط الذین انعمت علیهم
راه آن کسانی میخواهیم که تمام کردی برایشان نعمت و هدایت خو
یش نه راه جهودان نه آنانی که براه موسی ع برضای موسی ع موفق مانده
ند نه آنانی که در هوای عیسی ع برضای عیسی او را معبود خوانده
اند از آن کسانی که ناپسندیده تر آکنده بگوید غیر المغضوب
علیهم و لا الضالین جز راه آنانیکه بی بهانه در رضای تو اند از خشم
گشته اند نه راه آنانیکه نه راه نیکو یک رکشته و هر که الحمد
پنج حرف است و خدای تعالی پنج وقت نماز را در شبانه روزی بر بنده
خود فرض کرده است هر که این پنج حرف را در پنج وقت نماز بخواند

حق تعالی آن پنجوقت نماز را قبول کند الله سه حرفست سه را با پنج
جمع کنی هشت شود حق تعالی هشت در بهشت آفریده است هر که این هشت
حرف را در پنجوقت نماز بخوانند هشت در بهشت بر روی او بگشاید رب
العالمین ده حرفست چون ده را با هشت ضم کنی هجده شود حق تعالی هجده
هزار عالم آفریده است هر که این هجده حرف را در پنجوقت نماز بخوانند بعدد جانو
ری که درین هجده هزار عالم خدای تعالی طاعتی در نامهٔ اعمال او ثبت کنند
و معصیت محو فرماید الرحمن شش حرفست شش را که با هجده ضم کنی
بیست چهار شود حق تعالی در شبانه روزی بیست چهار ساعت آفریده است
و هر که این بیست چهار حرف را در پنجوقت نماز بخوانند الله تعالی آن شبانه
روز را برای او طاعت بنویسد و از بلاها نگهدارد الرحیم شش حرفست
شش حرف را که با بیست چهار ضم کنی سی شود خدای تعالی ماه را سی روز آفریده است
هر که این سی حرف را بخوانند طاعت یکماه در نامهٔ اعمال او بنویسد مالک

یوم الدین

یوم الدین ایاک نعبد بیست هرف است بیست را که با سی ضم کنی
پنجاه شود هر که این پنجاه هر فرز در پنج وقت نماز بگزارند الله تعالی روز قیامت
را که پنجاه هزار سال آفریده است در دنیا بر بنده خود گواه گردانند و ایاک
نستعین یازده هرف است یازده را که با پنجاه ضم کنی شصت و یک
شود آفریدگار عالم شصت یک دریا آفریده است هر که این شصت
یک هر فرز در پنج وقت نماز بگزارند بعدد هر قطره آب که درین شصت
یک دریا باشد حق تعالی حسنه در دیوان اعمال او ثبت کند
اهدنا الصراط المستقیم نوزده هرف است نوزده را که با شصت
یک ضم کنی هشتاد شود هر آن بنده که این هشتاد هر فرز در
پنج وقت نماز بگزارند حق تعالی عبادت هشتاد ساله در دیوان اعمال
او ثبت کند صراط الذین انعمت علیهم نوزده هرف است نوزده را
که با هشتاد ضم کنی نود و نه بود خدای تعالی نود و نه اسم باشد هر که

این بودند هر فرزا در پنج وقت نماز بخواند حق تعالی بودند را اسم خود را در دیوان
اعمال او ثبت کند غیر المغضوب علیهم پانزده حرفست پانزده را
با بودند ضم کنی صد و چهارده شود سوره کلام الله فرموده هر که این صد و چهار
هر فرزا بصدق دل بخواند ثواب ختم کلام الله در نامهٔ اعمال او بنویسند و
لا الضالین ده حرفست ده را که با صد و چهارده ضم کنی صد و بیست و چهار شود
هر مؤمنی که این صد و بیست و چهار حرف را بخواند خدا تعالی صد و بیست و چهار
هزار پیغمبر را شفیع او گرداند در روز قیامت حضرت عم که بطاوس تبلیغ
بنده خریده بود که عجمی و نمازی خوارت نمیدانست شبی خفته بود که آن بنده
از خواب بجست و خواجه را بیدار کرد و گفت ای خواجه از تو میخواهم
که مرا سورهٔ الحمد بیاموزی خواجه گفت چه بوده است گفت بخواب دیدم
که معراج بر آسمان نهاده بودند و خلق را بآسمان میبردند گفتم اینها کیستند
گفتند پیغمبرانند و از پس ایشان قوم دیگر را دیدم گفتم اینها کیستند

گفتند

گفته‌اند اینها قومی اند که الحمد را باعتقاد درست و پر بها در نماز خوانده اند

... گمی نیز در گلستان روم گفته تو از اهل ما نیستی و حمد را نمیدانی

... را الحمد بیاموزی طاوس و پر الحمد بیاموخت روز دیگر

غلام الحمد میخواندند تا شب شد وقت خواب رفته ناگاه آوازی بگوش من

رسید که ربک آمدم و الحمد آموختم تا پدر و برادر و خویشتن غلام جان گفتی

تسلیم کرده بود که هرکه باعتقاد درست سوره فاتحه را بخواند او را آتش جهنم

نسوزد الهی بحرمت سید کائنات محمد مصطفی صلعم اهل جماعت را ثواب

سوره فاتحه الکتاب نصیب گردان و هرچه خوانده ایم شفیع و

نافع ما گردان یا اله العالمین قوله تعالی در فضیلت قرآن شهر

رمضان الذی انزل فیه القرآن هدی للناس و بینات من

الهدی والفرقان خداوند عالم خبر میفرماید که ما خلعت قرآن بسیار

گران فرستادیم تا خلقان بمتابعت قرآن از راه ضلالت در راه

هدایت یابند و بسلامتی بمنزل رجوع و راحت رسند و جهال و عوام از هم
جدا کنند و کفر از ایمان باز دارند و شرایع قیام نمایند اهل تفسیر را در
نزول قرآن اختلاف است حدیث کلینی گوید که جمله قرآن در شب لیلة القدر
نازل گشت بلوح المحفوظ آنگه جبرئیل از لوح محفوظ با آسمان دنیا آورده
بعد از آن بتدریج بهر قدری که حق تعالی علم فرمودی آورد و بوقت حاجت تا مدت
بیست سه سال فرستاد اول سوره که محمد صلعم فرود آمد این سوره بوده قوله تعالی
اقرأ باسم ربک الذی خلق و در پی این سوره بود که قوله تعالی یا ایها
المدثر و آخر این سوره بود که قوله تعالی اذا جاء نصر الله والفتح
ورأیت الناس یدخلون فی دین الله افواجا پس بدانکه
قرآن شرف منزلتست که پادشاه جل جلاله بده نام خود یاد کرده است
اول خود را عزیز میگوید و قرآن را عزیز میخواند که قوله تعالی وانه القرآن
العظیم دوم خود را حکیم میگوید و قرآن را حکیم میخواند که قوله تعالی والقرآن

الحکیم

الحکیم سیم خود را عظیم میگوید و قرآن را عظیم میخوانند که قوله تعالی ولقد

المثانی ع آتیناک سبعا من القرآن العظیم چهارم خود را نور میگوید و

قرآن را نور میخوانند که قوله تعالی وانزلنا الیکم نورا مبینا پنجم

خود را مهیمن میگوید و قرآن را مهیمن میخوانند که قوله تعالی ومهیمنا علیه

ششم خود را مجید میگوید و قرآن را مجید میخوانند که قوله تعالی ق والقرآن

المجید هفتم خود را حق میگوید و قرآن را حق میخوانند که قوله تعالی وبالحق

انزلناه وبالحق نزل هشتم خود را کریم میگوید و قرآن را کریم

میخوانند نهم خود را بی مثل خوانند که قوله تعالی قل لئن اجتمعت الا

نس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یاتون

بمثله دهم خود را بی نهایت میخوانند که قوله تعالی قل لو کان

البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات

ربی این چند نامهای دلیل ظاهرست بر عظمت و بزرگواری قر

پس بر دو باید که قرآن را از بهر چند کار خواند اول از بهر محبت خدا که

کلام مقدس اوست سخن دوست در نزد دوست عزیز باشد

دوم بخواند تا بدان عمل کند سیم امر معروف خود کند و بکند چهارم   حواشی

بیقین بخواند بر آنچه که تجارت با خدای تعالی میکند

رب تال القرآن والقرآن یلعنه یعنی بسا قرآن خواننده

که قرآن بر ایشان لعنت کند و نیز فرمود که روزگاری آید بر امت

من که مصحف در پیش نهند و درست میخوانند و مخرج حروف را در ادا

نگه دارند لیکن قرآن بر ایشان لعنت کند و هر آیتی که میرسند برخوانند

آن آیت بر ایشان لعنت کند چون بآیه خمر رسند و خمر خورنده باشند بآیات

حق الناس رسند در حق مسلمانان و در ذمت او باشد و بآیات نماز

و روزه و حج و زکوة رسند و بدان کار نکنند آن آیات بر ایشان

لعنت کند و همچنان که از پیغمبران رسالت میرسند از خاریان

بهر قرآن

هم قراءت قرآن خواهند پرسید و هرکه قرآن بیاموزد و فرا

موش کند روز قیامت دست بریده و نابینا برخیزد شیخ

حسن بصری گوید کسانیکه پیش از ما بوده اند قرآنرا دانسته اند

که از حق تعالی بدیشان رسیده بشب تامّل نمودندی و بروز کار

کردندی اکنون این قوم درس خواندن را عمل خود دانسته اند

و حروف اعراب او را درست میکنند و فرمان وی را از آن

گرفته اند و عمل نمیکنند والبته بباید دانست که مقصود از قرآن

خواندن بعمل آوردن است و بدانکه قرآن و فاضلترین عبادتست

خاصه در نماز بایستاده رسول صلعم فرمود که روز قیامت هیچ شفیعی نبود

نزد حق تعالی بزرگتر از قرآن و فرمود که بدرستیکه دلهای که زنگ

گیرد همچون آهن روشن نشود مگر بقرآن خواندن و یاد کردن مرگ و

حضرت رسول صلعم فرمود که من از میان شما رفتم بعد شما دو واعظ

گذاشتم یکی گویا و یکی خاموش واعظ خاموش مرگست

واعظ گویا قرآن در روشنی روایت کنند که رسول صم گفت خدارا

بخواب دیدم گفتم یا رسول الله بکدام عبادت شخص بخدا نزدیک شود

گفت بخواندن کلام خدا گفتم اگر معنی را فهم نکند باید که بخواند و شتاب

نکند که معنی درک نکند و باید که حفظ قرآن در یابد ابن عباس گوید

که چون سوره اذا زلزلة الساعة زلزالها واخرجت الا

رض اثقالها والقارعة برخانم با آهستگی و تامل دوستر دارم

از آنکه سوره البقره و آل عمران برخوانم بشتاب در حدیث که چون

مرد خوزه را در گور نهند قرآن با وی سخن در آید و گوید ای عزیز آنوقت

چه ساخته و چه آورده بنده گوید کلام حق آورده ام گور گوید که دل

خوش باش که خود را بعادت ابدی واصل کرده روایت است

از حضرت امیر المؤمنین از حضرت رسول رسالت پناه فرمود که هر که قرآن را



در نماز بخوانند بر پا ایستاده بهر حرفی حسنه بنویسند که بی طهارت

دست بمصحف دراز نکنند که خدای تعالی میفرماید که انه القرآن کریم

فی کتاب مکنون لا یمسه الا المطهرون و بقول امام

جعفر صادق ع گفت اگر بشتری مصحف باشد بی طهارت دست

در جهار شتر نمیتوان کرد و علمای ماضی بی طهارت به بازار کاغذ

گران نرفتندی و هم امام روایت کند که بوقت تکیه کردن پای

مبارک بهیچ طرف دراز نکردی و گفتی مبادا که از جای دیگر مصحف

باشد که هر که خواهد بکلام الله مشورت کند باید که

اول غسل کند یا طهارت تمام کند و گویند قرآن خواندن از بهر برکت

ختم است و در مصحف هفت ختم و گفت رسول ص که هر که قرآن خواند

و عمل در آرد و با هم ازان اول در بهشت شود و اگر نخواند استماع کند

و بآن کار کند با طایفه سیم در بهشت شود و هر که نسکه داند و بآن

عمل کند با طایفه چهارم در بهشت شود و در آثار آمده است که درجات
بهشت بعدد آیات قرآن است که خدای تعالی قرآن خوان را گوید
در بهشت شوید و بهر سوره درجات بر دارید فرشتگان گویند
خداوندا بهر عشری درجه برداریم حق گوید بهر آیتی درجه بر دارید حق تعالی
گوید بهر کلمه درجه بر دارید فرشتگان گویند خداوندا بهر کلمه درجه برداریم
تا آنکه گوید بهر حرفی درجه بر دارید پس قرآن خوان قرآن میخواند فرشتگان
او را بهر حرفی درجه بر دارند تا بقرب حضرت میرسند بدانکه قرآن
صد و چهارده سوره است شش هزار و دویست آیه است و نوزده هزار و
چهارصد و شصت کلمه است و مجموع حرفش هزار هزار با لفظ است هزار آن
مومنی که قرآن بخوانند بعض در آرد پس خدای عز و جل بعدد هر حرفی
درجه بر دارند بفضل کرم خویش **نظم** اهل قرآن اشرف از فرزندان
قرآن بوده ۵ مونس از قرآن گزیند هر که را ایمان بوده ۵ هر که خواهد

از اهل

روزا اهل بهشت ای مؤمنان ◦ چاره نبود ورا ز خواندن قرآن بوده ◦
وحی یزدان است قرآن چون تو از نبگری ◦◦ هرچه باشد او را که قرآن
خوان قرآن دان بوده ◦ شرع چون سبزست قرآن قطره باران او ◦
قوّت هر سبزه از قطره باران بوده ◦ هر که بی‌قرآن ازین عالم بدان
عالم رود ◦ در جهنم جای با فرعون با هامان بوده ◦ بوده باید روز و شب
با خواندن قرآن قرین ◦ تا قرینت مصطفی و جمله یاران بوده ◦ است در
قرآن جمع عالم کان گوهرهای علم ◦ علم در قرآن طلب زیرا که زر در کان بوده ◦
ما را باید که از کوچکی در قرآن بوده ◦ چون همیدانی که فردا شفقت
قرآن بود نقلست ◦◦ که جابر بن عبدالله که مردی از صحابه
از رسول ع که هر کسی که فرزند خود را قرآن بیاموزد و هر دو باشد
رسول ع فرمود که کلام خدا را غایتی نیست از که جبرئیل نزدیک رسول ع
آمد و گفت خدا از جبرئیل پرسید که چه بود هر کسی که فرزند خود را قرآن
بیاموزد جبرئیل گفت کلام خدا را غایتی نیست جبرئیل ع از اسرافیل

پرسید او نیز همین جواب گفت آنگه خدای تعالی وحی کرد

بجبرئیل آنگه جبرئیل نزدیک پیغمبر آمد وگفت یا رسول الله هر کسی

که فرزند خود را بیاموزد چنان ثواب بود که هزار حج پذیرفته کرده

باشد و ده هزار عمره کرده باشد و ده هزار غزا کرده باشد

و ده هزار گرسنه را سیر کرده باشد و ده هزار برهنه را پوشیده

باشد و ده هزار بنده آزاد کرده باشد مر او را بهر حرفی از قرآن

ده هزار نیکی و خدای تعالی دل او را زنده گرداند و بدعت را ببراند

و میان او و پیغمبران دوری نباشد مگر یک درجه و جمله پیغمبران وی را

شفاعت کنند روایت کنند از پیغمبر صلی الله که هر که نادانی

را قرآن بیاموزد تا بدان کار کند وی را بهتر بود از آنکه میان

مشرق و مغرب پر زر بود و همه از آن وی بود و همه را تصدق

کند بدانکه درس کردن قرآن دل را رونق دهد و طاعت مر بنده

را آسان شود فرمود رسول صلی الله که هر که هر روز آیتی از قرآن بیاموزد

او را بهتر بود

بهتر بود از آنکه ده دفتر پر از زر بصدقه دهند و در خبر است که رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که بهترین خانه آن است که قرآن نهاده باشد و آواز
قرآن بر آید چنانچه فرشتگان بدان خانه نگرند و اهل آن خانه
را آمرزش خواهند و هیچ دیو و پری گرد آن نگردد و در فضیلت یس
روایت کند انس بن مالک از پیغمبر صلعم که هر چیزی را دلی است
دل قرآن یس است و این سوره هشتاد و سه آیه است کلماتش
هفتصد و بیست و هفت است و حروفش سه هزار است و هر کس سوره
یس برخوانند خدای تعالی مرده را ثواب ده ختم کلام الله بنویسد
و هم از پیغمبر صلعم منقول است که یس را معمه خوانند گفتند یا رسول الله
معمه چه باشد گفت عام بکند برخوانندگان خود و دیگر فرمود
که سوره یس را رافعه خوانند یعنی دفع کند بدیها و قضا کند
حاجتها هر که یاسین برخوانند چنان بود که بیست حج کرده باشد

و هر که بشنود چنان بود که هزار دینار در راه خدای تعالی صرف کرده باشد

هر که یاسین بنویسد و با آب بشوید و بخورد چنان بود که هزار داروی

مفید خورده باشد و از تن وی هر درد شود هر مرضی و علتی که بود و ابی کعب

گوید که هر که یاسین برخوانند مراد را دوازده ختم نویسند و فرمود رسول ع

که هر بیماری که نزد وی یاسین برخوانند فرود آیند نزدیک آن

بیمار بعدد هر حرفی یاسین ده فرشته پیش وی همی باشند تا روح

وی را قبض کنند و مر او را هیچ آفتی نرسد و همین فرشتگان بوقت غسل

وی حاضر شوند چون جنازه وی بردارند بر اثر جنازه روند بر وی نماز

گذارند تا بوقت دفن حاضر باشند و فرمود رسول ع که هر بیمار را که در

سکرات یاسین بخوانند ملک الموت جان وی را بر ندارد تا آنکه رضوان

از برای او شربتی از بهشت بیارند تا بخورد و سیراب شود بیمار سیراب از دنیا

برود و روز قیامت سیراب برخیزد تا به بهشت برسد روایت است

از

از رسول ع

از رسول ؐ که هر که در گورستان سوره یس را بخواند خدای تعالی عذاب
از اهل گورستان بردارد و خواننده را به عدد هر یک مرده
ده نیکی ابن کثیر گوید که چنان بما رسیده که هر که سوره یس با وی بخوانند
چنان بود که آزاد کرده باشد بعدد هر حرفی بنده از فرزندان
اسمعیل ع و در منثور از رسول ؐ که هر که سوره یاسین را در سالی یکبار بخواند
روز قیامت حساب وی با مرسلان بود اگر روزی یکبار بخواند
حق تعالی گوید ای بنده من اینک بهشت او بهشتی درآ از هر دری
که خواهی در شو هر او را در بهشت بهر حرفی از سوره یاسین دویست
هزار شهرستانی در هر شهرستانی صد هزار حجره صد هزار صفه در هر صفه
هزار تخت و در هر تختی حوری که نور رویش شعاع آفتاب را غلبه
میکند این جمله کرامت آن شخص را بود که سوره یاسین هر روز یکبار بخواند
و از ابو عبیده روایت است که قرآن را از اهل بهشت ببرند مگر طه

یاسین را روایتست که زنی نزد عیسی بن مریم آمد و گفت خنک
خوش آن شکمی که تو در آن شکم بودی و خنک آن پستانی که ترا
شیر داد عیسی گفت خنک خوش آن سینه که در وی طه یاسین
باشد و شیخ احمد آورده که هر که سوره کهف را در روز آدینه برخواند
تا دیگر آدینه در امان حق تعالی باشد و از فتنه دجال ایمن گردد
در روز قیامت روی او چون نور ماه شب چهارده باشد و گفت
رسول صلعم که هر که گرسنه باشد سوره یاسین را بخواند سیر شود و اگر راه
گم کرده باشد بخواند راه بیابد و بمنزل رسد و اگر چیزی گم کرده باشد
آنرا بیابد و اگر طعام اندک بود و در آنجا بخواند برکت زیاده شود و اگر
نزدیک جامه بخوانند بارها بار تیغ ننهند و اگر دلش سیاه باشد
بکناره زعفران بنویسد و بشوید و بخورد دلش نرم شود و اگر بنویسد
بخورد حفظش زیاده شود هر که چهل دیکبار بخواند مراد او حاصل شود و خدای
تعالی

تعالی اورا اگفا هدارد و بلا امت باشد و فرمود رسول که هر چیزرا

میوه است میوه قران حم است هر که خواهد بمرغ زربان بگردد

گو حم دخان بسیار خوانند و اگر در شب خوانند هفتاد هزار فرشته

ویرا استغفار کنند هر که هفت بار بخوانند حق تعالی حهات اورا

برآورده و کارها اورا کشاده کرداند و رسول ؐ فرمود که هر که

سورهٔ ق را هر جمعه سه بار بخوانند حق تعالی گور را فراخ کرداند بروی

و روشن گرداند تا روز قیامت هر سوره اذا واقعه را چهل یکبار بخوانند

در روزی بروی کشاده کردانند و اگر بر سر گوری هفت بار بخوانند

آن مرده را عذاب نبود و هر که شب خواند از درویشی ایمن گردد

هر که سوره جمعه را بخوانند او را چندان ثواب بود که کسیکه به جماعت

حاضر شوند و اگر پنج بار بخوانند در میان زن و مرد صلح شود چنانکه دیگر

در میان یکدیگر سخن بد نگویند و هر که طلاق را بخوانند چندان ثواب

باید که هزار یتیم را پوشانیده باشد و هزار مرده را کفن کرده

و هر که سوره تبارک بخواند چندان مزد بود که همه کتابهای خدای

تعالی را خوانده بود و بهر آیتی ثواب عبادت یک ساله بنویسند و

از عذاب گور ایمن گردد دیگر حضرت رسول ص فرمود که هر که سوره

قیامت بخواند من که حضرت رسولم گواهی دهم که در روز قیامت

از هول عذاب ایمن گردد و هر که سوره هل اتی بخواند از بلاها دو جهان

ایمن بود اگر در وقت سفر رفتن سه بار بخوانند بسلامت بوطن باز

آید و هر که سوره عم را بخواند بعد از عصر از همه غمها ایمن گردد و روشنائی

چشم بفزاید روزی فراخ گرداند خدای تعالی بعدد هر موئی که بر تن

او باشد روز قیامت او را نوری بدهد و گرانی کوههای دنیای

حسنات در نامهٔ اعمال او بنویسد و از دنیا بیرون نرود تا جای

خود را در بهشت نه بیند و فضیلت و معجز قرآن بسیار است و در حدیث

جامع

جان ست و شفای بیماران و حصار ظالمان الهی بحرمت سید

کائنات که جمله امت آنحضرت را از ثواب تلاوت قرآن

با نصیب کن و برحمت خود بیامرزی یا ارحم الراحمین در فضیلت آیة الکرسی

الله لا اله الا هو ای معبود سزاوار آنکه آیتست که خبر او خدائی و

سبب نزول آیة الکرسی آن بود که کافران بوحدانیت خدای

تعالی انکار کردند از صفات حق تعالی که خدای تو از جنس از

زرست یا از سیم یا از چوب یا از سنگ و بعضی از این ان

خدای تعالی را زن و فرزند میگفتند حق تعالی صفت وحدانیت

و پاکی ذات و صفات خود بیان آیة الکرسی را فرستاد

جبرئیل آورد با هفتاد هزار فرشته محمد گفت که چون آیة

الکرسی فرود آمد همه بتان در رو افتادند و سرنگون شدند

و پادشاهان کفار از تخت پادشاهی در افتادند شیطان

از جای در افتاد و فریاد کرد تا همه اتباع و سپاه او جمع شد

ودین بزاجبر کرد که چنین آیتی فرو دآمد بشنیاد اَلحَیُّ قَیُّومُ

یعنی زنده است و هرگز نمیرد و دایم باشد است هرگز تغیر و زوال

نپذیرد و زنده که همه زندگان از وست لَا تَأخُذُهُ سِنَةٌ وَ

لَا نَومٌ لَهُ یکیرد غنودن و نه خواب و معنی آن است که خدای

عزوجل غافل نیست در یکطرفه از امور داریں لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰاتِ

وَمَا فِي الأَرضِ مرا و راست هر آنچه از آسمانها و زمینهاست

و همه آفریده اوست مَن ذَا الَّذِي یَشفَعُ عِندَهُ إِلَّا بِإِذنِهِ

یعنی کیست که شفاعت کند نزدیک او مگر بفرمان او و این رد کفار

کفار است که ایشان میگفتند که ما را بتان شفاعت میکنند حق تعالی رد

سخن ایشان کرد و رد اعتقاد ایشان کرد و درضمن إِلَّا بِإِذنِهِ

یَعلَمُ مَا بَینَ أَیدِیهِم وَمَا خَلفَهُم که بداند خدای تعالی عالم

و دانا در آینده

از آینده و گذشته در دنیا و آخرة و آنچه در پیش ایشان است از کار
عقبی و ایشان در پیش کرده‌اند کار عقبی را و کار دنیا را ولا یحیطون
بشیءٍ من علمه الا بما شاء یعنی خلق ندانند از علوم چیزی
مگر خدای تعالی خود نموده است وسع کرسیه السموات والارض
یعنی فراخ است کرسی آسمانها و زمینها و علم او بهمه آنها رسیده است
که بقدرت خود نگاه میدارد و دیگر آسمان و زمین چون حلقه ایست
در دنیا بی ولا یؤده حفظهما وهو العلی العظیم و خدای
عز و جل برتر است در پادشاهی و قدرت نه بمکان چه بزرگوار است
بخدای نه بجسم نه بصورت و آفریدگار همه عالم است و واحد است و
او را شریک نیست یگانه است که او را همتای نیست هیچنه بود و
خواهد بود که ابتدای نیست و وجود او را آخری نیست هستی وی
بذات خود است و قیام همه چیزها باو است و وی را در ذات

خود جوهر نیست و عرض نیست و بر هیچ چیز مانند نیست و صورت و

نیست و چونی و چگونگی را بوی راه نیست و هرچه در خیال و خواطر آید

از کمیت و کیفیت وی از آن منزه است و وی را صورت هیچ چیز

آفریده نیست و هرچه در فهم و خیال و خواطر آید و اتصور کند همه

آفریده کار او است و خوردی و بزرگی و مقدار را بوی راه نیست

و این صفت اجسام است و وجود او در از محل جای پذیر نیست و هرچه در

عالم است همه از زیر عرش وی است و عرش زیر قدرت او است و وی

در فوق نیست و در عرض نیست و عرش و حملة العرش همه بر داشته

لطف وی اند و او هم بدان صفت است که در ازل بود و تا ابد همچنان

خواهد بود و تغیر و گردش را بصفات وی راه نیست و او از این

همه صفات منزه در این جهان دانستنی است حب ما الخلق لما

طیقون اذا النطقوا احسن من لا اله الا هو سخن

کس نگفت

کس نگفت در عالم خوشتر از لا اله الا هو نشنیده است هیچکس

سخنی خوب چون لا اله الا هو به بهشت آخر کار گفتن لا اله

الا هو گر ترا فضل و دانش هم باید ذکر گو لا اله الا هو

از حضرت امیر المؤمنین انه قال رسول الله اشرف الخلق آدم واشرف

بنی آدم ابراهیم واشرف بنی ابراهیم واسمعیل اشرف بنی اسمعیل

العرب وانا اشرف العرب منی القرآن البقره واشرف سورة

البقره آیة الکرسی ومن قراءة آیة الکرسی فی کل ثلث مرات بنا الله

تعالی له مدینة فی الجنة لها سبعون بابا وعلی کل باب سبعون

صفا من الملائکة یسبحون الله یستغفرونه لذلک العبد الی یوم

القیمة ویقول الله تعالی یا ملائکة اشهد عبدی بما انزلت فی

آیاتی وتعظم کرسی اشهدکم علی انی بیت لعبدی قصرا علی

بمنتهی یونسنی شاهد له وشاهدی ما دمت حیا وانا حی لا یموت

روایت است از حضرت امیر المؤمنین که آن خورشید ما زاغ البصر و آن شکوفه لطف

مرحمت گستر و آن شفیع روز محشر و دستگیر مخلوقات و زبده موجودات

سید المرسلین حبیب رب العالمین محرم راز سبحان الذی اسری

گوهر کان اصطفی یعنی حضرت محمد المصطفی علیه و آله افضل الصلواة

و اکمل التحیات چنین فرمود شریفترین خلق آدم است و شریفترین

آدم ابراهیم است و شریفترین عالم و شریفتر از من قرآن است و شریفتر

از قرآن سوره بقره است و شریفتر از سوره بقره آیة الکرسی و هر که

بخواند در هر روزی که نوبت بنا کند خدای تعالی برای وی شهری در

بهشت بنا کند که در آن شهر را هفتاد در باشد و بر هر دری هفتاد صفه

باشد و بر هر صفه فرشته ایستاده باشد که همه تسبیح میگویند

و استغفار میکنند برای آن بنده تا روز قیامت و خدای تعالی

گوید ای فرشتگان من گواه باشید که بنده من بدانچه بدو فرستادم

ایمان آورد

در بزرگی خود و بزرگی درخشش کرسی خود من گواه کردم شما را
بر خود از آنکه کردم از برای بنده خود گوشه‌ای در طرف راست عرش
چنانکه من او را می‌بینم و او نیز عظمت عرش مرا می‌بیند ما
دام که زنده باشم و من زنده‌ام و هرگز نمیرم و دیگر فرمود
که هر که آیة الکرسی را در عقب هر نماز بخواند عطا دهد خدای تعالی
مر او را شش چیز در دنیا و چیز در آخرت و دو چیز در گور و آن
شش چیز که در دنیا کرامت کند دل شاکران و عمل صدیقان
و ثواب پیغمبران و روزی فراخ و عمر دراز کرامت کند و از بلاها
نگهدارد و آن دو چیز در گور کرامت کند اوّل گور بر وی
فراخ گرداند و جواب منکر و نکیر بر وی آسان و آن دو چیز
در آخرت عطا دهد اوّل چون برق از صراط بگذرد دوم آنکه
به بهشت رساند دیگر فرمود رسول صلعم که هر که از نماز فریضه آیة الکرسی

را هفت نوبت بخوانند در آسمان بر روی وی بگشایند تا خدای

تعالی بخواننده آیة الکرسی نظر کند و فرشته بیافریند تا حسنات

بنویسد و سیئات محو کند روایت کنند انس رضی الله عنه که از پیغمبر ص که چون

مومنی آیة الکرسی بخوانند و ثواب آنرا باهل گورستان بخشند و

هر گوری در آن چهل نور در جمله گورها را فراخ گرداند و هر مرده

را در بهشت درجه بلند گرداند و خواننده را ثواب شصت پیغمبر دهند

و از هر حرفی فرشته بیافریند تا قیامت او را تسبیح کنند و ثواب

در دیوان اعمال وی بنویسند و حروف آیة الکرسی صد و هفتاد و

یکی است و در هر حرفی هزار برکت است و هزار رحمت است و فرمود

رسول ص که هر که بر خوانده خود آیة الکرسی بخوانند خدای عز و جل هفتاد

هزار فرشته بیافریند که مغفرت او خواهند تا بمنزل رسد در

فضیلت قل هو الله احد قال النبی ص کتب الله علی السماء الاول سوره

الاخلاص وكتب الله على سماء الثاني سورة الاخلاص وكتب الله
على السماء الثالث سورة الاخلاص وكتب الله على سماء الرابع
سورة الاخلاص وكتب الله على سماء الخامس سورة الاخلاص وكتب الله
على سماء السادس سورة الاخلاص وكتب الله على سماء السابع سورة
الاخلاص وكتب الله على العرش سورة الاخلاص وكتب الله على
المشرق سورة الاخلاص وكتب الله على المغرب الاخلاص وكتب الله
على قلب المؤمن سورة الاخلاص صدر صفه صفا به رحمه و فاتح دواكه
حضرت محمد مصطفی میفرماید که سورهٔ اخلاص بر دوازده جای نوشته
است اول در آسمان اول دوم در آسمان دوم سیم بر آسمان
سیم چهارم بر آسمان چهارم پنجم در آسمان پنجم ششم در آسمان ششم
هفتم بر آسمان هفتم هشتم به لوح نهم بر عرش دهم بر مشرق یازدهم
بر مغرب دوازدهم بر دل مؤمن پس ای مؤمن بر دل تو سوره

اخلاص نوشته است در آن خواندن غافل مباش که در هر حرفی صد

رحمت است و حضرت رسول ع فرمود که سوره اخلاص پنج کلمه است و

بنیاد مسلمانی نیز بر پنج چیز است در شبانه روزی پنج وقت نماز است

و پنج شهیدانند که از پیغمبران در بهشت شوند و پنج پیغمبرند که بلاها بسیار

کشیده اند و پنج فرشته اند که عزیزترین فرشتگانند و پنج خمسه است

که مومنان روز قیامت بیابانند پس هر آن بنده مومنی

که این پنج کلمه قل هو الله احد بر خوانند خدای تعالی از آن پنج چیز که بنیاد

مسلمانیست روزی او کرده اند بروی ثابت دارد و نار در قیامت

اول کلام شهادت دوم نماز پنج وقت سیم روزه چهارم حج پنجم

زکواة چنان بود که پیغمبر مبارک را طواف کرده بود اول مکه معظمه

مبارک دوم مدینه مبارکه سیم بیت المعمور چهارم بیت الحرام

پنجم بیت المقدس روز مود که هر که این پنج کلمه بر زبان براند ثواب

آن پنج

پنج شهید داشته باشد که پیش از پیغمبران در بهشت روند اول امیر
المؤمنین ع دوم امام حسن ع سوم امام حسین ع و امیر حمزه و عبدالله عباس و هر که
این پنج کلمه بر زبان براند ثواب آن پنج پیغمبر برسد که به مرتبه از همه
پیغمبران برترند اول آدم دوم ابراهیم سیم عیسی چهارم موسی ع
پنجم محمد مصطفی فرمود مهتر عالم که هر که این پنج کلمه برخوانند ثواب آن
پیغمبران برسد که بلاها بسیار کشیده‌اند اول جرجیس دوم ایوب
سیم داود چهارم یعقوب پنجم ذکریا فرمود رسول ص که هر که این
پنج کلمه بر زبان براند چندان ثواب بدهد که آن پنج فرشته
را باشد اول جبرئیل دوم میکائیل سیم اسرافیل چهارم عزرائیل
پنجم خضائیل بدانکه این سوره صفت پاک باری تعالی است
و این سوره نه نام دارد اول اخلاص و خلاص و تفرید و تجرید و نور
و جمال و برکت و حمد و واحد اخلاص بدان معنی گویند که هر که

بخوانند دل او از جمله وحشتها پاک گردد و صلاحش خواسته بخشد او را که هر که

بخوانند نور دلش پیدا شود و چالش برای آن خواسته که هر که آیتی سوره بخواند

روز قیامت در میان خلایق جمال وی پیدا شود بر آتش برای آن

خواسته که چون بخوانند بر آتش نویسد تا سلامت از آتش دوزخ

بکند و وحدتش برای آن خواسته هر که بخوانند محمد پیدا شود و صنم

پرست را هلاکش برای آن خواسته که وحدانیت حق بر تمامی او را

معلوم باشد و هر که این سوره هزار بار بخوانند آنچنان بود که هزار مرد کافر

بدست او مسلمان شده باشد و جمله کارهای دینوی و اخروی وی ساخته

گردد سبب نزول این سوره آن بود که کافران پیش پیغمبر آمدند

و گفتند ای محمد ما را نشان باید داد از خدای تو که چه صفت است و گفت

آنحضرت سر بجیب تفکر فرو برد در ساعت جبرئیل آمین در رسید و گفت

یا محمد بگو قل هو الله احد یعنی بگو که خدای ما یکی است و او را شریک

و انباز و همتا

الله نیست و فرزند و زن و صورت و جسم و پیوند نیست و همتای
الصمد لم یلد و لم یولد از و نزاد و لم یکن له کفواً احد و او را صفت
و همسری نیست و مثل مانند نیست بی نیاز است همه را بدو نیاز است برخی
مانند نیست مفسران گفته‌اند که قل هو الله احد ده حرف است و خدای
تعالی را ده عقوبت است اول جان کندن دوم تنگی گور سیم برخوا
ستن از گور چهارم حشر پنجم حساب ششم جواب هفتم صراط هشتم
ترازو نهم فزع روز قیامت دهم خصمان که هر که این ده حرف را بر
خواند خدای تعالی او را از این ده عقوبت نگاه دارد الله الصمد
نه حرف است خدای تعالی در بهشت وعده کرده است و چهار
حور العین کرامت کند لم یلد و لم یولد ده حرف است حق تعالی
ثالی را ده هزار ده ا فرید دهد هر که این ده هزار ده و فراد درخوقت
نماز بخوانند حق تعالی یک له طاعت او قبول کند و گناهان او را عفو فرماید.

ولم یکن له کفوا احد چهارده حرف است و هرکه این چهارده حرف را

در هر وقت نماز بخوانند حق تعالی چهارده چیز کرامت کند اوّل جان

کندن بروی آسان گرداند دوم تنگی گورش نبود سیوم در جواب

منکر و نکیر درنماند چهارم قل هو الله مونس او باشد پنجم نوری به

خاک او فرستد ششم گور بروی چون بهشت کرد هفتم مصحف در

دوزخ بروی بسته گردد هشتم در بهشت بروی گشاده بود

نهم حساب او آسان بود دهم روز قیامت خبرای نیک بیند

یازدهم جمال او در میان خلق چون ماه تابنده باشد دوازده

هم خواندن نامه اعمال بروی آسان بود سیزدهم درجه او چون درجه

صدیقان بود چهاردهم گناه پدر و مادر و قبایل و خویش را و ولد

را ستاند و بیامرزند و دیگر رسول عم فرمود که هرکه یکبار قل هو الله

را بخوانند هفتاد هزار فرشته گواهی دهند و هرکه بعد از نماز بامداد دو

ازده بار



از ده بار بگوید چنان باشد که چهارده ختم کلام الله کرده باشد
و در تفسیر آورده که هر که پنجاه بار بگوید بنا کند حق تعالی از برای
او مناری در بهشت چون برق از صراط بگذرد و کشیده شود
هر روی اهل در بهشت و هر که صد بار بگوید خدای تعالی گناه پنجاه
ساله او را بیامرزد و در خبر است که هر که چهل بار بعد از نماز عصر بخواند
خدای تعالی گناه پنجاه ساله او را بیامرزد و او را از آتش دوزخ
نگاه دارد و ثواب چهل عمره بدهد و چنان بود که چهل شب قدر را
دریافته باشد و چهل بنده آزاد کرده باشد روایت است از
یکی موثق که شبی نشسته بودم با خود اندیشه کردم که مرا دوستی
بود تا وفات کرده است بزیارت او نرفته ام برخواستم و بر سر
خاک او رفتم فاتحه خواندم و زمانی بنشستم و در خواب شدم
که آن دوست خود را دیدم که با پیراهن سلسله کشیده و غل بر گردن

نهاده و او را عذاب میکردند گفتم ای دوست چه حالتست گفت

نامرده ام بدین عذاب گرفتارم پرسیدم و از خواب بیدار شدم گرفته

خاطر و اندوهناک بخانه آمدم شبی چند بگذشت باز او را بخواب دیدم

که حلهٔ بهشت پوشیده و تاج کرامت بر سر نهاده گفتم ای دوست این رحمت

از کجا یافتی گفت کاروانی ازین راه بگذشت و از میان ایشان جوانی

بود از برای اهل گورستان فاتحه سه بار قل هو الله احد بخواندند و بر اهل قبور

بخشیدند اهل هر قبر قسمت کردند بخشش من اینقدر بمن رسیده است که تو می بینی

روایت کنند از ابو امامه که در زمان حضرت پیغمبر یکروز آفتاب را نور

از کمال نبود و پیغمبر متفکر شد جبرئیل از حضرت رب العالمین در رسید

که یا محمد چه در فکری فرمود که یا جبرئیل امروز چون بود که آفتاب را

نور بر کمال نبود جبرئیل گفت امروز یکی از یاران نیک درگذشته است

پس که فرشتگان بتشییع جنازهٔ وی حاضر شده اند نور آفتاب را

پوشیده اند

پوشیده اند اگر خواهی یا رسول الله من زمین را در نوردم تا ببینی

پس جبرئیل در نوردید رسول ع نیز و برا نماز کرد و گفت یا جبرئیل

این مرد را زچه یافت که چندین هزار فرشته به تشییع جنازه وی

آمده اند گفت این مرد خواندن قل هو الله احد این همه کرامت

یافت اگر نشسته بودی و اگر بر پا بودی و اگر میرفت بهمه حال از

خواندن غافل نبودی روایت که روزی درویشی پیش معروف کرخی آمد

و گفت درویشم و بغایت بی چیزم دعا کن تا خدای تعالی مرا نوا

نگر گرداند شیخ معروف گفت کلام حق چیزی میدانی درویش گفت

بلی دانم گفت اندک بخوان آن درویش سوره قل هو الله احد

را تا آخر بخواند معروف را بغایت خوش آمد گفت ای درویش

تو را بس همین یکبار خواندن این سوره را بهزار دنیا زمین بفروشی

درویش گفت نمیفروشم گفت بده هزار بفروش گفت نفروشم

تا بده هزار دینار زر نیند درویش قبول نکرد شیخ گفت تو

یکدم زن خود را بده هزار دینار نفروشی میگوی که من درویشم

آن درویش بازگشت که بخانه رود سواری در راه پیش او آمد و

بروی سلام کرد و گفت ای درویش توی که تو را یکبار

قل هو الله را بمعروف بفروختی گفت بلی سوار دست در بغل کرده

ده هزار دینار بیرون کرد و بدرویش داد گفت اگر تو قل هو الله

را بیشتر خواندی زر بیشتر دادمی و احوال تو بهتر بودی درویش

زر بگرفت درویش معروف آمد و شرح بازگفت معروف گفت بلی

کار خدا کسی زیان نکند قوله تعالی کتاب انزلناه الیک مبا

رک میگوید ای محمد صلعم قرآن را بتو فرستادم کتاب است و خیر بسیار

ونفع بیشمار است دست آویزی محکم نوری تمام موعظی بلیغ بیانات

ناطق رحمت بزرگ و شفای نیکو دیگر رسول ع قرآن بر پنج وجه است

وجه اول

جمله دولی و حکمی و همت بهی و امالی باید که حلال را حلال بدانند
و حرام را حرام شناسند و بحکم کار کنند و همت به ایمان آرند و باید
عبرت گیرند در فضیلت صدقه دادن عظیمه روایت کنند از ابو هریره از حضرت
رسول ص که نماز ستون دین است و جهاد کردن با کافران بهترین روزهاست
و صدقه دادن ذخیره آخرت است و بجا کردن دنیا را بر خدای تعالی
چنین است که صدقه باید دادن که قوله تعالی لَن تَنالُوا البِرَّ حَتّی تُنفِقُوا
مِمّا تُحِبّون حضرت رسول ص فرمود که آتش بر خود دور کنید بصدقه دا
دن گفتند یا رسول الله اگر کسی را چیزی نباشد که صدقه بدهد چکند
گفت بر کسی ستم نکند و فرمود رسول ص که سخی درختی است در بهشت
و شاخهای اندر اخت در دنیاست هر که دست بدان شاخها زند
آن شاخ او را میکشد به بهشت و بخیل درختی است در دوزخ و شا
خهای وی در دنیا هر که دراز دو دست در آن شاخ زند او را میکشد

بدو زخم رسانند و نقلست که بهشت سه خط نوشته اند اول نوشته

که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و وصی رسول الله دوم نوشته

است که امة مذنبة و رب غفور بخط سیم نوشته اند آنچه در پیش فرستند

و عبدالله مسعود گفت که یک درم صدقه دادن بهتر است از آنکه صد درم

از پس مرگ وصیت کنند که بدهند رسول ع فرمود دو فرشته بر در آسمان

ایستاده اند یکی گوید که هرکه امروز صدقه دهد فردا از حق تعالی باز یابد و آن

دیگر منادی کند که ای فرزند آدم شما را از بهر مرگ آفریده اند دل در

دنیا مبندید که این بناء شما خراب خواهد بود و شنودن از امام جعفر صادق

گوید که صدقه در ده خصلت است پنج در دنیا پنج در آخرت اما آن پنج که در دنیاست

اول مال را پاک گرداند دوم تن را پاک گرداند در کهنه چنانکه حق تعالی

گفت من اموالهم شیء فهو یخلفه و آن پنج که در آخرت است اول سایه

بود او را در گرمای محشر دوم شمار بر وی سبک بود سیم میزان به نیکی

گران آید

گازر آید چهارم برگذشتن هر ساعت آن بود که درجه او را در بهشت

بلند گردانند فقیه با استاد خویش گوید که روزی عیسی به دهی رسید

مردمان آن ده از دست گازر گله کردند که ما همه ازوی در رنجیم میخواهیم

که دعا کنی تا خدای تعالی او را هلاک کند عیسی ع دعا کرد و آن گازر

بصحرا بیرون شده و با او سه نان بود عابدی از کوه فرود آمد گرسنه

و آرزوی نان خوردن آن گازر یک نان خود را بعابد داد عابد گفت

خدای تعالی بر باقی عمر تو برکت کند گازر نان دیگر را نیز بوی داد عابد

گفت خدای تعالی گناهان ترا بیامرزد سیم نان را بعابد داد گفت خ

خدای تعالی ترا در بهشت روزی کند آنگاه گازر بسلامت بخانه باز آمد

عیسی ع از آن خبر یافت او را بخواند گفت امروز چه کار کرده گازر

گفت سه نان بعابد دادم و او مرا سه دعا کرد عیسی گفت بند زیر جامه

خود بگشا چون بگشود ماری سیاه از زیر جامه او بیرون آمد بند آهنی



بر دهان نهاده عیسی دعا کرد تا مار زبان بکشد بر عیسی سلام کرد عیسی ع

گفت ای حیه چه کار آمده بودی گفت ای پیغمبر خدای تعالی مرا بکشتن

این مرد که بر فرستاده بود ولیکن چون صدقه بداد و عابر و برا دعا کرد

فرشتگان آمین گفتند ملک تعالی امر کرد فرشته را تا بند آهنین

بر دهن من نهاد چنین گفته اند که صدقه بلاهای هفتاد ساله را بگرداند

و صدقه گناه را چنان نیست گرداند که آب و آتش را حضرت رسول ع

فرمود چون شخصی که صدقه بدهد آن صدقه پنج سخن با وی گوید اول

گوید ای صاحب من من اندک چیز بودم مرا بسیار کردی دوم گوید

من خورد بودم بزرگ کردی سیم گوید من چیز فانی بودم مرا باقی کردم

چهارم گوید من دشمن تو بودم مرا دوست کردی پنجم گوید تو نگهبان من

بودی اکنون من نگهبان تو گردیدم و دیگر فرمود حضرت رسول که صدقه

بر پنج نوع است اول یکی را بر یکی عوض باشد دوم یکی را بده سیم یکی را

بده بلم

بده سیم یکی را بصد چهارم یکی را بهفتصد پنجم یکی را بهفت هزار عوض
باشد اما آنکه یکی را یکی عوض باشد آن است که بزور از و ستانند
و آنکه یکی را ده عوض باشد آنست که بفقرا و مسکین بدهند دیگر
یکی را بصد عوض باشد آنست که به نیت مرده بدهند و آنکه یکی را بهفتصد
عوض باشد آنست که بطالب العلم بدهند و آنکه یکی را به هفت هزار
عوض باشد آنست که در راه حج یا در جهاد کافران صرف کنند دیگر رسول ع
فرمود که چون صدقه به نیت مرده بدهند حق تعالی امر کند به جبرئیل با هفتاد
هزار فرشته با طبق نور بدست هر فرشته آن صدقه را به برند بخاک آن مرده
میگویند السلام علیک ای فرزند آدم این هدیه است که فلان بن
فلان برای تو فرستاده است پس خاک آن مرده منور میشود حق
تعالی مر او را عطا دهد هزار کوشک و هزار حور او را بپوشانند هزار
حله و دیگر محمد اسلم طوسی [illegible] که عبد الله مسعود نقل میکرد

از رسول الله که هر که را خدای تعالی مالی کرامت کند باید که آثار
آن بر وی ظاهر شود که او صدقه بدهد تا حال بر وی بماند اما شخصی که صدقه
میدهد باید که ابتدا بعیال خود کند و آنچه زیاده بماند اول بعاملان
و بعد از آن به خویشان بعد از آن بفقرا و مساکین بدهند یا بکسی که ما
لدار بوده است حالا مال از دست او رفته باشد و صدقه پنهان
بوی دهند فضل عباس روایت کند که مردی از نیکان
سلف را حاجتی از قوت معنی در خانه چیزی نداشت پاره ریسمان
در خانه داشت زنش ریسمان بدو داد که ببر بفروش و خرج کن
مرد آن ریسمان را ببازار برد و بیک درم بفروخت پس مردی را دید
که در دست قرض خواه گرفتار آمده و آن مرد یک درم را بان مرد داد
داد و او را از دست قرض خواه خلاص کرده چون بخانه باز آمد آن حال
را بزن خود گفت زن اندک ریسمان دیگر داشت باز بدو داد و مرد

ریسمانرا

ریسمان را در بازار بر دمیکردند هیچکس خریداری نکرد ناامید باز
گشت او آنروز بود بنداری شنید که یکی میگفت که میخرد به بهای یک دانک
مرد نگاه کرد ماهی دید آن ریسمان بدو داد و آن ماهی را خرید و به خانه
برد و شکم ماهی را بشکافت تا بریان کنند ناگاه دری قیمتی از شکم ماهی
بیرون آمد آن مرد شاد شد و فی الحال آن در را برد به دکان صراف
که بفروشد صراف گفت این در را قیمت بسیار است و من به
هزار دینار میخرم و لیکن فلان کس زیاده از این میخرد آن مرد به نزد
آن صراف برد گفت من به چهل هزار دینار میخرم و فلان کس زیاده ازین
میخرد نزد آن صراف برد صراف گفت شصت هزار دینار میخرم و فلان
صراف زیاده ازین میخرد و نزد صراف دیگر برد گفت صد و بیست
هزار میخرم و نمیدانم که درین شهر کسی زیاده ازین میخرد یا نه پس آن مرد
در را بوی بفروخت و صد و بیست هزار بگرفت و به خانه برد

وپیش زن بنهاد و با هم شکر خدا کردند بعضی ضرور بایت بخریدند تا

که سائلی بدر خانه آمد و او آواز داد که خدای تعالی شما را چیزی داده است

ما را ازان نصیبی بدهید مرد پیش آمده سائل را بخانه برد بنشاند

و یک نیمه زر را بدو داد گفت ما را خدای تعالی صد و بیست هزار درم

داده است بدانکه ما کمتر از شما بدهیم اکنون این مال را برضای خدای

تعالی بتو دادیم آن سائل چون اعتقاد این زاهد بدید و گفت مرا بدان

مال شما حاجت نیست که من فرشته ام مرا فرستاده که شما شکر نعمت می

گذارید یا نه و چون شکر بدید مبارکتان باد و خدا برکت دهاد حکایت

مبارک گفت که یک بار کز حج میرفتم چون بکوفه رسیدم زنی را دیدم که در ویرانه

رفت که سفندی مرده افتاده بود و از وی گوشت جدا کرد و در گلیم پیچیده

و در بقچه نهاد چون زن است که برود نگاه کردم ظاهرا زن پاکیزه دامن این گوشت

ولم است زن گفت این بر من حلال است که من زن هاشمیم و بیوه

د۳ دخ

و یک دختر خورد دارم هشت شبانه روزیست که من با ایشان چیزی
نه خورده ایم و غذا را ندیده ام گفتم اگر دروغ بگوئی چه گفت همراه من بیا تا
ببینی من از پی او رفتم تا بدر خانه وی رسیدم نگاه کردم دختران دیدم
برهنه و کهنه پاره بر عورت خود بسته چون چنان دیدم دل من برای ایشان
بسوخت چهل دینار نقره را که بحج داشتم بدیشان دادم همه شاد شدند
و دعای نیک در حق من کردند چون به حجره خود باز آمدم روز دیگر همراهان
روانه حج شدند هر چند جهد کردم من بهمراه ایشان به حج روم
میسر نشد بوداع ایشان رفتم و بکوفه در آمدم و مقام کردم و آنجا بودم
تا حاجیان که بحج رفته بودند باز آمدند چون خبر آمدن قافله رسید ما همه
باستقبال رفتیم چون حاجیان مرا دیدند گفتند الله الله چه دیدی که همراه
ما بحج نیامدی پیش از ما بحج رفتی و پیش از ما آمدی گفتم به خدای
که من امسال بحج نرفته ام گفتند که تو مرد شیخی نشاید که دروغ گوئی که ما

[illegible]

که ما را در طواف کعبه دیدیم و هم به کردن دیدیم من حیران شدم خواستم

که سوگند خورم ناگاه ندا آمد که ای قوم بدانید که عبدالله مبارک

دروغ نمیگوید و امثال این هیچ نرفته است ولیکن با خدای تعالی بازرگانی

کرده است و سود بسیار در بسیار کرده و توشیح را بصورتی داده حق

تعالی بصورت عبدالله مبارک فرشته آفریده تا هر سال علی الدوام برای

وی حج کند تا روز قیامت آورده اند که مردی با بشر حافی مشورت

کرد که دو هزار دینار مال حلال دارم حج خواهم شد بشر گفت بتماشا

میروی یا بحج گفت برضای خدای تعالی حج خواهم شد بشر گفت اگر راست

میگوئی برو و این زر را بقرض چند بده یا بر یتیمان و درویشان و طالب

العلمان صدقه کن اگر اینها را بیابی به خویشان و فرزندان خود نفقه کن

که راحت مسلمانان از حج سنتی فاضلتر است نقلست از شعبه

که درویشی چند به خدمت حضرت رسول صلعم آمدند و گفتند یا رسول الله

توانگران

توانگران حج کنند و صدقه دهند و بنده آزاد کنند که این نیز ثواب
بسیار باشد ما را هیچ از این نیست حضرت رسول ص فرمود که هر که
بر درویشی خود صبر کند خدای تعالی روز رستخیز کرامت کند که اول
در بهشت غرفه است که اهل آسمان بر او نگرند چنان که اهل زمین در آسمان
نگرند و در آن غرفه نروند مگر پیغمبران و درویشان که بر درویشی خود
صبر کرده باشند و شهیدانی که درویش بوده باشند حضرت ص آنکه در
دنیا هم به پیمروز آنجهان پیش از توانگران سبقی به بهشت شوند علیهم
چون درویشی بگوید سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله والله
اکبر توانگر همین کلمه بگوید و هزار درم بصدقه بدهد هنوز با ثواب
درویش برابر باشد و دیگر فرمود که درویشی را ده درم باشد
یک درم بصدقه دهد فاضلتر از آن بود که توانگر هزار درم صدقه کند که گر
گوید که درویشی را چیزی آرزو کند و نیابد و در آن صبر کند و از مردمان

که او بدهد او را چندان ثواب باشد که توانگر صدقه کند صد هزار درم

شقیق زاهد گوید که درویش را سه چیز است و توانگران را هم سه چیز

درویشان را راحت است فراغت است و حساب توانگران را

مشقت دل است و رنج و دشواری حساب و حضرت رسول ع فرمود هفت

گروه را خدای تعالی در زیر عرش خود جای دهد اول امیران عادل دوم

کسی را که از مسجد بیرون آمده باشد باز دل بمسجد مایل باشد سیم

کسی که خدای را یاد کند و چشم او گریان باشد از ترس و بیم خدای تعالی

چهارم دو تن با هم دوستی کنند از برای رضای خدای تعالی پنجم کسیکه

روی زن صاحب جمال بیند در حال روی از وی بگرداند ششم کسیکه صدقه

در نهان دهد هفتم جوان پرهیزکار الهی به وقت سیّئه کائنات همه را

از این هفت گروه گردان فصل در بیان صبر که صبر در بلا

انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب یعنی بدهند مزد

صابران

حابران مزد بسیار و حضرت رسول ؑ فرمود که روز قیامت ترازو بزنند
و اهل نماز را بیارند و مزد ایشان را در ترازو نهند و بر ایشان ریزند و
مزد ایشان بسیار عجب باشد و از همه زیاده کنند مردی نیز از رسول
اللّٰه و بگفت یا حضرت مالم از دست برفت و تنم بیمار شد رسول ؑ
فرمود که مومن را درین جهت کاری نباشد چون خدای تعالی بنده را
دوست دارد بلاها را بروی گمارد و جرمش بدهد و ابواب کرامت کند
روایت است از عبد اللّٰه عباس که رسول ؑ گفت که خواهند شما را پند دهم که
در آن سودی باشد گفتند بلی یا رسول اللّٰه فرمود امرهای خدای تعالی
را نگاهدارید و دایم بیاد خدای تعالی باشید و هر چه خواهید از خدا
خواهید که اگر همه عالم جمع شوند که تا شما را یکی رسانند و یا بدی کنند نتوانند
نقد بر حکم خود را گردانیدن بد بینند که بنده را چون در گور نهند نماز بیاید
بر دست راست او استد روزه بیاید بر دست چپ او استد

وعلمهای دیگر بیاید برسرپای ایستد اما جبر بیاید و گوید همه را بشوید تا
من بفرمان خدای تعالی عذاب از روی بردارم پس دلیل که بر فاضلترین
کارهاست و فرمود رسول ع که مردی باشد که بطاعت در جبر بیاید و
لیکن در جبر کردن بیاید و شخصی پیش رسول ع آمد و از رنج بنالید و گفت
یارسول الله ع از خدای تعالی تو خواهی که ما را از رنج کافران برهاند
و پیغمبر ع روی مبارک خود سرخ کرد و گفت بدانکه قومی که پیش از ما بودند
یکی را بیاوردند و پاره پاره کردند و گوشتهاشان همی بردند و ایشان در آن
جبر میکردند و صبر میکردند بروز قیامت ظالمان را و دنیاپرستان را بیکبار
باتش برند که همه نعمت دنیا را فراموش کنند و سیر شوند و خداوندان بلا محنت
را یکساعت به بهشت در آورند و روبهای شان چون ماه شود و همه
نعمت دنیا را فراموش کنند و فرمود رسول ع که اوّل کسی را که به بهشت برند
کسی بود که بر بلا صبر کرده باشد عبدالله مبارک گوید که هر مناجات کرد

بار خدایا

بار خدایا مؤمنان ترا پرستند تو همه بلا فرستی و کافران بت پرستند

و تو همه را نعمت و راحت میفرستی حق تعالی وحی فرستاد که مؤمنان گناه

کنند و برایشان بلا و محنت میفرستم تا کفارت گناهان ایشان شود و

ثواب عمل نیک شان با آخرت دهم کافران نعمت و راحت دهم در دنیا

بهشت کافران شب دوزخ مؤمنان و دوزخ بلا و محنت است انس بن

مالک گوید از رسول علیه السلام شنیدم که چون مؤمن در بلا و محنت باشد و

دعا کند و گوید بار خدایا کریما رحیما حق گوید لبیک عبدی هرچه طلب کنی

و هرچه میخواهی میدهم ولیکن آنچه از بهر تو آماده کرده ام در بهشت بتو بدهم

بهتر باشد از برای تو در دنیا رسول علیه السلام فرمود که هر که را سه خصلت است

روزی کردند دنیا و آخرت روزی کردند اوّل خورسند بقضای خدای

تعالی دوم صبر کردن در بلا و محنت سیم طاقت کردن در بلا و محنت و راحت

از حضرت رسول علیه السلام پرسیدند که حق تعالی کدام قوم را بلا بیشتر میفرستد فرمود

که اوّل پیغمبران را و بعد از آن اولیا را و بعد از آن دوستان خود را و خویشان
خود را روایتست از معاذ بن جبل که مرا پسری در زمان
یافته بود رسول صلعم نامه نوشت که السّلام علیک فانیّ رسول اللّه
الذّی لا اله الاّ هو حق تعالی مرا چیزی بزرگ کرامت فرماید بدانکه این فرزند
ما عاریت اند و خدای تعالی ترا صبر دهاد و از جمله مصیبت زدگان کرداناد
و از عمر تو برخوردار داری و باید صبر کنی از بهر خدای تعالی تا ثواب مصیبت بتو
برسد و بر تو باد که جزع نکنی که جزع کردن از ثواب صابران محروم بماند
و ثواب مصیبت را باطل کند و رفته را باز نیاورد و غمها را دفع نکند
و غم خوردن قضا را باز ندارد و حضرت رسول صلعم میفرماید که هر که را از امّت
من فرزندی فوت شدی و صبر کردی تا خدای تعالی او را از آتش
دوزخ نگاه دارد و هر که را مصیبت آید و او بگوید انّا للّه و انّا الیه راجعون
خدای تعالی او را چندان ثواب دهد که هیچکس مثل آن نباشد در روز

قیامت

قیامت چون ماه شب چهارده بود صاحت درآیه حضرت رسول ص فرمود که هر که
را فرزند چهارده ساله فوت شود روز قیامت ثواب الحکس یابان زن
بزرگیکه صبرکند روایتست که مردی را از صحابه پسری فرمان یافت رسول ص
با صحابه بدیدن او روان شد او را غمناک دید گفت یا رسول الله دلم بدان
پسر فوت داشت که در حال پیری و ضعیفی مرا یار بود اکنون دلم بکشت رسول ص
گفت چرا از و رنجیدی که روز قیامت یاد میکنی بشارت باد ترا که خدای
تعالی بفرماید تا فرزند ترا در بهشت رود و پسر خود موشش ایستاده باشد فرشتگان
گویند چرا در بهشت نمیروی گوید تا مادر و پدر نمیروم پس پدر و مادر او را بدو بخشد
آن پسر شاد شود با مادر و پدر در بهشت رود پس آن مرد بدین سخنان شاد
شد درین خبر معلوم شد که بتعزیت رفتن سنت است نهایت ثواب
روایتست که موسی ع در مناجات میگفت که الهی چه قدر ثواب باشد
کسیرا که بتعزیت مسلمان رود خطاب آمد که چندان مزد بود که آن مصیبت زده را

و از گرمای محشر ایمن باشد و جمله گناهان دور اینها مرزد در رسول ع گفت که

هیچ چیز نزدیک خدای تعالی از دو چیز نیست یکی در بصیرت و یکی در صبر در دفع

خشم و هیچ قطره نزدیک خدای تعالی دوستر از دو قطره نیست یکی قطره خون

شهیدان و یکی قطره چشم گناهکاران در تاریک شب و هیچ قدمی نزدیک خدای تعالی

دوستر از دو قدم نیست یکی بنماز جماعت و یکی صله رحم گویند که ابراهیم فرزند پیغمبر وفات

یافت پیغمبر گریه می کرد صحابه گفتند یا رسول الله تو ما را از گریه منع میکنی و خود میکری

آنحضرت فرمود که من شما را از گریه منع نمیکنم که گریه رحمت باشد و لیکن شما را

از نوحه و جزع و جامه دریدن باز میدارم که اینها از شر شیطان باشد و روی

موی کندن حرام باشد و هر که جامه بدرد و دستار بر زمین زند چنانچه بود

که مگر برادر ظلم رفته است و از حق تعالی گله کرده باشد چون وقت قیامت شود

حق تعالی دین از وی باز دارد مگر آنکه توبه کند و باز گردد و نوحه نکند و نوحه گران

را پناه ندهد و در حدیث است که جعلت النائحة فی صورة الکلاب یعنی

گردانند

گردانند نوحه گر را از این صورت سگان و فرشتگان عذاب ضربت بر نوحه گران
میزنند پس چون در دوزخ شان در اندازند بفرمایند که بر طاعت خود نوحه
کنند و طعام شان و اوست در دوزخ حق فرشتگان بر نوحه گران لعنت کنند
و هفت آسمان زمین نیز لعنت کنند بر نوحه گران هر که یکدرم بر نوحه گر دهد هفتاد
درم کفارت آن واجب شود بعضی از روسا گفته اند چون نوحه گر را در گور
نهند ماران و کژدمان را خدای تعالی بر وی گمارد تا در گور او را میگزند تا قیامت
پوشش او از قطران باشد و حق تعالی موسی علیه السلام را خبر کرد از حال نوحه گر که یا موسی
نوحه گر را زبان در دهان دو چندان لقمه و ماران و کژدمان او را
گرفته یا موسی دیگر بینی نوحه گران را در روی اندر افکنده میکشند تا به دوزخ میبرند
گوشت و پوست نوحه گر را زبانیه دوزخ بمقراض آتشین میبرند و چون
نوحه گر را در گور نهند رویش از قبله بگردانند مگر توبه کرده باشد روایت است
که رسول صلی الله علیه و سلم فرموده که هفت قوم اند که چون در گور نهند روی ایشان از قبله بگردانند

اول کسیکه در خمر خوردن مصر باشد دوم کسیکه خمر فروشی کار او باشد سیم

کسیکه گواهی بدروغ دهد و زیان مسلمانان کند چهارم کسیکه غله را در بند

کند که گران بمسلمانان بفروشد پنجم کسیکه ربا خورد ششم کسیکه از مادر و پدر

عاق واشته باشد هفتم کسیکه نوحه گر باشد و بی توبه بمیرد رسول ع فرمود

که صبر بر سه گونه است صبر است بر مصیبت و صبر است بر معصیت و صبر است بر طاعت

و هر که بر مصیبت صبر کند او را سیصد درجه ثواب بنویسند و هر که بر طاعت

صبر کند او را ششصد درجه ثواب بنویسند و هر که بر معصیت صبر کند او را هفتصد درجه

ثواب بنویسند عبدالله عباس رحمه الله که نخستین چیزیکه خدای

تعالی بر لوح محفوظ بنوشت این بود و از روی فرض که گفت منم آن خدای

که جز از من خدای نیست و حضرت محمد رسول من است و هر که بقضای من

رضا دهد و در بلای من صبر کند و بنعمت من شکر گوید از جمله دوستان من است

و از صدیقان است و هر که از امر من گردن نهند و در بلای من صبر نکند

دیگر

و نعمت من شکر نکند باید که از میان آسمان و زمین من بیرون

رود و خدای دیگر طلب کند دیگر آنکه هر که در معصیت جزع نماید او را مصیبت

باشد یکی مردن عزیزی دیگر دین بباد دادن و یکی از ثواب محروم ماندن

الهی جمله امت محمد صلعم را توفیق در طاعت و بر معصیت صبر ده و از خواب غفلت

بیدار گردان برحمتک یا ارحم الراحمین روایت است که وهب بن منبه گوید

از وهب بن منبه که گفت در احادیث نظر کردم هیچ دلرا چنان روشن

نا زده بوی قرآن هر که در قرائت قرآن مداومت نماید شیطان برو

ظفر نیابد که حق تعالی از بهر مؤمن هفت حصار محکم آفریده است حصار اول

از زر سرخ که معرفت است حصار دوم از نقره که ایمان است حصار سیم

چون آهن که توکل است حصار چهارم چون پولاد که شکر است حصار پنجم

از زمرد که صدق است حصار ششم چون از مروارید که علم و ادب است و ابلیس

مردی این هفت حصار ایستاده است و مکر و کید می زد تا این حصارها

زابستانه مادام که مرد عارف مراقب احوال خود است ابلیس علیه اللعنه

بر او ظفر نمی یابد چون غافل شود ابلیس یک یک حصارها را میکرد تا

مادامی آن شخص را در دام خود آرد پس بر تو باد که بتحصین حصارها شوی

تا از وسوسه شیطان ایمن باشی سلطان نشسته می گوید که اگر خواهی که

از زخم ناوک شیطان ایمن باشی عارف باش گفتند عارف را چه نشانیست

گفت از آنکه او را چهار علم بود اول عطا دوم جود سیم حیا چهارم قطعیت

روز قضا دوم و گناهش که پذیرفته یا نه و گناهانش آمرزند یا نه و دیگر آنکه

بروی رحمت کنند یا نه و دیگر آنکه در خود نگرد همه عاجز و ضعیف و ضعیف

خداوند همه کمال و قدرت نگرد و عارف آنست که بداند که بنده بر سر عیبست

و بعیب خود بینا است و هر که جاهل است بعیب دیگران بیناتر گفتند

زاهد فاضلتر است یا عارف گفت عارف زیرا که زاهدان ذکر مردان

کنند عارف ذکر زاهدان عبادت از بیم دوزخ کنند عارف از بیم قطع مولا

زاهدان

زاهدان خدمت کوشند عارف در مرتبه زاهد از رشش بر زمین نهند
عارف از شوق دل بر عرش و رسند زاهد با عالمان نشینند عارف با خدا بود
گفته مقام اولیا چند درجه است گفت بر شت درجه اول مقام تائبان
و عابدان و زاهدان و صابران و راضیان شاکران و محبان عارفان بدانکه
مقتدای هر طایفه در مقامات و مقامات که بوده است تائبان اقتدا
با آدم صفی علیه السلام کردند عابدان با ادریس علیه السلام زاهدان بعیسی علیه السلام صابران با یوب علیه السلام
راضیان بموسی علیه السلام محبان با براهیم خلیل و عارفان بمحمد مصطفی و دیگران
فرق در میان زاهد و عارف آنست که عارف رانی در جا بوده دل در فکر بود
و دیده پر آب و زبان با لطاف دست با سعی و ت بوده پایش بسقامت
بوده و دوش آتش بوده و دلش و خش بوده جانش قرین صورت فرشته
بود از خواب بیداری خبر ندهند که در آنجا که مطیعان طاعتی و عاصیان
ذنبی ذنبی گویند انبیا نفسی نفسی گویند حضرت سید انبیا محمد

مصطفی ص امتی امتی گوید و عارفان ربنا ربنا آفریده کار عالم عبدی عبدی

چون این مقام معلوم شد در کار فرزندان در گفتار رسول ص فرموده

که چهار چیز در چهار محل باید کرد اوّل شمع و شهوت در بهشت و جواب در گور

و راحت در صراط و نفا و در میزان حاتم اصم گوید که هر بامداد ابلیس بیاید

و راه من بگیرد و از من چهار سؤال کند اوّل بگوید امروز چه خواهی خورد گوید

گویم شربت مرگ دوم گوید که چه خواهی پوشید گویم کفن سیوم گوید کجا خواهی

رفت گویم بگورستان چهارم گوید کی خواهی بود گویم در لحد بدانکه خرمی

دل در چهار چیز بود اوّل گرسنه بودن دوم با یار نیک غافل بودن سیوم

یاد گناه کردن چهارم امل کوتاه کردن و سختی دل هم از چهار چیزست

اوّل خورش حرام دوم از یار بد بودن سیوم فراموشی مرگ چهارم درازی

امل و هر که امل دراز داشت گردد حق تعالی او را به چهار چیز مبتلا گرداند

اوّل طاعتش کاهل گرداند و اندوهش بسیار بود دلش سخت شود بدانکه



چیز در دنیا چاره نیست اول علمی که با آخرت راه نماید دوم رفیقی

که در جه طاعت او بود سیم شناختن دشمن یعنی شیطان چهارم عبرت

گرفتن از کار حق تعالی پنجم انصاف دادن تا روز قیامت خصمان

کم باشند ششم ساختن کارهای مرگ نقلست ه ه ه از منصور عمار

که هر که خود بیند عیب کسان نگوید و هر که از لباس پرهیزگاری خدا برهنه

شود به هیچ لباس پوشیده نشود و هر که بداد خدا راضی نشود او هرگز نیک

بخت نشود و هر که در راه مسلمانان چاه بدی بکند خود سرنگون در آن

چاه افتد و هر که پرده کسی بدرد پرده او بدزدی دریده شود و هر که در

با مردمان فخر کند شکسته دل شود و هر که مسلمانان را خوار نماید بزودی

هلاک شود بدانکه هر که با عالمان نشیند حلیم دل و پرهیزکار شود هر که

با تهمت زده نشیند تهمتناک شود هر که مسلمانان را غیبت کند مفلس و خوار

شود و هر کاری بی تجربه کند فریفته شود و هر که بیرون طاقت کاری کند

در مانده شود هرچه نادان بود در راستی بکمند و هرکه از عذاب خدای
تعالی بترسد از عذاب دو جهان ایمن بود و هرکه علم دین بیاموزد و بدان
کار کند نیکبخت و محتشم دو جهان شود الهی بحرمت سید کائنات
حضرت محمد مصطفی ما را و اهل مجلس ما را نیکبخت و محتشم دو جهان
گردان در جنگ یار رسول الله امیر المومنین علیه السلام باسناد خود نوشته
که روزی رسول صلعم یاران را علم می آموخت که سه تن از در مسجد در آمدند یکی در میان
جمع آمد و بنشست و یکی از عقب صف بنشست و یکی از در مسجد بازگشت
چون رسول صلعم از علم گفتن فارغ شد جبرئیل نازل در رسید و گفت
یا رسول الله آن مرد که در میان حلقه آمده بنشست خدای تعالی او را بیامرزید
و آن مرد که از مسجد بازگشت خدای تعالی رحمت خود را از وی باز گرفت
لقمان حکیم پسر خود را وصیت کرد که چون قومی را بینی که خدای تعالی را یاد میکنند
با ایشان بنشین تا عالم شوی و علمت زیاده شود اگر نادانی بیاموزی خدای تعالی

او رحمت کند

رحمت کند رسول صلعم فرموده که همنشین نیک چون کسی را میاند که مشک
دارد و اگر ندهد بوی خوش بتو میرسد و مثل همنشین بد چون کوره آهن
گران است اگر نمی سوزی باری دود آن بتو میرسد حضرت امیرالمؤمنین علی ع
از پیغمبر صلعم کلمه است که خدای تعالی هنوز از آفریدن ملقان در زیر
عرش ثابت کرده است اول کسی طاعت روی زمین کرده باشد
با بدان نشیند روز قیامت با بدان برخیزد و اگر روی زمین معصیت
کند با نیکان نشیند روز قیامت با نیکان برخیزد و فقیه روایت
کند باسناد خویش که هرکه در مجلس علم نشیند اگر یاد نتواند گرفت
خدای تعالی او را ده چیز کرامت کند اول ثواب عالمانش بدهد دوم
در گناه بروی بسته گردد سیم باران رحمت فرو بارند چهارم نیکی
در دیوان او ثابت شود پنجم بدی از دیوان او کم کنند ششم خدای
تعالی او را دوست گیرد هفتم فرشتگان همنشین او باشند هشتم خدای

تعالی القوم را شفیع رد کرداند بنهم بر علم آموختن حریص بود و هم معصیت

بر دل او سرد شود و گفته اند مجلس علم بهشت است هر که بدو در آید وقتش

خوش شود رسول ع گفت که یک مجلس علم مومن را کفارت بار هزار

هزار ماه فاسق است و امیر المؤمنین علیه افضل الصلوات گفت که مردی

از خانه بیرون آید و بطلب علم رود و اگر بر وی گناهان باشد مانند

کوه چون از مجلس علم بیرون آید بر تن او هیچ گناهی نباشد و اگر علم را

راست گو ندانند کافر شود راوی گوید که از من یک مسئله پرسند به من

از آن مسئله پرسیم دوست دارم که صد اسب صدقه کنند در راه خدای

تعالی و هم در رسول ع که چون جماعت مجلس علم روند فرشتگان آسمان

بانگ همی زنند که مبارکتان باد خدای تعالی جمله گناهان شما را

بیامرزد و در روایت است از امیر المؤمنین علیه السلام که گفت مردی از بنی

اسرائیل هفتاد سال علم آموخت حق تعالی به پیغمبران زمانه وحی کرد که بگو

آن عالم را

عالم را اگر همچنان بیاموزی تا قیامت ترا سودی ندارد تا خود کار نکنی اوّل
دست از دنیا بداری که دنیا برای مؤمنان نیست دوّم با شیطان ستیزی
که شیطان رفیق مؤمنان نیست سیّم آنکه مؤمن را گفته خود بر یمین دارای
که خود بدکار عالمان نیست و فرشتگان را دیدن عجب آمده اوّل عالم
فاسق دوّم عمارت کردن گور ظالمان و بدبختان و دروغ گفتن زن بدکار را
حکما گفته اند که ده کار از ده طایفه زشت می نماید اوّل تندی نمودن
از سلطان و بخل توانگران و بیحیائی از مردم اصلی و جوانی از پیران
و کار راستی مردمان خود را چون زنان و همراهی نمودن زنان با مردان
و درفاقت بد دلان پیش توانگران و عبادت بی علم و تکبّر از عالمان
و زشت گوی از کودکان حکیمی گوید که هر که با انکسار کرده نشست
اندوه او زیاده شود هر که با توانگران نشیند دوستی دنیا زیاده شود
هر که با درویشان نشیند شکرش زیاده شود هر که با نیکان نشیند

طاعتش زیاده شود هر که با کودکان نشیند مزاجش زیاده شود دوستش
کم گردد راوی گوید که خدای تعالی فرموده خواب در سه جا دشمن دارد
اول کردن در مجلس قرآن دوم خواب کردن در محل شام سیم خواب
کردن در وقت نماز ... خواب بر پنج نوع است اول خواب
غفلت دوم ندامت سیم خواب عقوبت چهارم خواب رحمت
پنجم خواب کرامت آنست که مجلس علم کنند و خواب ندامت آنکه
در محل نماز کنند و خواب عقوبت آنکه بسیار کوزه و کواید و خواب رحمت
آنکه در شب نماز کنند و در روز بخسپند زیرا که خواب هر دست راست
خواب عالمان است و خواب دست چپ خواب حکیمان و خواب
بالشکم خواب پیغمبران و خواب گردن از نو خواب مشایخان است
و خواب بر سر دپا خواب روندگان است در روی خواب کردن خواب
دیوان دیگر در صفت خنده گفته اند حکما گفته اند که حق تعالی خنده را داد

جا دشمن دارد

سیم جای دشمن دارد اول در عقب جنازه دوم در مجلس علم سیم در گورستان
و حکما گفته اند که مصیبت در دنیا چهار است اول فوت شدن تکبیر
اوام در نماز جماعت دوم مجلس علم که از کسی فوت شود سیم آنکه
از مصاف کافران باز ماند چهارم حاجی که بعرفات نرسد و حکما گفته اند
که در چهار گروه خیریت اول آنکه اهل قبله را اسلام نکند دوم آنکه
بانگ نماز را جواب نگوید سیم آنکه در کار خیر مردم را یاری نکند
چهارم آنکه در دعای مؤمنین مؤمنات مسلمین مسلمات را دعا نکند
پرسیدن از علما که بسیار دعا میکنیم اجابت نشود جواب گفت
در شما هفت خصلت است اول آنکه توبه نکرده میکنید دوم میگوئید
که بندگان خدائیم بندگی نمیکنید سیم دعوی امت محمد صلعم میکنید و پیروی
نمیکنید چهارم مرگ را در پیش دارید و کار دنیا میکنید پنجم اوترا
فراموش کرده ششم در حرام دور نمیشوید هفتم غیبت یکدیگر میکنید ازین

سبب دعای شما مستجاب نمیشود فقیه گوید چه نشان پارسائی

ده چیز است اوّل زبان از ناشایست نگاه داشتن دوّم از کار دنیا

دور بودن سیّم افسوس نا خوردن چهارم چشم بد نگاه داشتن پنجم

سخن راست گفتن ششم شکر نعمت خدای تعالی گفتن هفتم مال خود را

بجز ظالم نگرفتن هشتم تواضع نمودن نهم فریضهای خدای تعالی را بوقت

گذاردن دهم سنّت پیغمبر به جای آوردن و حکایت آمده است

هر کس را خانه ایست خانه ابلیس گرمابه است قراءت ابلیس دروغ

گفتن است بانگ ابلیس سرود است رسول فرمود که رسول ابلیس منجّمانند

و امکان ابلیس زنانند و طعام ابلیس خوردن بی بسم الله است آب

ابلیس خمر است مجلس ابلیس بازار است در رسول فرمود که هر که در بازار

شود لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت

وهو حیّ لا یموت بیده الملک وهو علی کل شیء قدیر حق تعالی هزار هزار

نیکی در نامهٔ او

در بهشت برادر بردی پیش فضل بن عباس آمد و گفت مرا
وصیتی کن فضل گفت پنج چیز از من یاد گیر اول آنکه هر چه بشما رسد
از قضای خدای تعالی دانید دوم آنکه زبان بد نگاه دارید سیوم آنکه آنکه
خدای را بوعدها راست گو دانید چهارم آنکه مرگ را فراموش مکنید
پنجم آنکه با یاد خدای تعالی باشید و یکی از علما را پرسیدند که چرا پند و وعظ
بر ما اثر نکند گفت از بهر آنکه در شما پنج خصلت است اول آنکه میخورید
نعمت خدا را شکر نمیکنید چهارم سخن علما را حقیر میدارید پنجم عزیزان
خود را دفن در خاک میکنند و عبرت نمیگیرید دیگر فرمود رسول صلعم
روز چهار فرشته از آسمان بر زمین می آیند یکی بمکه معظمه آید
و ندا کند که هر که از سنت رسول صلعم دست باز دارد از شفاعت
محمد صلعم بی نصیب باشد دوم فرشته به بیت المقدس آید و ندا کند که هر که
کسب حرام کند حق تعالی عملهای او را قبول نکند سیوم فرشته بگورستان

مسلمانان روند و ندا کنند که ای اهل گورستان چه آرزو دارید گویند

آنکه یکبار بگوییم لا اله الا الله محمد رسول الله علیاً ولی الله فرشته

چهارم در شهرهای مسلمانان شود و ندا کنند که فریاد مکنید تا هلاک

شوید عبد الله عباس گوید که شش گناه است که از توبه

کردن فائده ندارد اول مال مسلمانان یتیمان خوردن دوم بار بر مسلمانان

راغیبت کردن سیم از جنگ کافران گریختن چهارم در گناه مصر بودن

تا وقت مرگ پنجم جادوی کردن ششم شرک به خدای تعالی آوردن

رسول صلعم فرمود که سه کرده مرد مرا ثواب دو باره بود اول کسیکه بنده

را مسلمانی بیاموزد دوم کسیکه اهل گناه باشد پشیمان شود سیم

بنده که طاعت خدای تعالی به جا آورد و طاعت خواجه نیز نگذارد

پنج خصلت است که خدای تعالی توبه ابلیس ملعون را قبول نکرد اول بگناه

مقر بودن نیامد دوم بکفر پشیمان نشد سیم آنکه تن خود را ملامت نکرد

چهارم نش

نشناخت پنجم از رحمت حق نا امید شد روایتست که لقمان
حکیم پسر خود را وصیت کرد که ای فرزند عزیز چهار چیز نگاه دار بدرستی علم الدین
دانستن از این چهار چیزست اوّل بدنیا مشغول مشو مگر بقدر حاجت دوم
خدای را عبادت کن بقدر طاقت چهارم قصد گناهی که کنی جای را دی
که خدای تعالی نبیند چهارم هر گناه چندان باشی که در آتش دوزخ
تواند بود که ای مؤمنان بکار دین مشغول شوید و بکسب حلال کوشید
تا از مردمان چیزی سؤال کنید که هر که بر خود در سؤال بگشاید خدای
تعالی هفتاد در سؤال بروی بگشاید هر که سؤال نکند و در کسب حلال کوشد
خدای تعالی او را دوست دارد و از هر دو جهان رستگاری یابد شقیق
زاهد گوید که اگر خدای تعالی بندگان را یک روزی وا دادی
همه بفساد مشغول شدندی چنانکه حضرت حق تعالی در کلام خود میفرماید
ولو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض اگر خواهد که مال افزون

کنند تجارت کنید پاک بحلال تا شما را ثواب شهیدان

باشد که هر که خواهد که کسب او حلال باشد باید که پنج چیز

نگاه دارد اول نماز بوقت گذارد دوم خلق را به سبب کسب از بهر جمع

کردن مال نکند سیم بسیار بر تن خود ننهند چهارم روزی از خدای تعالی داند

روایت کنند که هر پیغمبری کسبی و پیشه داشته بودند اول آدم صفی

الله دهقان و بافنده و ادریس خیاط بود و زکریا درودگر بود داود

زرگر بود و سلیمان زنبیل باف بود حضرت پیغمبر ما پیشه وارث یکی

درویشی و یکی غزا که از دین و در جوانی بازرگانی کرده بود هر دو پیشه

دارد حضرت رسول ع او را دوست دارد و در کیمیای سعادت صلی الله فرمود

که دوست داشت که اگر بنده در دل آن عاجز باشد حق تعالی از خزانه

خود ادا کند اول درمی که برای غزا کنند دوم درمی که از بهر کفن میت

کنند سیم درمی از برای زن صالحه کنند انگه رسول صلی الله فرمود که بکنان از ده حلال

صدقه

صدقه دادن فاضلتر و بهتر است نزد خدا از دویست رکعت نماز تطوع

بود حاجت مؤمنی را برآوردن فاضلتر بود که هزار رکعت نماز تطوع

کرده باشد یک ساعت با عیال خود نشستن فاضلتر بود که دو ماه

در مسجد معتکف بود و یکدرم بر عیالت نفقه کردن فاضلتر بود که

هزار دینار در سبیل خدای تعالی نفقه کرده باشد با مادر و پدر نیکوی کردن

بهتر بود که دو هزار سال عبادت کند رسول ع فرمود که مرد درویش که مؤمن

باشد و عیال داشته باشد و فرزندان خرد و بزرگ داشته باشد

با ایشان نیکوی کند نفقه ایشان از تنگ فراه نکرد و بدان قدر

که تواند سعی در نیکوی ایشان کند چنان باشد که جمیع درویشان را

دینار طعام داده باشد و با ایشان نیکوی کرده باشد و هرکه پدر

و مادر فرو مانده خود را دست گیرد و نیکوی کند چنان باشد که حج

هزار حج و عمره کرده باشد و هم هزار غزا گذارده بود و جمیع امت محمد را طعام

و هر که پدر و مادر در هر روز خود را دعا کند و با صدقه دهد از مال حلال باشد

با این ثواب که گفتیم برسد و شیر از آن در شرع نماز جمعه قوله تعالی

یا ایها الذین امنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا

الی ذکر الله و ذروا البیع ذالکم خیر لکم ان کنتم تعلمون حضرت حق تعالی

میفرماید که ای آن کسی که ایمان آورده اید چون شما را آواز دهند

که نماز جمعه آهنگ نماز کنید و بیع و شرا یکبار بنهید که در آن بیع و شرا کردن

حرام است و گروهی گفتند بیع بند آید یا بایع و مشتری هر دو عاصی باشند بدانکه

روز جمعه را چند نام است اول یوم الدین گویند و یوم الفصل گویند و

یوم الامانت گویند و یوم العید گویند و یوم العتق گویند یوم الوده

و یوم السلامه گویند و یوم الجمعة گویند اما معروف و مشهور روز جمعه است

اجماع الناس فی الجماعة فاضلترین همه روزها روز جمعه است و حضرت

سید عالم میفرماید که سید الایام کلها یوم الجمعة یعنی بهترین همه روزها

روز جمعه

روز جمعه است اگر در روز عید رمضان و عید قربان و عاشورا بزرگ است

در دنیا عید مؤمنان است و فردا عید بهشتیان روز در حدیث منقول

آمده است که روز جمعه صلواة بسیار دهید که کردهای شما را بر من

عرض کنند و گفت هر که روز جمعه هشتاد بار بر من صلواة فرستد

حق تعالی گناهان هشتاد ساله او را بیامرزد و هر که روز جمعه غسل کند

و به مسجد جامع رود و بنزدیک منبر نشیند و به تسبیح و استغفار مشغول

شود تا نماز جمعه بگذارد و بهر قدمی که برنهد ثواب یکساله عبادت

در نامه اعمال او ثبت کنند که روزها و شبها بطاعت گذرانیده

باشند و فرمود رسول ص که هر که روز جمعه غسل کند عطا دهد خدای تعالی

مر او را بهر قطره آبی که از وی چکد حوری در بهشت جنة او بیافرینند

هر که غسل جمعه کند بهر موی که در تن او است خدای تعالی مر او را ثواب

بدهد و خطای بوی رسد تا جمعه دیگر اگر بمیرد شهید مرده باشد

روایت است از حضرت امیر المؤمنین که گفت شنیدم از رسول ص که هر که غسل کند

در روز جمعه بهر قطره آب که از وی چکد خدای تعالی فرشته بیافریند تا در

روز قیامت آن بنده را استغفار خواهند و گفته اند که نوکنند پیشینیان

این بوده است که ما از آن طایفه هستیم که غسل جمعه نکنند اگر این کار کرده باشیم

فرمود رسول ص که روز جمعه هر که زیارت قبر والدین خود را در او را بدهد خدا

ی تعالی ثواب حج باید که روز جمعه سفید در پوشی که خدای تعالی جامه سفید را

دوست دارد و بوی خوش بکار دارد که بر داشتن آن سنت است پس بگاه

به مسجد رود و در راه مسجد آهسته رود و به حرمت رود و بیدار در ساعت

اول هر که به مسجد رود چنان ثواب باشد که اشتری قربان کرده باشد

در ساعت دوم چنان بود که گاوی سیم ساعت چندان بود که گوسفند

ی و در چهارم ساعت مرغی چون در مسجد شوی صف اول گیر اگر مردمان

انبوه باشند پای بگردن ایشان منه و چون خطیب بخطبه شود البته

سخن مگو

بگو و هر سخن گوید با دیگران گوید سخن مگوید همچه کدام را ثواب روز

نباشد چون فارغ شوند فاتحه و سوره اخلاص و معوذتین هر یک هفت بار

بخوانند بعد از آن بگوید که غنی یا حمید یا مبدئ یا معید یا رحیم یا ودود

یا غنی به حلالک عن حرامک و بفضلک عمن سواک که آن حصاری

باشد از شیطان تا جمعه دیگر هر که بعد از نماز جمعه صد بار بگوید سبحان الله

سبحان الله العظیم و بحمده حق تعالی صد ساله گناهان او را بیامرزد و بیست

و چهار گناه پدر و مادر او را بیامرزد و حضرت امام المتقین خلیفه

رسول رب العالمین امیر المؤمنین علیه افضل الصلواة از حضرت محمد صلی الله علیه روایت می‌کند فرمود

بر امت من که مرا و ترا بیند در روز قیامت گفتم یا رسول الله که روز

قیامت مرا و ترا نبیند چه قوم باشند حضرت رسول صلعم فرمود که ترک

کنندهٔ نماز جمعه و نماز جماعت ما را نبینند و شفاعت من در و نیابند

فرمود رسول صلعم که هر که نماز جمعه ترک کند دل او سیاه گردد و هرگز از برای گناه کنند

خاطر جمع نشود و سفیان ثوری گوید که ده چیز است که از جفاهاست اول
انکه خود را دعا کند و مادر و پدر خود را دعا نکند دوم انکه قرآن را داند هر روز
پاره ان نخواند سیم انکه بگورستان بگذرد و سلام و دعا نکند چهارم انکه
در مسجد شود و تحیت مسجد نکند پنجم انکه همسایه او عالم باشد و به
نزد وی نرود و علم دین ها موزد ششم انکه دو مسلمان که بهم رسند و نام
خود را از هم نه پرسند هفتم کسی را بمهمانی اهل خوانند و او اجابت نکند
بی عذر هشتم جوانمردی که وقت هر ان نکند نهم کسیکه سیر خورد و همسایه
او گرسنه باشد دهم کسیکه در شهری باشد که نماز جمعه کنند و او نکند
روایتست از پیغمبر صلعم که هر که روز جمعه نماز بامداد به جماعت بگذارد خدای تعالی
بدهد او را بهر کسی شهری در بهشت و آمرزش خواند هزار را فرشتگان
آسمان و ماهیان دریا و مرغان هوا و دستارکان آسمان و برگهای
درختان و قطره باران و اگر تا وقت جمعه دیگر بمیرد شهید مرده باشد

واگر نماز

و اگر نماز پیشین به جماعت بگذارد مزد او را ثواب عالمان و زاهدان
بدهند و بهر رکعت ثواب حج عمره بیابد و تاجی از نور بر سر او نهند
اگر تا نماز دیگر بمیرد شهید مرده باشد اگر نماز عصر به جماعت بگذارد
چنان ثواب بود که با بیست پیغمبر نماز کرده باشد اول با آدم صفی الله
دوم با نوح سیم با ادریس چهارم با ابراهیم خلیل پنجم با موسی
ششم با داود هفتم با سلیمان هشتم با لوط نهم با شیث دهم با هود یازدهم
صالح دوازدهم با یعقوب سیزدهم با یوسف چهاردهم با اسحق پانزدهم
اسمعیل شانزدهم با زکریا هفدهم با یونس هیجدهم با ایوب
نوزدهم با هارون بیستم با حضرت محمد مصطفی اگر تا نماز شام بمیرد
شهید مرده باشد و چون نماز مغرب به جماعت بگذارد چنان بود
که هزار یتیم را پوشیده باشد و هزار گرسنه را طعام داده باشد چنان
بود که همراهی کرده باشد و همراهی حضرت پیغمبر کرده باشد و خدمت

هزار عمره کرده باشد و بیت المقدس را بدست خود بعد از خراب کرده باشد
حق تعالی گور او را روضه گرداند و از روضات بهشت و منکر و نکیر را بروی
آسان شود اگر تا نماز خفتن بمیرد شهید مرده باشد و چون نماز را
عشا را به جماعت بگذارد منادی ندا کند از زیر عرش که ای بنده
خدا ارزوی تو هست بخواه تا بیابی و از دنیا بیرون نرود تا جای خود
در بهشت ببیند و در وقت مرگ شربتی از حوض کوثر حق تعالی بوی دهد
و ما در او رحمت کند رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که بهترین روزها روز جمعه است
که خدای تعالی جل جلاله آدم صفی را بیافرید در روز آدینه بود که از بهشت
بیرون کرد در روز آدینه بود که توبه اش قبول کرد در روز جمعه بود علامتهای قیامت
پیدا شد روز جمعه بود فتح قیطون و وقوع لشکر ملک روم غلبه کنند
در روز جمعه بود که آسمان بانگ چنان کند که خلقان بمیرند در روز
جمعه بود که آفتاب سرخ گشته و ماهتاب گرفته بر آید روز جمعه باشد

خروج کلیم کوشتن و زوال پایان روز آدینه شب سرخ گشته و ماهتاب
گرفته برآید روز جمعه باشد که سلحات را خدای تعالی برایشان گمارد
شب جمعه باشد و باران بسیار دهد دریای قلزم فرو برد و شب آدینه
بود و باد سهمگین برآید و خرابی بسیار کند و شب آدینه بود در آن شب
ابر سیاه برآید و باران عظیم ببارد و خرابی بسیار کند و شب آدینه بود
و دجال کافره خروج کند با لشکر بر زمین مشرق رود و در بالائی و پهنای
وی هیچ میل بود و چشم وی سرخ رنگ و شمشیر انگشت و بر پیشانی وی نوشته که
الدجال الکافره بالله روز آدینه بود در توقت عیسی ع فرود آید و دجال
را بکشد و روز آدینه بود در آن روز عیسی ع در میان نماز جان بحق تسلیم
کند روز آدینه بود فرود آیة الکرسی روز آدینه بود و آن شب
جبرئیل کلام الله بر آسمان برد و شب آدینه بود و همچنو در رسول ص که خدای
تعالی چهار روز را تشریف آفریده است اول روز آدینه دوم روز عرفه سیم

روز عید فطر را چهارم روز عید قربان را باب در بیان قربان کردن و فضیلت آن

باسناد خویش از عبدالله عباس که هر که قربان کند بهر عضوی

قربانی از اعضای صاحب خود را از آتش دوزخ دور کند بهر قطرهٔ

خونی که از قربانی چکد حق تعالی کفارت گناهان او کند روایت

کند جابر انصاری که جوانی پیوسته روزهٔ دههٔ ذی‌حجه را که روز عید قربان

است داشتی روزی رسول ع او را بخواند و گفت بشارت باد ترا

ای جوان هر که ده روز دارد بهر روزی او را چنان ثواب بود که صد

شتر قربان کرده باشد و صد بنده آزاد کرده باشد و صد اسب در راه

غزا کرده باشد صدقه و هر که روزه روز عرفه بدارد چنان بود که دو سال پیوسته روزه

داشته باشد روایت کند ابوذر غفاری از رسول ع که وای بر آن کسی

که از فضل این ده محروم ماند هر که در این ده روز طعام نخورد در روز عید قربان

تا از نماز بجای آید و بعد از آن دو رکعت نماز کند در هر رکعت فاتحه یکبار و پنج

بار وال[illegible]

بار والشمس بخواند شریک حاجیان باشد ایضاً رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که

ماه رمضان روزه دارد حق تعالی جمله گناهان او را بیامرزد رسول صلعم فرمود که

شش خصلت است هر که بدان کار کند البته به بهشت رسد اوّل

جهاد کردن با کافران دوّم در گرما روزه داشتن سیّم در مصیبت صبر کردن

چهارم در زنا دست باز داشتن پنجم پگاه برای نماز برخاستن

ششم در سرمای سخت وضو ساختن دیگر فرمود که سه کار را

پیوسته مرعی دارید اوّل نماز وتر دوّم ایّام البیض سیّم نماز چاشت

گذاردن دیگر رسول صلعم فرمود که کار بندگان خدا شش است یکی نیک

دوّم کار است که مانند مکافات است و آن قصد طاعتی است که از آن بماند

سیّم کار بهشت است و آن ایمان است چهارم کار ضیاع است و آن

کفر است پنجم یکی را ده بود و آن طاعت مؤمنان است ششم یکی را هفتصد است

و آن جهاد است هفتم آن است که ثواب آمرزش آن را خدا داند و آن روزه است

در فضیلت عاشورا رسول صلعم فرمود که بهشت را دریست که آنرا ریان گویند و از آن
جز روزه‌داران و از آن جز روزه‌داران کسی در نشود و بجز روزه‌داران
رسول صلعم فرمود که چون روزه‌داران از گور برخیزند و دهانش خوشبوتر از مشک
باشد فرشتگان استقبال کنند با جامهای آراسته و بر دستها از
شراب کوثر و از شیر و شکر و انگبین و بمشک مهر نهاده و مهر برگیرند و بگویند
که بیاشامید و بپوشید و هر که در روز عاشورا روزه بدارد ویرا ثواب
سیصد سال بود هر روز بروزه بود و شب در طاعت و بنده که هر روز عاشورا روزه
بدارد حق تعالی او را ثواب هزار حج و هزار عمره و هزار شهید بنویسند و هر که روز
عاشورا مومنی را طعام دهد تا روزه گشاید او را چندان ثواب بود که تمام
امت محمد صلعم طعام داده باشد و هر که روز عاشورا دست شفقت بر سر یتیمی فرو مالد
او را بنوازد به هر موئی که در سر آن یتیم باشد حق تعالی در بهشت درجه ایشان بلند
گرداند و هر که در روز عاشورا روزی در روی عالمی نگاه کند حق تعالی روی او را از آتش
۱۹

دوزخ و وام کند و هرکه روز عاشورا سرمه در چشم کشد آن چشم هرگز درد نکند اگر اینها که بود بهتر

باشد بهتر است رسول صلعم فرموده که خوش کسی در روز عاشورا ده خصلت

به جای آرد اول سرمه در چشم کشد دوم صدقه بسیار دهد سیم علم بیاموزد چهارم

نماز بسیار کند پنجم روزه بدارد ششم غسل کند هفتم غمگین باشد هشتم از وام پرهیز

کند نهم توبه کند از کارهای بد دهم دعا بسیار کند روایت کنند از حضرت امیر المؤمنین علی

که خدای تعالی آسمانها و زمینها در روز عاشورا آفریده است و آدم و حوا نیز روز

عاشورا آفریده است و روز عاشورا از بهشت بیرون کرده روز عاشورا ابراهیم

از مادر متولد شده و هم از آتش نمرود خلاص شد روز عاشورا بود گوسفندی

فدای ذبیح اسمعیل آمد و ایوب را راحت آمد و توبه آدم قبول شد و هم

عیسی از مادر متولد شد و همین روز بر آسمانش بردند و روز عاشورا

بود که خدای تعالی با موسی گفت سخن و همین روز فرعون را غرق گردانیدن در

روز قیامت عاشورا بود در فضیلت ماه رمضان قال النبی صلعم من صام اول

یوم من الرجب فقد صام الف سنة و فرمود رسول ع که هر که اول ماه

رجب روزه بدارد چنان بود که هزار سال روزه داشته باشد

هر که ماه رجب روزه دارد اول پنجشنبه از ماه رجب روزه دارد و شب

جمعه میان شام و خفتن دوازده رکعت نماز بگذارد در شش سلام در هر رکعتی فاتحه

یکبار و سه بار انا انزلنا و دوازده بار قل هو الله احد بخواند و چون از نماز فارغ

شود هفتاد بار صلوات فرستد پس سجده رود هفتاد بار بگوید که سبوح قدوس

ربنا و رب الملائکة والروح پس سجده بنشیند هفتاد بار بگوید رب اغفر لی

وارحم وتجاوز عما تعلم انک انت الاعز الاکرم پس در سجده رود هر حاجت

که دارد که خدای تعالی در خواهد هر آینه خدای تعالی او را اجابت کند فرمود

رسول الله که هر که یکبار این نماز رغایب را بگزارد خدای تعالی جمله گناهان

وی را اگر چه بیشتر از ریگ بیابان و برگ درختان و قطرهای باران بود

هفتصد کس را از اقربای او که مستوجب آتش دوزخ باشند خدای تعالی بیامرزد

که

رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که در ماه رجب پیش از تکیه کردن سوره اخلاص و معوذتین
برخواند حق تعالی عذاب سختی و در روز قیامت از وی باز دارد و بعوض هر آیتی
ثواب حج و عمره در نامه اعمال او ثبت کند و بعوض هر سوره را ده ختم کلام الله
در نامه اعمال او ثبت کند فرمود رسول صلی الله علیه و آله و سلم که هر که در ماه رجب از توبه
و استغفار غافل مباش علی الخصوص این کلمات را بسیار بگوید که استغفر الله
یا ذی الجلال والاکرام من جمیع الذنوب والآثام حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام در مقام خلافت ابن عباس رضی الله عنه هم نزدیک
آن حضرت نشسته بود که مردی بیامد و گفت یا امیر المؤمنین باغهای ما خشک
شده است دعا کن تا باصلاح آید امیر فرمود که برو استغفار کن مردی
دیگر آمد گفت که یا امیر چشمهای ما و کاریزهای ما خشک شده است دعا کن
تا خدای تعالی ما را آب دهد امیر گفت برو استغفار کن دیگری آمده که یا امیر
گناه بسیار دارم دعا کن تا خدای تعالی ما را بیامرزد و او را همین جواب داد

ابن عباس گفت یا امیر المؤمنین چنین سؤال کردند تو همه را یک جواب دادی

امیر المؤمنین گفت یا عم حق تعالی در کلام الله مجید میفرماید فقلت استغفروا

ربکم انه کان غفارا یعنی آمرزش خواهید از حق تعالی که او است آمرزگار

و اصلاح آرنده کارها و فرمود رسول صلعم که استغفار بسیار کنید و کنید من که رسولم

هر روز هفتاد بار استغفار میکنم خاصه در ماه رجب که ثواب طاعتهای او را

مضاعف شد یعنی ده باره ثواب دهد هر که شک آرد کافر گردد نعوذ بالله

روایت کنند از ابو سعید خدری که گفت هر که که گفت در ماه یکروز روزه

بدارد خدای تعالی ازو خوشنود گردد هر که ۵ روز روزه بدارد بزبان فصیح بگوید که

لا اله الا الله محمدا رسول الله علیا ولی الله او را بدین قول از زینت باز نگردانند

و هر که ده روز روزه بدارد گور تاریک بر وی روشن و منور گردد از مرغ

زارهای بهشت هر که هیجده روز روزه بدارد چنان ثواب بود که صد سال روزه

داشته باشد نماز گذارده الهی جمیع امت محمد صلعم بدین راه وا داری بر حکمت

یا رحم الراحمین

یا ارحم الراحمین در فضیلت ماه شعبان حضرت رسول صلی الله فرموده که هر که بگذارد

اول ماه شعبان را دوازده رکعت نماز به شش سلام و در هر رکعتی فاتحه یکبار

و آیة الکرسی و سوره اخلاص سه بار بخواند عطا دهد خدای تعالی مراد او را ثواب دو

ازده هزار شهید بود او را و دوازده ساله طاعت و از گناه بیرون

آید چنانکه از مادر زاده بود روایت کنند از ابن عباس که هر که بگذارد در نیمه

ماه شعبان او را و آن سه شب باشد سیزدهم چهاردهم و پانزدهم و در هر شبی صد

رکعت نماز بخواند در هر رکعت فاتحه یکبار قل هو الله احد ده بار روا کند خدای

تعالی هر حاجتی که دارد و در آن گفتند یا رسول الله اگر آن نماز گذارد اگر بدبخت باشد

و فرمود رسول ص که بدان خدای که مرا براستی خلق فرستاده نام آن نمازگذار

در لوح محفوظ که فلان بن فلان بدبخت چون این نماز گذارد و نیک

بخت گردد و خدای تعالی بروی رحمت کند و جمله گناهانش بیامرزد و بفضل

خویش در خبر است از حضرت رسول صلعم مستفیض که ماه شعبان را هزار مرتبه بگوید لا اله

الا الله ولا نعبد الا ایاه مخلصین له الدین ولو کره المشرکون هزار بار عبارت

در دیوان او بنویسد و هزار ساله گناهانش محو کنند چون از گور برخیزد رویش

چون تابان شود و در دیگر خبر است که هرکه در ماه شعبان هزار

بر من صلواة فرستد حق سبحانه تعالی در زند که هزار حاجتش در وقت مرگ

و در روز قیامت هزار حاجتش روا کند هزار مرد و زن از شفاعت او بجنت بانگ

و در خبر است که خنک باد آن بنده که در ماه شعبان هزار بار

بر من صلواة فرستد و در خبرست که پادشاه عالم جبار اعظم خالق کل مخلوقات

جل جلاله و عم نواله دریای آفریده است و نام آن دریا المحبات نهاده و در قران

دریا درختی است و نام آن درخت مبارکات نهاده بر سر آن درخت مرغی

ایجاد کرده است و نام آن مرغ صلواة نهاده و آن مرغ را هفتصد هزار بال است

و بر هر بالی هفتصد هزار پر است که هرگاه یکی از بندگان خدا در دنیا صلواة فرستد

و آن مرغ از آن درخت به هرده خود را بدان دریا افکند و غوطه خورد و باز بر سر

اندر هفت

آن درخت نشیند و هر دو بال خود را بیفشاند بهر قطرهٔ آبی که از وی بچکد
خدای تعالی فرشته بیافریند که بهر آن بنده آمرزش خواهند تا روز قیامت
و ثواب در دیوان اعمال بنویسد   که هر که بامداد
برخیزد ده بار بر من صلواة فرستد وی را ثواب نماز کننده گان بنویسد هر که
ده بار بعد از وضو ساختن بر من صلواة فرستد حاجات او روا و دعای
وی مستجاب شود کهف را بر روی خود هر شب شانه کند و هفت بار بر من
صلواة فرستد چشم او هرگز درد نکند و مقصود رسول صلی الله علیه وسلم که هر که
پیش از دعا و بعد از دعا بر من صلواة فرستد فرشته نام او در رعد موکل
آسمان دنیا شنود و صد بار بر وی صلواة فرستد فرشته آسمان دوم شنود
دویست بار بر وی صلواة فرستد فرشتگان آسمان سیوم شنود هزار بار بر وی صلواة
فرستند فرشتگان آسمان چهارم شنوند چهار هزار بار بر وی صلواة فرستند
فرشتگان آسمان پنجم شنوند هزار بار بر وی صلواة فرستند فرشتگان ششم

بشنوند شش هزار بار بر وی صلواة فرستند فرشتگان هفتم بشنوند هفت هزار بار بر وی

صلواة فرستند انگه حق تعالی خطاب کند که ای فرشتگان دست از وی باز دارید

که از وی تعظیم رسول من اگر دراه ثواب بر من است بدانکه صلواة رحمت خدا بود که

استغفار فرشتگان و دعا مومنان بود الهی بحبه اهل مجلس ما را بر دوستی صلواة

رحمت فرماید برحمتک یا ارحم الراحمین قوله تعالی در فضیلت ماه رمضان قوله تعالی

یا ایها الذین امنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم

تتقون یعنی پادشاه عالم جبار چنین میفرماید که ای مومنان واجب گردانیدن

بر شما روزه چنانکه واجب گردانیده بودند بر انکسانی که پیش از شما بودند

تا پرهیزگاران شوید حضرت رسول صلی الله علیه وسلم که هر که عملی که فرزند آدم کنند

یکی را بده نویسند تا بهفتصد رسد مگر روزه که خدای تعالی گوید که روزه از

من است و جزای وی من میدهم و روزه داران را ثوابست یکی روزه

کناه دیگر برضای حق تعالی حاصل نمودن بوی دهن روزه دار در نزد خدای تعالی

خوشبوتر

خوشبوتر از بوی مشک است در بهشت اگر هر چیزی را دریست و در طاعت روزه است

و خواب روزه دار عبادت است و نفس وی تسبیح است و دعای وی مستجاب

و روزه را بیست چیز فایده است اول تشبیه فرشتگان دوم زجر نفس کردن

که دشمن است سیم خصوصیت حاصل نمودن با روزه چهارم ثواب بسیاری

حاصل نمودن پنجم نفس گناه آلوده را از گناه پاک کردن ششم با نفس جنگ

بودن هفتم راه شیطان بستن هشتم از دست نفس رهائی کردن نهم

سپر بلاهاست دهم نام خود را در جریده متقیان ثبت کردن یازده هم

در ذکر بندگان داشتن دوازده هم انتظار ماه افطار کردن سیزده هم

خوشنودی خدای تعالی چهارده هم تن درستی حاصل نمودن پانزده هم امانت

را به جای آوردن شانزده هم وفا به جا آوردن هفدهم منصب امارت

یعنی روزه دار حکم کند به نفس خود هیجده هم نامه اعمال خود را پر از نیکی نوشتن

نوزده هم بیهوده گفتن بیستم بعد از نماز عصر هر روز روزه دار را لغو ننویسند بیست یکم

از هم طعام بهشت بخورند پیغم دروغ نگفتی و ماه رمضان ماهیست که اولش رحمتست

و میانه اش آمرزش است و آخرش آزاد کردن از آتش دوزخ و محمد رسول صلعم گفته

که هر که در شب از ماه رمضان هزار هزار بنده عاصی از آتش دوزخ آزاد کند

که هر که روزه داری را روزه بگشاید چنان بود که بنده

آزاد کرده باشد روایت کنند سلمان فارسی رضی الله عنه از حضرت رسول صلعم که تطوّع ماه رمضان چون فریضه

دیگر ماهاست و ماه بزرگوارست و ماه حرمت درین ماه شب بغایت بزرگوارست

گفت یا رسول الله آن شب کدامست گفت نوزدهم بیست یکم بیست و سوم

و بیرون ازین شبها شب نیست شب قدر بسیار بزرگست گفت ما او را ندانیم زیرا

که خدای تعالی پنج چیز را در میان پنج چیز پنهان کرده است اوّل اسم اعظم خود را

در میان نامها پنهان کرده است دوّم دوست خود را در میان خلایق پنهان

کرده است سیّم رضائی خود را در میان طاعتهائی پنهان کرده است چهارم خشم

خود را در میان معصیتها پنهان کرده است پنجم شب قدر را در میان شبها پنهان

کرده است

کرده است عبدالله بن مسعود گوید طلب کنید شب قدر را در جمیع سال و بعضی

اصحاب و علما بر آنند که شب قدر در میان ماه رمضان است حضرت حق تعالی

در کلام معجز نظام خود میفرماید که انا انزلناه فی لیلة القدر یعنی قرآن را در شب قدر

فرستادیم چنانکه میفرماید که شهر رمضان الذی فیه القرآن و گفته اند که در دهه

آخر رمضان باشد از بهر آنکه پیغمبر م در دهه آخر اعتکاف کردی تا شب قدر را

دریافت و گفته اند از عبدالله عباس که گفت شب بیست هفتم رمضان است

گفتند به چه حجت گفت زیرا که انا انزلناه بیست هفت حرف است تا آنجا که گفت

حتی یعنی این است شب قدر و دیگر اشاره کردند در این سوره سه جا لیلة القدر است

و هر یکی نه حرف است و مجموع بیست هفت باشد پس شب قدر بیست هفتم

ماه رمضان است و خدای تعالی فرمود که لیلة القدر خیر من الف شهر

یعنی شب قدر بهتر از هزار ماه است و کس نداند که به چه حجت بهتر است

مگر و در خبر است از رسول صلی الله که چون شب قدر باشد خدای

تعالی امر کند به جبرئیل که مرکب برساند هفتاد هزار گروهش و هر گروهی هفتاد هزار
فانند و بهر قندی هفتاد هزار فرشته می آیند بر زمین و علمی سبز بر بام کعبه زنند
جبرئیل را ششصد هزار بال باشد که بآن پرواز میکند و دو بال را هرگز نگشاید
بجز شب قدر که در آن شب بگشاید یکی بمشرق و یکی بمغرب آنگه امر کند خدای
تعالی بمیکائیل تا همچنان مرکب برساند و بر زمین آید و علمی سفید بر بام مشهد
مصطفی بزنند و اسرافیل امر کند تا همچنان مرکب بزنند علم سرخ بر حجره
بیت المقدس و عزرائیل را در این شب فرمان بیاید که بدنیا آید و آنگه فرشتگان
را فرمان آید که در شهرها و قریها و کوهها و سراها و مسجدها پراکنده گردند
و سلام حق تعالی بمؤمنان رسانند و فرشتگان گویند بار خدایا اگر در این شب
بزرگوار کسی در خواب باشد حکم گوید که دیگر را بیدار کن گر نبیند تا بیدار
شوند تا او را بیدار یابند و سلام ملک تعالی بوی رسانند و نوری شب قدر
بوی نمایند و آن نور رحمت خدا بود و در آن نور رحمت خدا و هر که آن نور ببیند

هرگاه

هر حاجت که دارد و هر مرادی که بخواهد حق تعالی بدهد و هر که در آن شب به نماز باشد

حق تعالی بخودی خود بروی سلام کند و هر که بیدار باشد در عبادت بود جبرئیل سلام

حق تعالی بوی رساند و هر که در خواب بود فرشتگان بوی سلام کنند که سلام هی حتی

مطلع الفجر چون صبح بدهد جبرئیل گوید سلام بر دم حضرت باری تعالی فرشتگان

گویند یا جبرئیل حق تعالی درین شب بزرگوار در حق رحمتان حضرت محمد صلعم لطف

نمود جبرئیل گوید حق تعالی همه را نظر عنایت دارد و احسان نمود که عفا عنهم گوکناها

را عفو کرد که وغفر عنهم و کهم و همه ایشان بیامرزید مگر چهار طایفه را که رحمت نکرده که

ایشان در میان آسمان و زمین معلق بود مگر آنکه ایشان توبه کنند اول ازیشان

دوم عاق الوالدین یعنی پسر نافرمان کردن فرزند با پدر و مادر سیم قاطع الرحیم یعنی آنکه

با خویشان خود رحم ببرد چهارم خشم المسلمین یعنی آنکه با برادران مسلمانان خشم کند

هر چه این چهار گروه را طاعت در میان آسمان و زمین معلق بود تا مگر توبه کنند

رسول صلعم که هر که یکبار در درین شب چهار رکعت نماز و هر رکعت فاتحه یکبار و انا



انزلنا پنج بار و قل هو الله احد بیست و پنج بار چون از نماز فارغ شود هفتاد بار بگوید
استغفر الله ربی و اتوب الیه چندان ثواب باشد که شب قدر را دریافته
باشد رسول صلعم فرموده هر که در شب قدر چهار رکعت نماز بگذارد در هر رکعتی فاتحه
یکبار و قل هو الله احد چهل یکبار و چون تشهد آخر کند پس از سلام روی را بر
زمین نهند و چهل یکبار بگوید و عنت الوجوه للحی القیوم برحمتک استغیث و آنگه سلام
دهد و صد بار بگوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صد بار بگوید لا اله الا الله
و صد بار بگوید الله اکبر و آخر بگوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بگوید
و دعا کند که حق تعالی حاجت او را روا کند و چنان بود که هزار شب قدر را دریافته
باشد و هزار ماه روزه داشته باشد و هزار حج و هزار عمره و هزار غزا کرده
و هزار دینار صدقه داده باشد و هزار بنده آزاد کرده باشد و هزار رطل
طعام بفقرا و مساکین داده باشد و بر پدر و مادر رحمت کند و بر کسب او برکت
کند و از دنیا نرود تا جای خود نه بیند الّا که حبیبه محمد صلعم را به بهشت ماه رمضان (امت)

و شب قدر

وتب قدر نجاتی برحمتک یا ارحم الراحمین در فضیلت نماز نقل است پیغمبر صلعم

امتی اربعة اصناف صنف یصلّون دائماً ولکن عن صلاتهم ساهون

فمکانهم الویل و ویل اسم درکه ایست از درکات جهنم همچنانکه حق تعالی

که فویل للمصلّین الذین هم عن صلاتهم ساهون آن خواجهٔ مازاغ البصر و آن شفیع

روز محشر و آن سپهسالار رسل و آن هادی سبیل قدوهٔ مخلوقات در زبدهٔ زمرهٔ

موجودات مصباح صباح رسالت صاحب کعبهٔ فتوت صدر صفهٔ صفا بدر خطهٔ

وفا یعنی محمد مصطفی صلعم میفرماید که ربع امتان من چهار گروه میباشند

یک گروه نماز میگذارند علی الدوام ولیکن در نماز سهو بسیار میکنند

یعنی ارکان نماز را بجا نمی آورند و نه در وقت میگذارند جای ایشان

ویل باشد و ویل نام درکه ایست از درکات جهنم و صنف حیناً و لا

یصلّون حیناً فمکانهم الغی گروه دوم گاهی میگذارند و گاهی نمیگذارند جای

ایشان در غی باشد و غی درکه ایست از درکات جهنم چنانکه حق تعالی

میفرماید ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین وصنف المصلون دائما
فی صلاتهم خاشعون گروه چهارم آنانند که دائما نماز گذارند و در نماز خاشع
باشند فمکانهم فی الجنة پس جای ایشان در بهشت باشد چنانکه حق
تعالی میفرماید که قد افلح المومنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون یعنی فلاح
و رستگاری یافتند آنان که ایمان آورده‌اند و آن مومنان کسانند که در نماز
خشوع و دیگر میفرماید که من صلی فی الجماعة اعطاه الله تعالی عشرة کرامات البرکة
فی عمره والزیادة فی ماله والحفظ لعیاله والتضعیف لحسناته وتکفیر
لسیئاته والتسهیل لسکراته وضیاء فی قبره وثقل فی میزانه ونجاة فی درکاته
وصعود فی درجاته یعنی هر آن بنده که توفیق ربانی حال او کرده تا او نماز بوقت را
بجماعت بگذارد حق تعالی او را بده تشریف مشرف اول برکت در عمر پدید
آورد دوم زیادت در مال وی کنند و کرامت فرمایند سیم عیال او را در پرده
حفظ خود نگهدارد چهارم آنکه نامه او را در اعمال نیکی نویسد پنجم گناهش محو فرماید

ششم

ششم جای کندن هر روی راست آن تو دهم هفتم تاریکی گور شن بود هشتم فراز و نشیب
از سنگ گران کردن نهم از درکات دوزخ امان یابد دهم در آن روز که کفن
حسن والش باشد و پادشاهان و خودشان با جاه را تاج دولت از سر
برگیرند و مردمان با حشمت را دواج از کتف در ربایند و معصومان
در آن درگاه نفسی نفسی بزنند و در آتش دوزخ و در عرصات بزنند در روزی
عدل در او بزنند اهل جماعت را بهشت رسانند اما حضرت رسالت پناه
مصطفی یاد دارم شبی جبرئیل نزدیک من آمد و گفت یا محمد حق تعالی چون
مرا بیافرید هفصده هزار سال دیگر عبادت کردم تا این یکبار سخن گفت
بی کلام و بی زبان که یا جبرئیل گفتم لبیک یا آفریده گار من گفت من کیستم
و تو کیستی گفتم تو خداوند منی منم بنده ضعیف تو بعد از آن هیچ سخن نگفت
تا هفصده هزار سال دیگر عبادت کردم پس ندا آمد که یا جبرئیل گفتم لبیک یا خا
لق پروردگار من گفت پیش آی یک قدم پیش نهادم در سی و شش هزار سال

با من که جبرئیلم دو سخن گفت و از کرامت تو حق تعالی در شبانه روزی
پنج بار با تو و امتان تو سخن میگوید یعنی نماز پنج وقت است که با پروردگار
خود سخن میگوید اگر گذارنده دانستی که چه مقام می ایستد و با که راز میگوید
هرگز با جهت و راحت خود مشغول نگشتی و از حضرت پیغمبر صلعم که هر که نماز صبح به جماعت
بگذارد و بر جای خود بنشیند تا آفتاب برآید چنان بود که حج و عمره کرده باشد
و بنده را آزاد کرده باشد و هزار دینار صدقه داده باشد فرمود
هر که نماز بامداد برای آسانی جان کندن است و نماز پیشین برای یکبهائی
نماز دیگر برای آمرزش بدیها و نماز شام برای گذشتن پل و صراط
و نماز خفتن برای روشنائی ظلمات و خدای تعالی پنج وقت نماز را در
کلام مجید بر پنج جا یاد کرده است اول فرموده اقم الصلوٰة لدلوک
الشمس دوم اقم الصلوٰة طرفی النهار سیم فسبحان الله حین تمسون
چهارم وسبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس پنجم وسبح بحمد ربک حین

تقوم

بقوم و این پنج وقت نماز از پنج پیغمبر یادگار مانده است نماز بامداد از آدم

نماز پیشین از ابراهیم نماز دیگر از یونس و نماز شام از موسی و نماز خفتن

از عیسی ع و نماز سنت مؤکده از یادگار حضرت محمد المصطفی صلعم و بدانکه در هر

سالی یک هزار و ششصد بانگ نماز است و یکهزار و ششصد اقامت و دو هزار

فریضه و چهار صد بیست رکعت سنت و هزار و ششصد رکعت وتر چهار رکعت

نماز و عیدین است و بدانکه در آمدن نماز نیت است و هوستن نماز تکبیر

و خطبهٔ نماز فاتحه و ختم نماز تشهد و هر دو نماز سلام روایت کنند عبدالله عباس

که گفت پیغمبر صلعم فرمود که روز قیامت چون خلایق جمع شوند بدان آید

که یا اهل عرصات قیامت بدانید که اهل راحت کیست گفت آنکسانند

که نماز به جماعت بپای داشته اند برخیزید به بهشت روید آنگاه

پاره آتش از دوزخ بیرون آید و از آن چشم و زبانی داشته باشد

در میان خلایق آید و بزبان فصیح گوید که خدای تعالی مرا به چهار کرده

مردوم گمان گشته اوّل آنکه اگر آواز بانگ نماز می‌شنوند و به جماعت حاضر نمی
شوند دوّم آنکه اگر ترک سنّت هم کرده باشند سیّم کسی که منکر بوده باشند
چهارم کسی که صورت گری کرده اند مر این چهار گروه را با آتش برند و گفت
رسول صلی الله علیه که وای بر کسی روز قیامت مرا نه بیند و من او را نه بینم امیر المؤ
منین ابوبکر بگریست و یاران او بگریستند و گفت یا رسول الله آن طایفه کیست گفت
ترک کننده نماز جماعت و بیمار مارا در دنیا نه بینند و نه در آخرت و خدای
تعالی او را به ده چیز مبتلا گرداند اوّل برکت از عمرش برود دوّم سیمای روشن
نبود سیّم خلق را برا و دشمن گرداند چهارم بوقت مرگ کار بر او دشوار گرداند
پنجم از دنیا تشنه و گرسنه بیرون رود ششم در وقت مرگ زبانش بسته گرداند
هفتم در جواب منکر و نکیر درماند هشتم خوشنودی در دنیا نه بیند نهم حساب
بر او دشوار گردانند دهم عقوبت کافرانش باشند فرمود رسول صلی الله علیه که بشارت
باد آنکس را که در تاریکی مسجد آیند و نماز گذارند و خدای تعالی ایشان را از ظلمات

نجات

نوری تمام بدهد فرمود رسول صلعم که چون صبح پدید آید و مردمان بمسجد آیند خدای تعالی

گوید نظر کنید ای فرشتگان بسوی بندگان من که اختیار کرده اند امر مرا و طاعت

مرا بر خواب و برگزیده اند نماز فریضه را به جماعت ادا کرده بعزّت جلال من

که نوزانم باتش دوزخ ابدان ایشان را ای فرشتگان بنا فریدم خلقی را دوستر از آنکه

نماز بامداد به جماعت بگذارد و جای خود قرار گیرند تا آفتاب برون آید

وان مرتبش دو را مرغان هوا و ماهیان دریا نزد خدا و رسول عزیز گردد

انس بن مالک از رسول فرمود که چون بنده مومن بنماز برخیزد و بگوید الله

اکبر از گناهان پاک شود چون باللّه من الشیطان من الرجیم بگوید چهار

هزار نیکی در دیوان دو ثبت کنند و چهار هزار بدی را محو کنند چون الحمد

برخوانند چنان بود که بوزن خود زر سرخ بصدقه دهد چون رکوع چنان بود

که حج و عمره به جای آورده باشد و چون سر از رکوع بردارد و سمع الله

لمن حمده بگوید نظر کند خدای تعالی سوی او در رحمت و مغفرت و چون

سجده کند بعد هر آیتی مرد را حجی بنویسد و چون سبحان ربی الاعلی و بحمده
بگوید بعدد هر سوره که از قرآن است ثواب آزاد کردن بنده بنویسد
و چون تشهد برخواند حق تعالی هشت در بهشت بروی بگشاید و تارک الصلوة
روی عن جابر الانصاری قال رسول الله من اعان تارک الصلوة
بشیءٍ فکانما قتلنی وقتل جمیع الانبیاء و من کسا ثوباً من تارک الصلوة
فکانما زنی مع امه الف مرةٍ و من سقی شربة الماء فکانما هدم الکعبة
الف و من سقی شربة الماء حضرت رسول صلی الله فرمود
هر که یاری کند بنماز را چنان بود که مرا کشته باشد و انبیا را کشته باشد
و هر که بپوشاند برهنه بی نماز را چنان بود که مادر خود زنا کرده باشد هفتاد
هزار بار و هر که شربت آبی به بی نماز دهد چنان بود که هزار بار خانه کعبه را
خراب کرده باشد و ایضاً قال النبی صلی الله من احرق سبعین
مصحفاً و زنی بسبعین بکرة و قتل سبعین ملکاً مقرباً اقرب الرحمة فمن ترک

الصلوة

الصلوٰة یعنی کسیکه مثل مصحف را نوشته باشد و هفتاد بار دختر خود زنا

کرده باشد و هفتاد فرشته مقرب را کشته باشد بر حمت خود نزدیک

تر باشد از کسیکه ترک نماز کند و هرکه ترک نماز پیشین کند بیزار شوند

ازو فرشتگان و هرکه ترک نماز بامداد کند بیزار شود ازو قرآن و هرکه ترک

کند نماز عصر را بیزار شوند ازو پیغمبران و هرکه ترک کند نماز شام را بیزار

شوند ازو آسمانها و هرکه ترک کند نماز خفتن را بیزار ازو خدای تعالی

نعوذ بالله قال النبی علیه السلام سمو عن الیهود و النصارا و لا تشبهوا عن الیهود امتی قیل یا رسول الله

ما یهود امتک قال من یسمع الاذان و الاقامة و لم یحضر الجماعة

یعنی فرمود که سلام مکنید بر جهودان و ترسایان و سلام نکنید بر جهودان

امت من گفتند جهودان امت تو کیست فرمود آنکه بانگ نماز را بشنود

و نماز جماعت حاضر نشوند قال النبی علیه السلام تارک الجماعة فی التوراة

ملعون و فی الانجیل ملعون و فی الزبور ملعون و فی القرآن ملعون و علی

جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و علی لسان محمد صلی الله علیه و آله میفرماید

که ترک کننده نماز جماعت در توراة و انجیل و زبور و فرقان ملعونست

در حدیث است روزی موسی علیه السلام از حضرت موسی علیه السلام فرمود که روزی بکنار دریا

گذار میکردم ماهیان بسیار دیدم در عذاب گفتم بار خدایا این عذاب

ماهیان از چه باشد ندا آمد که یا موسی عصای خود را بر دریا زن موسی

علیه السلام دام عصا بر دریا زد در حال ماهیان پادشاه خود حاضر

شدند موسی گفت ای ماهیان عذاب شما از چیست ماهیان گفتند

یا نبی خدا شخصی بکنار دریا گذشت که دندان او درد میکرد آن شخص بی نماز

بود دندان خود را بکند و بدریا انداخت یک ماهی آن دندان را فرو برده

بشومی آن ماهی ما ماهیان دیگر عذاب میکشند پس وای بگورستانی که بی نماز

دفن کنند قال النبی صلی الله علیه و آله الصلوة عماد الدین فمن اقام الدین و من ترکها

فقد هدم الدین یعنی نماز ستون دین است هرکه بپا دارد نماز را بپای داشته

باشد

باشد دین خود را و هر که ترک کند نماز خود را ویران و خراب کرده باشد

دین خود را درحدیث آمده از رسول صلی الله علیه چون روز قیامت شود خدای

تعالی کند دیواری از دوزخ بیرون آید که نام آن کژدم جوش و سر آن کژدم

باسمان هفتم و دمش بزمین هفتم و دهان او از مشرق تا مغرب پس

درمیان خلایق آید و ندا کند بآواز بلند که خدای تعالی مرا فرموده است

بر چهار کس برچینم چون مرغ که دانه برچیند اول بی نمازان را دوم مانع

الزکوة را سیم خمار را چهارم صورتگران را پنجم کسیکه در مسجد سخن دنیا

کند ششم ربا خوردن را باب در بیان این آیه یا ایها الذین امنوا لا تاکلوا

الربوا یعنی ای کسانی که ایمان آورده اند مخورید ربا نه اندک و نه اندک بسیار

و بترسید از خدای تعالی تا برهید از آتش دوزخ حضرت رسول صلعم

که حرام باشید از رشوه و رشوه ستاندن که رشوه دهنده و رشوه ستاننده

هر دو در دوزخ باشند و هر که از مال حرام جامه در پوشد تا مادامیکه

بگذشته باقی باشد که طاعت او قبول نیست و نه پذیرند اعمال او را تونیند

اگرچه رشوه دهنده راضی باشد یا نباشد حضرت فرمود لعنت بر آن

کسی که رشوه ستاند بر آن کسی باد که رشوت دهد و لعنت بر آن کسی که در میانه

و راشی و مرتشی و میانجی کند الٰهی حیله امت محمد صلی الله را از رشوت خوردن

نگهدار یا رب العالمین باب در بیان مال یتیم قوله تعالی ان الذین یأکلون

اموال الیتامی ظلماً انما یأکلون فی بطونهم ناراً و سیصلون سعیراً یعنی وای

بر آنکه بخورند مال یتیمان را بستم و جفا بدرستیکه چنان است که بخورند آتش را

و آتش از زبان و گوش و بینی ایشان بدر میآید و بر ایشان را عذاب در

ذلک که قوله تعالی ولا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن حتی یبلغ اشده

میفرماید که پیرامن مال او مگردید و بر ایشان ستم مکنید و هرچه توانید نیکی در حق

ایشان نمائید و حفظ مال یتیم کنید فرمود که با کوزه یتیم آب خوردن

روا نیست و یتیم را کار فرمودن روا نیست تا بالغ شود وکیل یتیم

باید که مال

بود که مال او را بوجه نیکو صرف کند و اگر فروشد زیان نفروشد و بخرد چنانکه
زیادت شود و اگر وام دهد بگرو و زمین دهد و اگر سود کند تمام را به یتیم دهد
حضرت رسول صلی الله فرمود که رحمت کند خدای تعالی بر آن کسی که یتیم را
بمکتب دهد تا علم و دین بیاموزد و یتیم را سنت کند و حمایت نماید بدانکه
بهترین خانه آنست در آنجا یتیمی خوش نشسته باشد و او را نیکو دارند و
بدترین خانه آنست که در آنجا یتیم آزرده باشد و او را نیکو ندارند
پس دو انگشت بهم نهاد و گفت خوشا بحال کسی که یتیم را نیکو دارند همچنان
است که در بهشت باشد حضرت فرمود که هر چیز را آرایشی است آرایش
ایمان چهار چیز است، اول دست نفقت بر سر یتیم فرود آوردن دوم
زنان بیوه که بدست مرحمت نوازش کردن سیم نان درست بدرویش
شکسته دل دادن چهارم مرد از کار افتاده را یاری نمودن و هر که زنان بیوه
را برنجاند چنان بود که به ویران کردن خانه خدا سعی کرده باشد و هر که

یتیمی را بگریانند عرش خدای تعالی بلرزد تا یتیم شاد شود عرش قرار بگیرد

فرمود که پنج قوم‌اند که خدای تعالی بدیشان ننگرد و نظر رحمت نکند اوّل کسیکه

بر یتیم ستم کند دوّم سلطانیکه ظالم باشد سیّم دروغگو چهارم درویش

متکبّر پنجم پیر زناکننده و دیگر رسول صلی الله فرمود بر من عرضه کردند که سه

گروه بدوزخ روند اوّل حاکمی که از موضع بی باکی باشد ثانی البته نان لینه

بخش او یکبار او بود دوّم توانگری که بخیل بزکوة باشد سیّم درویش

نان نکو اما گروه آنند که به بهشت روند اوّل شهیدان دوّم درم خریدگان

که طاعت خدا و طاعت خواجه خود کرده باشد سیّم درویش بار

با صبر دیگر عیالدار باشد فقیه گوید که خدای تعالی سه گروه را دشمن دارد

سه گروه را دشمن تر از دشمن اوّل فاسق را دشمن تر دوّم توانگر دنیادار را

دشمنتر سیّم متکبّر را دشمن دارد درویش متکبّر دشمن تر لیکن باز فرمودند

که خدای تعالی سه گروه را دوست تر دارد اوّل پرهیزکار دیم پرهیزکار

چون ترا دوست دارم دویم سخی را دوست تر دارم و درویش سخی را دوست تر دارم

سیم اهل تواضع را دوست دارم و توانگر با تواضع را دوست تر دارم و

سه طایفه اند که خدای تعالی بر ایشان خشم گیرد و قرارگاه ایشان

با آتش دوزخ خواهد و برای هر یک خانه بنا کنند و در آن خانه با آتش برآرند

اول امیر قوی دل بستانند حق رعیت را و داد انصاف از خود ندهند دوم رئیس

قومی باشند در ایشان و ایشان را طاعت کنند و او در سخن بدلیل گوید و میان

قوی و ضعیف تفاوت نکند سیم مردی که زن و فرزند خود را بطاعت

حق تعالی حکم نکند و طعام اهل خانه خود را از وجه حرام پیدا کند چهارم شخصی که

مزدوری بگیرد و از آن مزدور کار فرماید و مزد او را ندهد پنجم مردی که کابین زن خود را

وا ندهد ندانند الهی همگی را از خواب غفلت بیدار گردان بحق نبی و آله اولی ملبی

از حضرت حق تعالی کبیرا بگناه کسی نگیرد و لیکن چون معصیت

آشکارا شود و حالی آن مرد بر آن معصیت منع نکنند و باز ندارند و خود هم کناره

مگر در آن گناه عقوبت ایزدی همه را دریابد چنانکه وحی کرد به یوشع بن نون

که من از قوم تو صد هزار کس را خواهم هلاک کرد از آن جمله چهل هزار گناه کار اند

و شصت هزار بیگناه یوشع گفت بار خدایا بیگناهان از چه سبب حق تعالی

فرمود که بیگناهان با گناه کاران همنشین بوده اند و از بهر رضای من با

ایشان خشمگین نشوند بدین سبب همه را هلاک خواهم کرد

که مردی نزدیک پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت یا محمد مرا از کدام کارها خوشتر است

نزدیک باری تعالی آن حضرت فرمود که پیوسته رحم و امر معروف کردن

باز گفت یا رسول الله کدام کار دشمن تر است نزدیک خدای گفت

ترک انباز گرفتن خدای را رحم بریدن و ترک امر معروف و نهی منکر کردن

در همان سخن آن رده لگفتی و کافر شده اگر قومی را کسی از معصیت

باز دارد و ایشان عذر آوردن که ما را در گور تو نه خواهند گذاشت

و دشمن داشت از وی باز دارند و گویند راست گوئی آن شخص کافر شود و آن

قوم بعقوبت دو گرفتار شوند امر معروف از برای رضای خدای تعالی

باید دانست بدان که امر معروف چهار است اول بدل دوم بزبان

سیم بدل چهارم بپا اگر بدست نتوانند بکوشش زبان نهی کنند و اگر

نتوانند بدل اظهار کنند و اگر نتوانند بپا جلا وطن کنند امر معروف

کننده را پنج چیز نگاه باید داشت اول عالم و دانا باشد دوم روائی

دوام و دین خواهد سیم نیت آن داشته باشد که آتش دوزخ از گنا

کاران باز دارند چهارم باید که مرد بردبار و هموار گوی باشد پنجم باید که خود

آنچه گوید عمل کند چه قوله تعالی أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ

مردمان را نیکی فرمایند خود را فراموش کنند فرمود رسول صلی الله که در

معراج قومی را دیدم که لبهای ایشان را بناخن همی میبریدند پرسیدم

که گفتند خطیبان بودند که مردمان را چیزها و طاعتها میفرمودند خودشان

همان کار نکردند که در بهشت کوهیست که آنرا کوه نعیم

میگویند و در آن کوه گوشکیست که آن گوشک را ارشاد خوانند

که او را صد درست و از هر دری تا در دیگر پانصد ساله راه است و باز

نکنند اندر آن را مگر بوقت علم عالمان یا بوقت بانگ طلبی قاضیان

تا دور از علم فاضلترست از عبادت هفتاد ساله که روز بروزه باشند

و شب نماز و جمله طاعتها در جنب این قطره ایست در دریای بزرگ

از رسول الله که هفت گروه مردم را

در پس مرگ ثواب بنویسند اول کسیکه مسجد بنا کنند تا در آن نماز گذارند

دوم مردیکه چشمه یا کاریزی کنند که مردم از آن نفع یابند سیم گروهیکه

وقف کنند قرآن نوشته باشند چهارم کسیکه سنتی نهند

در میان مردم پنجم کسیکه درخت نشانند که تا مردم از آن خورند

درخت میوه ششم گروهیکه مردمانرا علم حق آموزند که تا بدان مسلمان

زیاده کنند هفتم مردیکه فرزند صالح داشته باشند که مادر و پدر

خود را



خود را دعای خیر کنند حاتم اصم گوید که قدر چهار چیز ندانند

مگر چهار گروه اوّل قدر جوانی ندانند مگر پیران قدر تندرستی

ندانند مگر بیماران قدر عافیت ندانند مگر خداوندان محنت

قدر زنده گی ندانند مگر مردگان عاقل آن است که سه چیز را فرا

موش نکند اوّل نیست شدن دنیا دوّم دیگرگون شدن حالها

سیّم مرگ را جامه و لباس خود دانند و هر که مرگ را بسیار

یاد کنند حق تعالی او را سه چیز کرامت فرماید یکی توبه

کردن بزودی اندک دیگر نشاط در طاعت و هر که مرگ را

فراموش کنند سه چیز ویرا حاصل شود اوّل فراموشی

توبه دوّم ناخورسندی خدای تعالی سیّم در عبادت کاهل

بود و مردی به خدمت رسول صلّی الله علیه آمد و گفت یا رسول الله

مرا پندی ده که دلم خورسند گردد حضرت فرمود از پنهانی

دنیا زبان پسندت و از راحتهای دنیا قرآن و از شغلها
ی و از عبرتهای دنیا مرگ و فرمود که غنیمت دار به
پنج چیز در پنج وقت جوانی را پیش از پیری تندرستی را پیش
از بیماری فراغت پیش از شغل توانگری را پیش از در
ویشی زنده گانی پیش از مرگ پرسیدند که یا رسول
الله بهترین مردمان کیانند فرمود که در پنج خصلت
باشند اول آنکه بعبادت حق تعالی مشغول باشند
دوم آنکه طمع از مال مردمان بریده کرده‌اند سیم آنکه هرکرا
آزرده بود ابو سعید تستری گوید مردمانیکه مال از ا
هل بگردانند که از مال خود غافل نباشند و هم گویند که
حلاوت ایمان نه بینند مگر کسیکه دست از شش چیز بزند
اول دست از جهل باز دارد و چنگ در علم زند دوم دست

از حرام

از دوام باز دارد و چنگ در هلال زند سیم دست از خوئی

زشت باز دارد و چنگ در نیک خوئی زند چهارم دست

از زشوت باز دارد و چنگ در راستی زند پنجم دست

از دروغ باز دارد و چنگ در صدق زند ششم دست از غیبت

باز دارد و در علم زند عبد الله عباس گوید که از رسول صلی الله

شنیدم که در بهشت حوری است که دور العیت گویند که اگر

یکبار آب دهن خود را در یاهای دنیا اندازند دریاهای

دنیا چون عسل شود در سینه وی نوشته باشند که این

حور نصیب کسی بود که در لذّات شهد دست کش ندیده

باشد و از حضرت امام

جعفر صادق منقول است که در معنی این آیه که انّ اکرمکم

عند الله اتقیکم یعنی گرامی ترین شما نزد خدای تعالی متقی ترین

شماتت دشمن اگر کس است که دل از همه چیز بریده است و توکل

بر خدای تعالی کنند سخنی که در او کفر یا بیم کفر باشد بگوید

دلش بعضی علما آن است که هر که کافر گردد طاعتش که کرده بود جمله

تباه شود پس باید که زبان خود را نگاه دارد تا کفر نگوید که خدای

را شریک و انباز گوید و یا یک آیت از قرآن و یا حدیثی از پیغمبر

صلی الله علیه منکر شود کافر گردد اگر کسی گوید که فلان مرا رنجی با مصطفی نمی‌رسید

که از قرآن موشن نه خدا است کافر گردد اگر کسی گوید نمی‌دانم که مؤمن

هستم یا نه کافر گردد و دیگر بگیر مهمانی طلبند او گوید بیایم که خدای

آن دیگری گوید یا ان شاء الله تعالی هیچکس باید کافر اگر کسی گوید

بیا بمجلس علم رویم او گوید بیا مرا در آن کاری نیست که اگر کسی

گوید از خدا بیزارم اگر این کار کرده باشم اگر این کار کرده باشد

کافر گردد اگر کسی گوید سوگند نه بدروغ و نه براست نوزان

خورد

خورد کافر گردد اگر کسی گوید پیغمبر را که مسلمانی نه او گوید مسلمانی را
میدانم کافر شود اگر کسی گوید از غایب حدیثی و قضا را چنان
باشد اگر که او گوید تو غیب دانستی گوید آری اگر کس کافر گردد
اگر کسی گوید آنچه از زبان پیغمبران کافر گردد اگر کسی گوید من
حکم خدا را چه میدانم به چوب شمشیر و کار میکنم کافر شود اگر
کسی بانگ نماز شنود گوید این چه غلغله است کافر گردد
اگر کسی گوید تا فلان کس زنده است حرامم است کافر گردد
اگر کسی به یکی قرض میدهد قرض به شدی خواهد و قرض
دار گوید لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم چه کنم کافر
شود اگر کسی گوید که نماز میکنی گوید نمیکنم کافر گردد اگر چاره
دانست که میان قوم هرزه گوئی و مزاح کنند و زبان نگهدارد
روایت است از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام که فرموده

هر که خود را از هفده گناه کبیره نگاه دارد که خدای تعالی گناه صغیره

او را ببخشد گناه اوّل کبیره آن است که شرک به خدای تعالی

بیاورد دوّم اصرار است سیّم ناامیدیست چهارم ایمن بودن

از خشم خدای تعالی پنجم خمر خوردن ششم ربا خوردن هفتم سا

حری کردن هشتم نهم گواهی به دروغ دادن دهم قذف محصن یازدهم

سوگند به دروغ دوازدهم دزدی کردن سیزدهم خون ناحق کردن

چهاردهم زنا کردن پانزدهم لواطه کردن شانزدهم از زحف کفار

گریزانیدن هفدهم عاق شدن از پدر و مادر و هر که خود را

از گناه کبیره نگاه دارد امیدست که خدای تعالی او را بیامرزد

حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است

که چون صبح پدید آید مردمان همه زنده خدای تعالی گوید ای فرشتگان

گواهی بنده گان که اختیار کرده اند مرا و طاعت مرا بر خواب و برگزیده اند

نماز زنده

به جماعت روا کرده اند بوقت جلال من که نوز زنم باتش ۵ زخ این

زاری فرشتگان بیافریدم خلقی را که ستر زراتگه نمازها بدارد به

به جماعت یکبد زرند و جای خود قرار

گیرند تا آفتاب بر دن آید و

امر آتش نخواهند دو را

مرغان هوا و ماهیان دریا

رد بگذر و در دل عوز نکه

تم تمت الکتاب بعون الله

الملک الوهاب متمّا بر جمه الصلوة

بروز چهارشنبه ۵ از

رجب المرجب ۱۲۳۷

کاتب الحقیر فقیر الذنب العاصی رقم فتح الله ابن حاجی ابن مرحوم کل محمد تبار آرانی

[illegible]

[illegible]

کتاب جامع الفقها

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی هدینا للایمان پیش از آنکه بمؤدای سعادت انما
وذکّر فانّ الذکری تنفع المؤمنین ابتدای وعظ و افتتاح بتذکیر کنم
طول زبان نفس در دهان متکلّم به بیان کلام ملک علّام گردانم و سمند
تیزگام فکر را در ساحت با نزاهت کلمات طیّبات مشیدهٔ سعادت
الدارین حدیث جامع الفصاحت حضرت رسالت پناهی جولان
دهیم و ثمرهٔ معانی از شجرهٔ سبع المثانی بدست بند بیان باز کرده
و در دامن خاطر محبّان افشانم و در جویبار تقدّس از گلبن تشرّع غنچهٔ
گل قفل تهلیل بشگافم و به بلبل زبان را در گلشن دهان بکلمهٔ طیّبهٔ شهادت
مترنّم سازیم و از ارادت و صفای شائبهٔ کراهت و ریا و عروس ایمان را
در منصهٔ جان بحلیهٔ تجدید اسلام محلّی گردانم که اشهد ان لا اله الا
الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد انّ علیّا ولیّ
الله و چون بر عالم و جاهل و ناسی و عابد و عاصی کالشمس فی کبد السماء
روشن و هویداست که تقرب بدرگاه علیا و تقلید بارگاه ولا بوسیلهٔ

صحـ

صاحب دولت واسطهٔ قالب همت میسّر نمیشود فلهذا التحفهٔ صلوات
زاکیات وهدیهٔ مدح وثنا نامیات که زبان مقرّبان فاتر ملکوت
دانسته همچنان صوامع جبروت در ادای فیحتوها حسن منها الا افضل
باشد بغیهٔ وبارگاه صدر کائنات زبدهٔ خلاصهٔ موجودات حبیب خدا
وشفیع روز جزا محمد المصطفی صه بمثابه ومرتبه برسانم که غلغل صلواة
ونفیر مدحات ثنا از لسان بر آید وجلیل وحقیر موجب حیرت ساکنان
قدس باشد وبگوئیم که صلّ علی محمّد وآل محمّد وبعد ازان این سیر لاحول از
جعبهٔ اعتقاد برکشیم بر کمان اخلاص نهاده بر تیر بار دو زبان کشیده بر
روی سردود درگاه الد ومطرود بارگاه نامتناهی مس ورجیم ومغبون
ابلیس پر تلبیس مفتون وجنود وسپاه روی آن ملعون اندازیم واز
مجلس محفل ما دور گردانیم لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
وپس ازین بفحوای کلام معجز نظام خیر الانام الاستغفار اکل الخطا
یا کما تاکل النار الحطب کلمهٔ استغفار بر زبان جاری سازیم که
استغفر الله واتوب الیه من الذنب الذی اعلم والذی لا

اعلم وچون انواع نعمت از حضرت عزّت جلّ شانه بعلت خواب
ومن طلب غیر ونج وتعبد بر عامّه موجودات میرسد سیما بر فقیر
توفیق اداء این کلمات نعمت تمامست ازوست وتوفیق الّا
بالله علیه توکلت والیه انیب وحبا شکرا انعامه بجوبه
الحمد لله رب العالمین رب اشرح لی صدری ویسّر لی امری
واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی سبحانک لا علم لنا
الّا ما علمتنا انك انت العلیم الحکیم بسم الله الرحمن الرحیم ویل لله
للمصلّین الذین هم عن صلواتهم ساهون ای عزیزان بدانیکه
خدای تعالی پنج وقت نماز را در پنج وقت به بندکان خود واجب کردانیده
است وفرموده است که وای بر آن کسانیکه در نماز خود کاهلی و غافل
و فراموش کنند وکفته اند که ویل چاهیست در دوزخ که هر روز هفتاد
بار دوزخ ازو استعاذه میکند بخدای تعالی قال النبی صلی الله علیه وآله
اوّل ما یحاسب به العبد الصلوة واوّل ما یثاب به العبد
الصلوة واوّل ما یعاقب به العبد الصلوة یعنی روز قیامت

نماز پنج است اول نماز فجر دوم نماز ظهر سیوم نماز عصر چهارم نماز مغرب پنجم نماز عشا ...

اول



اوّل حسابیکه خدای بعز با بندکان خود میکند حساب نمازست واوّل
ثوابیکه دهد ثواب نمازست اوّل عقوبت که میکند عقوبت نمازست
چنانکه ان قبلت قبل ما سواها وان ردت ردّت ماسوا
فرح فی النار یعنی اگر نماز قبول شود ودیگران قبول میشوند مثل
حسنه وصدقات وخیرات واگر نماز بدرجهٔ قبول نرسد هیچ چیز
از خیرات واعمال حسنات بزیور قبول محلّی نشود وآن بنده را
بدوزخ افکنند نعوذ بالله من غضب الجبّار ازین جهت که نماز
امّ العبادة گفته اند ورسول صلعم فرموده که نماز ستون دینست ونماز
شریعت محمد مصطفیست ونماز سنّت پیغمبرست ونماز اوّل شریعتست
ونماز اول حسناتست ونماز زاد قیامتست ونماز جواز
صراطست ونماز کلید در بهشتست ونماز مهر حوریانست ونماز
امانت خداست ونماز رضای خداست ونماز تسبیح خداست
ونماز فرمان خداست وتهلیل وتذکیر وتمجید وتعظیمست نماز
قرائت رکوع وسجودست ونماز قیامتست ونماز سؤالست

نماز دعاست و نماز نزدیک خداست و نماز دوری از شیطانست
و نماز کفّاره است و نماز علامت بندگانست و نماز زینت مؤ
منانست و نماز انیس زاهدانست و نماز عرق عارفانست
نماز ماوای غریبانست نماز صبر صابرانست نماز حلاوت
عابدانست نماز سیرت مؤمنانست و نماز ستون دینست
نماز فعل صالحانست نماز فعل زاهدانست نماز بر کافّهٔ اهل
ایمانست واجبست بر پیر و جوان مسافر و حاضر بیماران و
ضعیفان و افتادگان رسول صلعم فرمود هر چیزی را زینتست
زینت دنیا نمازست و زینت آخرت پنجوقت نمازست و هر چیزی را
ستونست ستون دین نمازست و هر چیزی را چراغ دل نماز چراغ
دل مؤمنان پنج وقت نمازست و هر چیزی را قیمتست قیمت بهشت
در بهشت پنج وقت نمازست و هر چیزی را براءتست براءت بنده
مؤمن از هول قیامت پنج وقت نمازست و هر چیزی را شرفست
شرف دنیا و آخرت پنج وقت نمازست پیغمبر صلعم فرمود هر که در نماز خود

کاهلی

کاهلی کند خدای تعالی اورا پانزده جایگاه اورا عقوبت کند شش در حال
حیات وسه در حالت زنده کانی بود اول برکت از عمر وی ببرد
دویم برکت از مال وی به ببرد سیم سیمای صالحان از وی ببرد
چهارم خیرات وصدقه که کند ثواب ندهد پنجم هر کاری که کند اورا
برکت ندهد ششم هر کاریکه کند اجابت نشود اما آن سه که در
حالت مرگ بود اول عزیز معزز بمیرد دویم بیسری بمیرد سیم سیراب بمیرد
اما آن سه که در حالت گور بود اول در گورستان خرم بود دویم گور وی
فراخ بود سیم گور وی روشن بود وآن سه که در قیامت بود اول حساب
او اندک باشد دویم خدای تعالی او را دوست دارد در رحمت کند سیم
از گور چون ماه شب چهارده شبه در قبر خیزد و بعرصات قیامت در آید
واز صراط چون برق بگذرد و با صدیقان در بهشت رود چنانکه حضرت
امیر المؤمنین ع میفرماید که المؤمن کلمع برق ویبقی المجرمون
مصعد یعنی در روز قیامت مؤمنان همچنان برق از صراط بگذرند
و در بهشت روند و مجرمان و گناه کاران و خماران و فاسقان بند ها

در دست پا نهاده باشند که قال النبی صلعم اتقوا اربع عادات
ملك الموت فی اعمارکم و عادات الوارث فی اموالکم
و عادات الدیدان فی ابدانکم و عادات الشیطان فی
اعمالکم این خبر صحیح است از سید ثقلین و طاوس حرمین و وارث
رسالت و ماهتاب حقیقت و معدن طریقت مرکز جلالت
ان سید بکه شمهٔ از نعت ولولاك لما خلقت الافلاك
است چنین شهادت که میکند که ای امتان من و ای بندگان من
از خدای بغم باشید از آن روز آخرین که دست اجل طبل رحلت
بزند در آن روز بساط تکبر و کلاه حشمت از سر فرو گیرید و بر بستر مرگ
بخوابانند در آنوقت تمام امیدها که در دل باشد بکلی منقطع شود
ای عزیزان بترسید از چهار غارت که در دنیا خواهد شد یکی در گور دیگر
در عرصات قیامت اول غارتیکه در دنیا باشد غارت ملك الموت
است که بر همهٔ جانوران عالم میرسد و گریبان جمله میگیرد که کل نفس
ذائقة همهٔ جانوران عالم شربت مرگ میچشند و شدت سکرات

وضرب

وضربت ملك الموت به بیند و این غارت بر جملهٔ خلقان پیر و جوان

و سلطان و عالم و جاهل و توانگر و درویش مساوی باشند ای عزیزان

دران وقت که اجل کسی تمام شود ملک الموت شربت مرگ بچشانند

و شدت سکرات می چشانند و روح عزیزان از غالب ضعیف و

نحیف از بدن بیرون میبرد و هیچ حیلت و تدبیر و مشورت و تزویر

منع و دفع آن ممکن نیست و نمی باشد ملک الموت رشوه نستانند

و منت التماس نه پذیرد و هیچ جای محکم و هموار و کوه سنگ و

حصار و خندق و دیوار او را مانع نباشد که قوله تعالی اینما تکونوا

یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة البتة چون مرگ

برسد ملک الموت جان جمله را می ستانند بهمه عالم شربت مرگ

می چشانند الموت کاس کل ناس شاربه یعنی مرگ جامیست

که همه مردمان را آشامیدن آن لازمست آورده اند که چون

بیمار را اجل رسد نزدیک شود ملک الموت قصد جان او کند او را

جنود و ملازمان باشند و برایشان آن اندازد که بروید بغارت جان فلان

کسی مشغول شوید یکی پای چشم او را ببرید و یکی گوپای زبان او را ببرید

دیگری شنوائی او را ببرید و یکی اروای اعضای او را ببرید ای عزیزان

غارت مرگ مشکل واقع است و تاراج ملک الموت صعب بآیه

چنانکه اکابر دین فرمودند آه مرگا آه مرگا قصد جانان میکنی میرانی بجبر

حیث خلق را بیجان کنی نه ز سلطان باک داری نه ز پیر نه جوان

جان پیران می ستانی قصد شیر مردان کنی کودکان را دست مادر میکشی

میبری نو عروسان را جدا از نوجوانان میکنی ای عزیزان غارت

میراث گیران است که چون آدمی در شدت سکرات و تلخی جان دادن

گرفتار باشد دران وقت میراث بران در فکر آن باشند که کدام

رخت و کدام اسباب و الآت او را بگیریم پیش ازینکه او را برداریم و

هیچ اندیشه سختی جان دادن ایشان نمیکنند و کفن از جامه که بهاء

کمتر باشد باو بپوشانند تا انکه مال کمتر خرج شود جهت خودشان بمانند

و او را میبرند در جای تنگ تاریک محو ابانند و خاک خشک ببالای

او نهند که در انجا او را نه پدر نه مادر نه خویش و نه یاور باشد از و ملک و خانه

دمرا

منزل او را خودشان تصرف میکنند و زن او را میبرند و در بستر بالین او

بجنبانند و کسی یاد او نمیکنند مگر در وقتیکه مدعی باید ادعای ملک میکنند

در آن وقت میگویند که آتش در گور وی بیفتد او میتوانست که آسان

بکند بکردای توانگران و مالداران از غارت میراث گیران بیندیشید

و بپرهیزید و در مال شما رضای خدای تع بجوئید که مال دنیا را اعتباری

نیست مرویست که رسول ص روزی باصحاب گفت که ای یاران

کیست که از شما که مال خود را از مال وارث دوستر دارید یعنی صدقه

و خیرات بکنید بسبب مال زاد راه قیامت بدست آورید که

آنچه در دنیاست ثواب آخرت بفقرا و محتاجان صرف کنید آن

مال شماست که در عقبی دست گیر شما میشود و هرچه بگذارید آن

مال وارث شماست و در آخرت از آن مال بجز وبال و نکال چیزی

دیگر بشما نمیرسد که قال الله تع سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة

یعنی آن کسانیکه مال بسیار جمع کنند زکوة ندهند در روز قیامت آن

مال بصورت ماری گردانند و در گردن صاحبش اندازند ای مال

داران ای غافلان امروز که در دست شماست کار فردا را ب زید

و بر مال بسیار مینازید و بدولت پنج روزه فخر مکنید که گفته اند این

جهان بر مثال مردارست کرکسان چند درو هزار هزار این مر او را

همی زند مخلب وان مر او را همی زند منقار آخر الامر بگذرد روز همه

وز همه باز ماند این مردار این دار غدار است و معشوقه پر شیوه مکار ناپایدار

ست و نابار مکار و معشوقه شیوه خون خوارست و هر کسی زینت این

طور معشوقه کند هر آینه در روز قیامت خواری باعث بی اعتبار نیست

ای عزیزان دل باین دنیای مکار ناپایدار مبندید که این عجوزه عروس

هزار داماد است عمر عزیز خویش را باد مدهید و باطل و ضایع مکنید

و مهلت بیخ روزه عمر را غنیمت دانید و در طاعت بگذرانید ای بندگان

خدا و ای امتان محمد مصطفی و ای پیران محنت و عنا ای جوانان

سعادت مند و ذکا و خود را دریابید و کار آخرت بسازید و خود را از

جمله موحدان گردانید و سودای غفلت از دل بنهید تابع هوا و هوس

مشوید که حضرت حق سبحانه و تعالی میفرماید و نهی النفس عن الهوی

فان

فان الجنة هی الماوی والله یا ایها الذین امنوا انما الخمر والمیسر
والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم
تفلحون ای عزیزان بدانید که خمر پلیدست و خوردن ان منع کناها
ست زیرا که خدای تعالی واجب کردانیده بر کل بالغ و عاقل تکلیف
شرع را اول شرایط تکلیف عقلست یعنی واجبست که مکلف
عاقل باشد تکلیف عبادت و فرمان برداری خدای تعالی است و هر که او
عقل ندارد لایق فرمان برداری نیست زیرا که عقل ندارد و دیوانه است
و دیوانکان را خطا و خلل بسیار واقع میشود بسبب خمر خوردن عقل
او زایل میشود بسبب اینکه هرگاه ادمی بیعقل شود از هیچ کناه خود
باک ندارد در مال خوردن مسلمانان و غیبت ایشان کردن
اورده اند که ابن ملجم ملعون علیه اللعنه بزنی از زنان اعدای دین رای
عاشق شده بود خواست او را بزنی بخود در اورد ان زن را بوی
نداد ندو مقصود او حاصل نمیشد پس کافران کفتند که اکر خواهی که مراد
تو حاصل شود امیر المؤمنین ع را بکش یا کلام الله بسوزان یا خمر بخور پس

ابن ملجم ملعون خمر خوردن اختیار کرد عقل ان ملعون زایل شد با
خود گفت ان جه کار دیگر بکنم امیر المؤمنین ع بقتل آورد خود را بلعنت
خدای تعم رسانید که خمر خوردن و قمار باختن و انصاب و ازلام
بکار داشتن حرام است و انصاب جمع نصب است و نصب ان سنگ است
که کافران استراب خوانند روز عید خود شان کافران گوسفند
و شتر بر سران سنگ نهاده قربان میکردند و میگفتند که بخدای تعم را
تقرب میکنیم و ازلام جو بهای خمر است و آن معروفست پس خدای
تعم خمر خوردن و قمار باختن و بت پرستیدن را برابر کرده است و
حضرت محمد مصطفی بدین معنی اشارت کرده است که شارب الخمر و
عابد الوثن سواء یعنی خمر هم چون بت پرست است و فعل شیطان است
و صنعت ناپاکان است و پیشهٔ عاصیان است و عمل کافران است
وازین بد بپرهیزید و دور باشید فردای قیامت شرمنده نشوید که
قوله تعم انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء
فی الخمر والمیسر ویصدکم عن ذکر الله وعن الصلواة فهل انتم منتهون

یعنی

یعنی شیطان لعین دشمن شما است و جمله بنی آدم متابعت وی میکنند
و مراد ابلیس پر تلبیس حاصل میکند ای عزیزان تابع شیطان مشوید و
دایرهٔ خماران بیرون آیید و کلمهٔ استغفار بر زبان برایید و توبه کنید
بدرگاه خدای تعالی در آیید که هنوز در توبه باز است • باز آ باز آ باز آ
گر کافر گبر و بت پرستی باز آ • این درگه ما درگه نومیدی نیست
صد بار اگر توبه شکستی باز آ • زنهار که توبه کنید سرانجام کار عاقبت
احوال خود را بصلاح آورید و بیدار باشید حضرت رسول فرموده
که هر که خمر خوار باشد بی توبه بمیرد چون ملک الموت بجان گرفتن او آید باز
مست باشد و وقتی که ویرا در قبر نهد مست باشد و چون منکر نکیر
آیند مست باشد از سؤال منکر نکیر بیرون نیاید و در جهنم واریست
که او را سکران گویند در آن وادی چشمه ایست از خون و طعام
خمر خواران از آنجا بودند روایت است که خمر خواران را در آن
جهنم سیصد سال اندازند و فریاد العطش گویند که از تشنگی و گرسنگی
بمردیم هیچ کس بفریاد ایشان نرسند بعد از سیصد سال قدح

بیاورند از آتش پر کرده مست که داخته و بوی گندیده از او آید و بدست
خماران دهند تا باز خورند و ایشان از ناله آتش که بیقرار باشند چنین
بستانند و نزد لب آرند لبهای و دیدهٔ ایشان گوشت و پوست و
روی ایشان از تاب گرمی فرو ریزد در آن قدح افتد قال الله تعالی
وان یستغیثوا یغاثوا بماء کالمهل یشوی الوجوه بئس الشراب
وساءت مرتفقا   عمر تو گذشته است بمستی مستی نه باز خود برستی
خود را فروتر از همه دار تا در نبود ز خاک پستی خواهی که نعیم خلد یابی
مردار بسنگ فکن که رستی ای عزیزان چون خماران قدحی از
آتشین باز خورند دل و جگر و روده های ایشان پاره پاره و حله حله
فرو ریزد بلیغ و شدت سکرات مرگ نباشد قال الله تعالی یتجرعه
یکاد یسیغه و یاتیه الموت من کل مکان و ما هو بمیت
و من ورائه عذاب غلیظ و هر گاه که گوشتها و پوستهای ایشان
فرو ریزد حق تعالی دیگر باره گوشتها و پوستهای ایشان را برویاند تا دیگر
باره بسوزاند و بتمامی مکافات عمل خود برسد که هو تعالی کلما نضجت

جلودهم

جلودهم بدّلناهم جلوداً غیرها لیذوقوا العذاب روایت

از معاذ جبل که روزی بخدمت رسول صلعم از معنی آیه پرسیدم که یوم

ینفخ فی الصور فتاتون افواجاً چشمهای مبارک وی گریان

شده فرمود یا معاذ مسئلهٔ مشکل سؤال کردی واز اکابر بزرگ پرسید

یا معاذ بدانکه عاصیان امت فردای به بیست گروه حشر کنند

وهر گروهی را بصفت دیگر وصفتی را بهیئت دیگر بصحرای قیامت

در آورند وبتدیل صورت ایشان میکنند تا هر که بیند بداند که ایشان از

جملهٔ عاصیان اند واز آن بیست گروه یک طایفه از سیاه روی باشند

وازرق چشم ولبهای ایشان تا سینه فروشته وزبان های ایشان تا

رسیده وشکمهای ایشان تا ناف آویخته ایشان مستان باشند

بیخبر اند چون دیوانگان منادی ندا کند که ایشان آن گروهند

که در دنیا خمر خورده اند وبه توبه مرده اند ای عزیزان ببینید که حال

خمر خواران فردای قیامت چگونه است ای عزیزان جانب فاسقان

منافقان وعاصیان را خطاب باعتاب میفرماید که قوله تعالی فکلست

قلوبکم من بعد ذلك فهو کالحجارة او اشد قسوة وان من الحجارة

لما یتفجر الانهار یعنی که دل عاصیان و فاسقان و منافقان سخت تر از

سنگ است بسبب آنکه بعضی از سنگها شکافته میشود و از و آب می آید

از بعضی کوه از ترس خدای تعالی وان منها لما یهبط من خشیة الله

و جای دیگر میفرماید و لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته

خاشعا متصدعا من خشیة الله پادشاه عالم میفرماید که اگر

این قرآن را با چندین اوامر و نواهی و مواعظ در روز آخر بسر کوهها

محکم و استوار فرستادی با وجود محکم و سنگین دل خود پاره پاره و حله وطه

کنی از ترس من از هم فرو ریختی پس آدمی بمیرد و او را در گور نهد گور او را

بفشرد چنانکه هر دو جانب گور بهم آید پس آدمی بیهوش گردد و چون

بهوش آید بنالد بفرمان خدای تعالی بگوید تا بروی زمین زمین بوی خندد

گوید اکنون در شکم من آمدی ناله میکنی شکر آن روز نکردی الحال

آنچه کردی از بیفرمانی ترا بسیار باید نالید و هیچ ترا سود ندارد

آن روز که در دار دنیا بودی در جمع کردن مال مشغول بودی بجهت

بوستان

دوستان و فاسقان خود بگذرانیدی و لهذا امر و نهی تقصیر میکردی
اکنون هیچکس ترا بفریاد نرسد کجا شدند دوستان و ندیمان و کجا
شدند دوستان مهربان و ندیمان و کجا شدند خویشان و عزیزان ترا در قبر
نهادند و تنها گذاشتن و نشستند و بقسمت اموال تو مشغول و ترا غریب
و بیکس و بجای تنگ و تاریک گذاشتن و فراموش کردند چنانکه حضرت
امیر المؤمنین ع میفرماید عیالی فی الحیواة شغلمونی و بعد الممات
لا تقضونی اذا امامت میرا الی قسمتهم و فی المغفوت
القمونی یسرا قادی بهذه قبری کان اقادی لا تقعونی
آورده اند که عبد الله عباس گفت قدر چهار چیز کس نداند اول قدر جوانی
کس نداند مگر پیران و قدر عافیت کس نداند مگر اهل بلا و قدر تندرستی
نداند مگر بیماران و قدر زندگی کس نداند مگر مردگان حضرت شیخ حسن
بصری ره الله میگوید که مرگ دشوارتر است از آنکه آدمیرا پاره پاره کنند
و همه اعضا در چهار دیگ نهند بجوشانند حضرت عیسی ع مرده را زنده
گردی بفرمان خدای ع که کافران گفتند تو کسانی را زنده میکنی

که درین روز دین مرده الله باید کسیرا زنده بکنی که در ایام قدیم مرده باشند

عیسی ع گفت آنکس را هم زنده میکنم بگویید کدام آن کافران گفتند که سام

ابن نوح را زنده کن که قبر او را ما میدانیم عیسی سر قبر سام ابن نوح

رفت پس آنکه عیسی ع دعا کرد گفت بارخدایا سام ابن نوح را زنده گردان

عیسی گفت قم باذن الله پس سام ابن نوح زنده شد عیسی گفت ای سام

موی سر تو چرا سفید شده است که در زمان شما موی سر سفید نمیشد

سام ابن نوح گفت درین ساعت ندا شنیدم که ای سام برخیز من

گمان بردم که قیامت برپا شده از ترس و هول قیامت موی من

سفید شد عیسی گفت چند سال است که مرده گفت یا عیسی ع

چهار هزار سال است که مرده ام و هنوز تلخی جان کندن و سکرات مرگ

از من بدر نشده است روایت است که سلیمان ع گفت که رسول ع م

یکمرد را پند میداد میگفت پنج چیز را غنیمت دانید پیش از پنج چیز اول

جوانی را پیش از پیری و تندرستی را پیش از بیماری و توانگری را

پیش از درویشی و زندگانی را پیش از مرگ قدر پنج چیز پس علم است

که زیرا

زیرا که آدمیرا در حال پیری اینقدر طاقت نیست که کما ینبغی بجا آورد
و در جوانی تواند و تندرستی تواند اما در بیماری آن نتواند که در تندرستی
تواند و در حال درویشی آن احسان کرم نتواند کرد که در حال توانگری
میکرد و در حال زنده اطاعت میکرد و بعد از مرگ طاعت او باز ماند
پس واجب است که بنده را که در حال جوانی جدّ جهد کند در عبادهٔ پروردگار
خود و توبه کند و در عبادهٔ تقصیر نکند که پیری و ضعیفی است شاید که بر
پیری نرسد توبه را بجوانی بکن تا که بپیری نرسی باید که در حالت زنده کانی
خود را ضایع نکند و عمر خود را بلهو ولعب صرف نکند و عمری که بجهالت
ببطالت گذرانیده تأسّف خورد و باقی مانده را غنیمت داند و بعبادهٔ
گذراند که حکمی گوید که تو بجوانی مستی در پیری سستی پس خدا را
کی پرستی روایت کنند که رسول علیه السلام فرمود به پرستش بیمار رفتم دیدم
که ملک الموت در بالین وی نشسته است گفتم یا ملک با و رحم کن که وی مرد
مؤمن است گفت بشارت باد بر شما که من مؤمنان را رحیم باشم در همه
کاینات پس ملک الموت گفت والله که من چون جان بنده را قبض کنم

اهل آن خانه بابانگ و فریاد میکنند ما بر کسی ظلم نکرده ایم اگر شما در امر خدای ع
راضی شوید پس صبر کنید که شما در آخرت ثواب دهد اگر صبر نکنید از
ثواب غیب محروم مانید گفت اگر من خواهم که جان بشنیه کنم نشوانم
تا فرمان رب العالمین نرسد در خبر است که حق تعالی در دوزخ دریای عظیم
آفریده است در آن دریا جزیرهٔ بزرگ آفریده از آتش و در آن جزیره
ماری آفریده از آتش درازی آن مار و پهنائی آن جناب باری ع
میداند و دهان او مهر باشد تا روز قیامت قائم باشد روز قیامت
که شد مهر از دهان او گشاده شود منادی ندا کند که ای حیه پس آن
مار آواز هولناک برکشد چنانکه اهل محشر گویند وای بر جباران و عماران
آورده اند که موسی ع در مناجات از حضرت قاضی الحاجات سوال
کرد که بارخدایا ظالم ترین بندگان کدامند حق سبحانه جواب فرمود
یا موسی آنکسانیکه بمردم رنجش کنند و مردم را بر نجانند از من نترسند
روایت است که حضرت رسول صلعم فرمود که هفت جایگاه هست که از رحمت
خدای تعالی دور رسد اول خانه که ایمن از امانت نبود یعنی در امانت خیانت
کنند

کنند دویم آن خانهٔ که شخصی از دنیا رفته باشد و با اصحاب خود صحبت
کرده باشد مردم آن خانه بجا نیارند سیم خانه که در و خمر باشد چهارم
خانهٔ که مال باشد زکوة ندهد پنجم خانهٔ که زن مال از شوهر خود دزدد
ششم خانهٔ که زن فرمان شوهر خود نبرد هفتم خانهٔ که زن از شوهر طلاق
ستانند در خبر است که رسول م گفت چهار کسند که خدای ت نماز ایشان
را قبول نمیکند اول آنکس بانگ نماز بشنود بنماز جماعت نرود
دویم آنکس که مال دارد زکوة ندهد سیم آنکس که بر او وی پدر مادر نا
خشنود باشند آورده اند که آن شب که حضرت محمد مصطفی م بشب معراج
رفت باسرافیل رسید دید که صور در دهان دارد بیک چشم بعرش
نگاه میکرد بچشم دیگر در لوح المحفوظ نگریست رسول م گفت یا
اسرافیل پس اسرافیل جواب داد گفت السلام علیکم یا نبی الله
حضرت گفت ای اسرافیل در لوح میکری و هر چیز را میدانی گفت
بلی میدانم و عدد خلق و عدد ستارگان و عدد دانهای باران و
یا محمد م دو کار از برای من دشوار است یکی آنکه امتان تو بعد از نماز

فریضه خود صلواة بر می فرستند من از حساب ثواب او عاجزم یا اینکه
برادر مسلمان بر مسلمان راحت رساند و ثواب فضیلت او را
نمیدانم از بسیاری ثواب او روایت است که حضرت ص گفت در
شب معراج قومی را دیدم که لبهای ایشان فرو شسته چون مانند شتر
و شکمهای ایشان چون کوه بزرگ تر از گردم و از دهان ایشان
زقوم در قدح های آتشین بایشان میدادند رسول ص گفت یا اخی
جبرئیل ایشان چه قومند جبرئیل گفت یا محمد تو ایشان را نمیدانی
ایشان خمر خواران اند از امت تو قدح آتشین را دست دارند از خمر
خوردن رسول ص در خطبه خود فرمود ای مردمان زنهار هزار زنهار
که از خمر خواران بترسید که خمر سر گرده همه معصیتهاست در خبر است که
محمد مصطفی ص را یک صحابه یک نفس بود صالح نام بار رسول ص نماز
میکرد و در همسایگی پیغمبر ص یک زن نابکار بود روزی بدر مسجد در آمد
صالح را صدا زد برد در خانه خود در خانها را بسته صالح را گفت بیا
با من در اندرون تو را کاری دارم آنگاه خمر بیاورد گفت بخور و کودکی
اینشره

شیره خواره در پیش من نهاده گفت این طفل را بکشی والا فریاد بر آرم
که صالح آمده خانه من میخواهد مرا زنا کند مرد صالح متعجب شد گفت بار
خدایا طفل کشتن نشاید و زنا کردن هم نشاید پس خمر را بخورم و
توبه میکنم پس چون یکقدح خمر پلید بخورد و مست شد با آن نابکار
زنا کرد در مستی کودک را بکشت و چندان طاعتی که کرده بود
بیک قدح خمر پلید خوردن ضایع شد و رسول فرمود که از خمر بپرهیزید
که سر کرده همه گناهان است رسول گفت چند کسند که خدای تعالی
ایشان را بسبب خمر خوردن لعنت کند اول خمر خواره دوم خمر فشارنده
سیم آنکس که برای او بیفشارد چهارم حمال خمر ششم کسیکه فروشد و بخرد
هفتم خمر خورنده نهم خمر خواهنده رسول فرمود که از خمر خوردن بپرهیزید
و این هفتها را که بیان کرده شد از خود دور کنید تا لعنت خدا نرسد
اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر
بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد یعنی بدانید که زندگانی دنیا چیز
بازی کودکان است و لهو جوانان است و زینت بسر پوشیدگان است

و تکاثر دهقان است و تفاخر ملوکان است بازی کودکان چندین
نماند که کودک باندک زمانی بزرگ شود و لهو جوانان چندین که
اندوهی ببل ایشان رسد و زینت سر بپوشید کان چندین نماند
که اندک بپوشند و تفاخر ملوکان چندان نماند که لشکر با رو باشان
صد هزاران کوشکها برداشتند اندران صد خانها بنکاشتند ای
عزیزان اگر کوشک بر جاست صاحب کوشک کجاست و اگر
کنج قارون بر جا خود قارون کجاست و اگر باد سلیمان بر جاست
خود سلیمان کجاست و اگر سد سکندر بر جاست خود سکندر کجاست
آن کسانیکه این جهان را داشتند این جهانرا ملک خود پنداشتند
قضای آسمانی در رسید هم چنانکه داشتند بگذاشتند جددوا
ایمانکم و متی یا شیطانکم بقولکم لا اله الا الله محمد رسول
و علیا ولی الله ایمان خود را تازه کنید و مجلس خود را آراسته گردانید
و کلمه توحید باخلاص بر زبان برانید که حدیث پیغمبرست که ما من عبدٍ
یقول لا اله الا الله محمد رسول الله و علیا ولی الله الا ان العرش

بهتز

یهتز بقوله فیقول الله تعالی یا عرش اسکن فیقول العرش
الها کیف وان لم تغفر لقائل لا اله الا الله فیقول الله
عز وجل اشهدوا یا ملائکتی انی قد غفرت له روایت
از سید کائنات محمد مصطفی که هر بنده که باخلاص دل کلمهٔ توحید بر زبان
راند و عرش عظیم بلرزد و حق تعالی گوید ای عرش ساکن شو باواز بلند
گوید ملکا پادشاها چگونه ساکن شوم که هنوز گوینده لا اله الا الله را
نیامرزیدی پس حق تعالی ندا زند که ای فرشتگان گواه باشید که من
گوینده لا اله الا الله را بیامرزیدم پس عرش ساکن شود و قرار گیرد قال
من قال لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم اعطاه الله
تعالی الثواب بقدر الامطار وورق الاشجار وغفر ذنوبه
ما تقدم وما تاخر هر بنده که باخلاص دل بگوید لا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم حق سبحانه تعالی او را بعدد قطرات باران وبرگ
درختان ثواب دهد و گناه او را بیامرزد قال النبی صلی الله علیه من صلی
فی الدنیا لا اغلق الجنة الا معه یعنی هر بنده که در دار دنیا بر من صلوات

فرستند در روز قیامت بدون او قدم در بهشت ننهم ای عزیزان
اگر خواهید که در روز قیامت در زیر سایهٔ علم حضرت خلاصهٔ موجودات
حاضر باشید واز گرمای قیامت رها باشید بران حضرت وآل او
صلواة بفرستید ای عزیزان بدانید که خدای تعالی آدمی را از هفت
چیز آفریده است چنانکه میفرماید که ولقد خلقنا الانسان من سلالة
من طین ثم جعلنا النطفة فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة
علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما
فکسونا العظام لحما یعنی آفریدم آدمیرا از سلالهٔ از گل ومراد از
اندیهٔ خارجه از گل است چه از غذا آدمی تولد میکند وعظام ولحم وروح
واز هفت چیز روزی شان داده ام چنانکه میفرماید وانبتنا
فیها حبا وعنبا وقضبا وزیتونا ونخلا وحدائق غلبا
وفاکهة وابا متاعا لکم ولانعامکم پس بفرمود که من شمارا
از هفت چیز آفریدم واز هفت چیز روزی داده ام پس شما کلمهٔ توحید بر زبان
برانید وبر هفت اعضا سجده کنید واز صدق دل لا اله الا الله محمد

رسول الله

رسول الله وعلیا ولی الله بگوئید که هفت کلمه است چون بنده بجا آورد چنانکه
حضرت شاه مردان علی ابن ابوطالب میفرماید که کونوا عبد افی الا
فعال چنانکه بگفتار اقرار بنده میکنند و بکردار نیز باشید و غسل جنابت
بکنید و پنج وقت نماز بگذارید و زکوة مال بدهید و حج بجا آورید چنانکه
حضرت الله تعالی فرمود ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه
سبیلا و نیز پیغمبر میفرماید که من استطاع و لم یحج مات یهودیا
او مجوسیا و ماه رمضان را روزه بدارید و بعمل خود وفا کنید و امانت
ادا کنید و بهفت اعضا که گفته شد سجده کنید و بنده که بجای آرید چنانکه
گفته شد فاسجدوا لله واعبدوا وان هفت اعضا که گفته شد
دو دست و دو سر انگشتان بزرگ پاها و دو زانو و پیشانی و از هفت
چیز پرهیز کنید یکی اینکه بخدای تعالی شرک میاورید ولا تشرك به شیئا
و برادران مکشید ولا تقتلوا النفس التی حرم الله الا بالحق
و زنا مکنید ولا تقربوا الزنی و ربا مخورید ولا تاکلوا الربی و با خدا
و رسول خدا خیانت مکنید ولا تخونوا الله والرسول و خمر مخورید

ورنه انما الخمر والمیسر چنانکه مذکور شد وگرد حرام نگرد دیدو گناه میکند
ولا تقربوا الفواحش ما ظهر وما بطن والاثم واگر گناه کردید
عمر خود را برباد دادید وبفرمان خدا کار خود را تباه ساختید وبنفس خود
ظلم کردید باز از رحمت خدای تعالی نا امید مشوید وتوبه کنید که قل یا عبادی
الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله
یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم وانیبوا الی ربکم
واسلموا له یعنی توبه کنید وغافل مباشید وبدانید که خدای تعالی بر بندگان
خود مهربان تر از پدر ومادر است که انا ارأف من عباده الشفیق
ای عزیزان بدانید که آدمی را هفت مقام در پیش است اول مقام
که کل نفس ذائقة الموت دوم روی ملک الموت دیدن است با هیبت
تمام بود باشد سیم صفت بیماری خود داشتن بکار خود ماندن است درد و قت
مرگ چهارم منزل گور باید رفتن که تنگ تاریک است و هر کس مثل
آنجا نرفته نخفته باشد پنجم روی منکر ونکیر دیدن است که مثل آن صورت
دیگر ندیده باشد ششم جواب سوال ایشان باید داد در محلیکه یکطرف

عم

غم مفارقت دنیا والم بی خبری از اهلت باشد هفتم در صحرای قیامت
باید رفتن که در آن صحرا آدمی از غایت گرما عرق بکشد چنانکه تا سر زانو
و گروهی تا سر ناف و فرقهٔ تا زنخ در عرق باشند و در آنجا حساب اعما
اعمال خود باید دادن ای عزیزان در خبرست که روز رسول م در مدینه
می رفت گروهی جوانان را دید که ایستاده بودند بقهقهه می خندیدند
رسول م روی مبارک خود بدیشان کرد و گفت ای قوم لو تعلمون
ما اعلم لضحکتم قلیلا و لبکیتم کثیرا یعنی حضرت رسول گفت اگر
من میدانم شما بدانید هر آینه بسیار گریه بکنید و هرگز نخندید گفت یا
سید کاینات اگر تو دانی با ما بیاموز ما هم بدانیم آنگاه رسول م گفت
یا قوم چون اسرافیل صور دهد آسمانها پاره پاره شوند که اذا السما انشقت
و ایضا فرمود و بست الجبال بسا فکانت هباء منبثا و در صفت
آسمان و زمین هیچ جانوری نباشد الا بعضی از فرشته که فاذا نفخ
فی الصور فصعق من فی السموات والارض الا ما شاء الله جبرئیل
با صلابت خویش و میکائیل با قوت خویش و عزرائیل با قبضت خویش و اسرافیل

باهیبت خویش از حضرت حق عز برتسد روایت ست که یکی از اصحاب رسول
گفت در شبی از شبهای تاریکی اواز شنیدم که شخصی در مناجات ست
وگریه وزاری میکرد دیدم حضرت امام حسن بن علی بود که میگفت انابن
لیس لی ملک المجیب یعفوک من عذابک استجیر انا العبد
المقر بکل ذنب وانت السید الرب المجیر وان عذبتنی
فلذنب منی وان ترحم فانت بدجدیو من نزدیک او
رفتم بشناسم که چه کس ست نگاه کردم دیدم که حضرت امام حسن مجتبی است
که روی مبارک خود بر زمین گذاشته وزار زار میگریست من گفتم
ای امام جد تو حضرت پیغمبر که کلید شفاعت همه بدست اوست وپدر تو
علی المرتضی ست که قسیم نار وجهنم وجنان است این گریستن تو از بهر چیست
گفت ای ابو سعید مگر این ایه را فراموش کرده فاذا نفخ فی الصور
فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتسائلون ومن خفت
موازینه فاولئک هم المفلحون ای عزیزان هرگاه فرزند زاده
رسول خدا از روز قیامت چنین ترسان وحیران باشد وای بر گنه

کار ان

کاران بی طاعت و بی بضاعت چگونه خواهد شد ای عزیزان چون
اسرافیل صور در دمد آسمان و زمین افتد و ستارگان فرو ریزند
چنان شود که هیچ مخلوق موجود نباشد و تزلزل در آسمان افتد و
ستارگان در آسمان فرو ریزد و کوهها از هم بپاشد دریاها خشک شوند
آنگاه حضرت حق سبحانه تعالی گوید لمن الملك الیوم یعنی کجا شدند
پادشاهان و قارون و نمرود و لشکر ایشان و کجا شدند آن کافران
که در دار دنیا دعوی خدائی میکردند پس تا چند سال الله تعالی صفت لمن
الملك در دهد و هیچ آفریده زنده نمانده و نباشد که جواب دهد پس
پادشاه عالم خود را جواب دهد که لله الواحد القهار و از سرور
کائنات و خلاصهٔ موجودات محمد مصطفی صلعم روایتست که اول کسیکه روز
قیامت زنده شود اسرافیل باشد او صاحب صورست و صور را چهار
سر باشد یکی در زیر عرش و یکی در تحت الثری و یکی در مغرب یکی در مشرق
در آنوقت جهت زنده گردانیدن خلایق صور دمد و گوید که ایها العظام
البالیة النخرة و ایها الجلود الممزقة قد اجمعوا باذن الله تعالی

استخوانها پوسیده و ریزنده ای پوستهای پاره پاره گشته و خاک
شده فراهم آئید بامر خدای تعالی پس اگر آدمیرا کشته باشند هر عضوی را در یکشهر
برده بقدرت خدای تعالی بهم پیوندند و چنانکه یکموی وی کم نباشد و در خبر
است که آنروز تمام خلایق زنده شوند و سر از قبر بر آورند قوله تعالی اذا
القبور بعثرت علمت نفس ما قدمت واخرت خلایق از هول
قیامت سراسیمه گردند همه ایشان تن برهنه باشند چنانکه حضرت
رسول ص فرمود که یحشر الناس یوم القیمة حفاتا وعریانا داماتا از غایت
ترس ندانند که تن خودشان برهنه است یا پوشیده یارب آن عجب
که نفخ صوری آید بگوش وز تن هر ذره از هیبت همی آید خروش انبیا
اولیا را نه خرد ماند نه هوش گردد از هیبت زبان مردان هم خموش
آنکه آتش پدید آید و اطراف عالم را فرو گیرد و یکطرف را در سمت مغرب است
و خلق از ترس آتش همه در سوی مشرق روند تا ارض شام روند که حشر خلایق
آنجا خواهد شد چنانکه حضرت امیر المومنین ع فرمود که اذکروا وقوفکم
عند ربکم بالشام ای عزیزان آن روز سخت روزیست که پدر از

پسر خود

پسر خود بگریزند مادر از فرزند برادر از برادر بگریزد دوست از دوست خود
که مبادا بر خویشان خصمی کنند که قوله تع یوم یفر المرء من اخیه
وامه وابیه وصاحبته وبنیه وان روز بهشت در دست
راست بدارند و دوزخ را بدست چپ منادی ندا کند که وامتازوا
الیوم ایها المجرمون و مجرمان را از مطیعان جدا کنند و بسیار
باشد که مادران را بدوزخ و فرزندان را در بهشت و برادران یکی را بدوزخ
و دیگری را در بهشت قوله تع فریق فی الجنة و فریق فی السعیر و عاصیان
علمهای آتشین در گردن نهند و گنه کاران را بر روی کشند و بعضی را
از ایشان موی آرد از اگرفته بپای آزار و شکنجه میکنند و هر طایفه را
بعذاب گرفتار بدوزخ بر ندای عزیزان امروز در دار دنیا بجان هم
دیگر رحم کنید و توبه و استغفار کرده باشید ای رقم کرده تو حرف گناه
نامه عمرت ازین حرف سیاه ای عزیزان اگر عمر بقا دهند مرگ بهر طرف
نشان او کند و دست اجل بهر فراق بان دوست نغمه ساز آغاز
کنند و دشمنان خرمی آغاز کنند و از ایشان حلقه در درگه ملامت نشینند

در خبر است که چون خلقان سر از گور بر آورند در قیامت حاضر شوند
در حرارت آفتاب ایشان را مستولی کنند و از تاب آفتاب بدن
ایشان گداخته شود چنانکه گویند که درازی آن روز پنجاه هزار سال
باشد و اهل قیامت مدت بسیار در جزع فزع باشند و گریه و
زاری کنند و آخر بهم یکدیگر بگویند که ما در دنیا که بودیم ترس از سلطان
و پادشاه که داشتیم واسطه میخواستیم نزد اکابران میسر نیستیم چون خود را
از عهد ایشان بدر نیاوردیم پناه بکسی میبردیم تا در ورطه میکشیدیم
الحال همه کار بر ما سخت و دشوار شده است پس ما را پناه بکسی باید
بردن که او را بدرگاه خدای عز قرب و منزلت باشد تا او شفاعت ما
کند و ازین عذاب و عقاب ما را برهاند پس رای اهل قیامت
بدان قرار گیرد که ما را پیش آدم ع ابو البشر باید رفت که پدر همه
امتان است وصفی خدا است و اذ قلنا للملائکة اسجدوا
لآدم بر سر دارد پس لباس علم آدم الاسماء کلها در بر دارد تا
واسطه ما گشته کاری از برای عاصیان بسازد پس ایشان پیش آدم

علیه السلام

شفاعت کن
علیه السلام روند گویند که ای پدر بزرگوار ما مارا در پیش حق سبحانه بهر شفاعت کن
آدم ع گوید ای فرزندان من من چنان بغم خود درمانده ام هیچکس نیست
بسبب آنکه من وقتی که در بهشت بودم مرا گفتی گندم مخور من بتکلف
شیطان گندم خوردم مرا از بهشت بیرون کردند و بیست سال من
ربنا ظلمنا انفسنا گفتم اما من شمارا راه نمائی کنم در پیش نوح پیغمبر
ع روید که پیغمبر نیک خداست او شمارا در پیش باری ع شفاعت
کند پس ایشان در پیش نوح ع روند گویند یا نوح مارا پیش پروردگار
شفاعت کن نوح ع گوید من چنان در حال خود درمانده ام که در
دنیا دعا کردم تا خدای ع بدعای من زمین را طوفان کرد اما من
شمارا در پیش ابراهیم راه نمائی کنم که او پیغمبر نیکست تا شمارا شفاعت
کند که او خلیل خداست پس ایشان در پیش ابراهیم ع روند گویند که یا
ابراهیم مارا شفاعت در نزد پروردگار ما بکن ابراهیم گوید که ای قوم
من بنفس خود چنان درمانده ام که در دار دنیا سه دروغ مصلحت آمیز
گفتم یکی آنکه روز عید کفار گفتند بابیا بصحرا رویم من گفتم من بیمارم

وهمراه کفار گفتم دویم آنکه من بت خانه ایشان را خراب کردم بت
بزرگ ایشان را شکستم مرا گفتند بت مارا تو شکستی گفتم نه
سیم آنکه ساره که زن من بود کفار خواستند که از من بستانند من
گفتم که زن من نیست پس ابراهیم ع گوید که من شمارا نزد موسی ع
روید که او کلیم خداست آنکه ایشان نزد موسی ع روند و گویند که یا موسی
مارا در پیش پروردگار ما شفاعت کن که مارا پیش ازین طاقت نیست
موسی ع ایشان را جواب دهد که من در دار دنیا کافری را کشتم پیش ازینکه
حضرت حق سبحانه تع مرا از قتال فرموده بود لاجرم من بغم خود چنان
در مانده ام که سرا یاد کسی نیست واما من شمارا راه نمایی در پیش کسی هم
کنم که او در نزد پروردگار آبروی عظیم دارد شما در پیش عیسی روح الله
روید که در نزد خدا شمارا شفاعت کند پس ایشان بنزد عیسی ع روند
گویند یا عیسی مارا شفاعت در پیش پروردگار ما بکن عیسی ع گوید ای
قوم مرا خبر غم خویش دارم که مرا در دار دنیا کافران خدا گفتند نداغم
که امروز کار من چه خواهد بود اما من شمارا در نزد کسی نشان میدهم

که تا ج

تاج اصطفی در سر دارد و خلعت لولاک در بر دارد یعنی حضرت خواجهٔ کا
کاینات محمد مصطفی م بهترین کاینات و خلاصهٔ موجودات است و خدا
اورا از میان انبیا و اولیا برگزیده است و خاتم النبیین است و کلید
شفاعت در دست اوست آنکه ایشان در نزد حضرت رسول م روند و
حضرت بلفظ مبارک خود گوید یا اخی جبرئیل ایشان کدام امتند که
چنین سرگردانند جبرئیل گوید که ایشان امت تواند چون حضرت
رسول حالت امت خود چنین بیند گوید که نزد من آید که این شفاعت
مراست آنکه منادی ندا کند که کجا اند امتان محمد آخر الزمان همه جمع شوند
پس آنحضرت شفاعت کند بموجب این ندا تمام امتان دیگر شوند
و بینند که نور از ایشان میتابد و گویند سبحان الله این امت مگر امت
پیغمبر آخر الزمان است پس رسول خدا م سر مبارک خود در سجده نهد خدای
عز و جل را حمد و ثنا میگوید هیچ پیغمبر پیش از ان نگفته باشد و هنوز سر مبارک
آن حضرت در سجده باشد که جناب باری در رسد که یا حبیب من سر
بردار که مقصود تو را بر آوردم و حاجت تو را روا کردم و گناه کاران

نورا که در دل ایشان مثقال ذرهٔ از محبت تو و یکفتن کلمهٔ توحید تو بخشیدم چون
حضرت سر مبارک از زمین بردارد و جملهٔ انبیا و اولیا در زیر علم آنحضرت
ایستاده باشند حیران و متحیر گشته ای عزیزان چه بزرگ پیغمبری جناب
باری تعالی با کرامت فرمود که صد بیست چهار هزار پیغمبران دیگر وانفسی وانفسی
گویند و آنحضرت واامتی واامتی گوید پس ما را که امت آن حضرتیم لازم آمد
که دست در عروة الوثقی آن حضرت زنیم و پای از جادهٔ هوای و هوس
کوتاه سازیم تا فردای قیامت پیش آن حضرت شرمنده نشویم بار
روایت است از رسول ص که در روز قیامت ساعتی باشد که رنج و مشقت
آن ساعت هفتاد مرتبه سخت‌تر از کندن جان باشد که قوله تعالی وان جهنم
لموعدهم اجمعین لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم
چنین روایت کرده اند که پیک ربانی و ناموس ملائکهٔ آسمانی یعنی جبرئیل
امین از حضرت رب العالمین این آیه نزد رسول کاینات آورد آن
حضرت از ترس آیه چندان بگریست که دامن مبارک آنحضرت تر از
آب چشم دیده تر شده و هیچکس از اصحاب ندانستند که این گریه از
بهر چیست

بهر چیست پس اصحاب اشفاق کردن برانکه فاطمه که جکر کوشه آنحضرت
حاضر کنند تا بسبب این امر معلوم شود انکه زید بن عبد الله را طلب کرد
حضرت فاطمه بفرستاد آن حضرت بیاید تا کیفیت معلوم کرد و زید
بدر سرای فاطمه رسید دید که فاطمه قدری جو در پیش نهاده بدست آس
میکردانید و بدست دیگر کهواره حضرت امام حسین میجنبانید و میکفت
که تجرع مرارة الدنیا بحلاوة الاخرة وما عند الله خیر وابقی
یعنی تلخی دنیا را در شدت او را بچشید تا شادی و خرمی آخرت را دریابید که
ثواب آخرت هزار مرتبه بهتر است از دنیا پس زید این قصه غم انده رسول صلعم را با
فاطمه کفت فاطمه غمکین شد و چادر کهنه بر داشت سر مبارک آفکنده
در روانه شد خبر بملائکه آسمان رسید جمله بنظاره بایستادند بوی مشک
و عنبر در ولایت افتاد چنان بود که هرکاه فاطمه جایی روان شدی بوی
مشک عنبر در ولایت افتاد و چون بدر سرای پدر بزرگوار رسید دید
که پدر عالیمقام مصیبت زده و کریان است و اصحاب کرد اکرد او نشسته
زاری کنان کفت ای سید اولین و آخرین این نوحه و زاری از برای

چیست واین غم واندوه از بهر چیست رسول ع گفت ای جان پدر بدانکه حق تعالی
سرای آفریده است که آنرا دوزخ گویند اورا هفت درکات است وهر
یک را نام نهاده اول جهنم دوم لظی سیم حطمه چهارم سعیر پنجم سقر ششم
جحیم هفتم هاویه جهنم آنست که جبار عالم در قران ازوی خبر میدهد که ان
جهنم لموعدهم اجمعین لظی آنست که گویند کلا انها لظی نزاعة للشوی
وحطمه آنست که میگویند انا للکافرین سلاسل واغلالا وسعیرا وسقر
آنست که گویند ساصلیه سقر جحیم آنست که گویند وبرزت الجحیم
للغاوین هاویه آنست که گویند فامه هاویه نار حامیه حضرت
جبرئیل گفت یا رسول الله حق تعالی طبقات دوزخ را بیافرید وهزار سال اورا
باتش بتاپید تا سرخ شد وهزار سال دیگر بتاپید تا سپید شد وهزار سال
دیگر بتاپید تا سیاه شد وهمه آتش بوی افزودند وگرم میکند اما نمیشود
آتش دوزخ جای ظالمان وفاسقان وخماران باشد جبرئیل گفت یا رسول الله
بهر طبقه دوزخ هفتاد هزار بیابان آتش باشد وبهر بیابان هفتاد هزار
کوشک آتشین باشد وبهر کوشکی هفتاد هزار صندوق آتشین باشد وبهر صندوق

هزار حجره

چنانچه بشند از ریم و بالایش اهل دوزخ کسانی اند که احکام شرع را اقدام کرده
باشند و با مردمان ناحق کرده باشند مال یتیمان را خورده باشند و وقف را
خورده باشند تلافی نکرده باشند و از دار دنیا رفته باشند که کهنه کاران را
در روز قیامت بسبب افعال شنیعه و الوان قبیح خودشان هزار سال
بگریند چنان ریم و بالایش از دیده ایشان آید و از بسیاری گریستن
از دیدهای و رویهای شان پدید آید پس چون چشمهای عاصیان را
زخمشم بهر سیاست بزرگ آفریده باشد پس با یکدیگر گویند که ما
صبر جویم که در دار دنیا صبر کلید راحت بود هزار سال دیگر صبر کنند
هیچ راحت نباشد و این آیه بر زبان رانند که سواء علینا اجزعنا
ام صبرنا ما لنا من محیص ای عزیزان بدانید که هر سرا محلی و هر
کار را وقتی باشد بی وقت فایده ندارد توبه در گور پشیمانی در صراط
دیگر به در دوزخ سود ندارد چه توبه در دار دنیا باید نه در لحد و عذر پشیمانی
در وقت محشرگاه نه در عرصات قیامت چندانکه توانید امروز
در دار دنیا توبه کنید از گناهان پشیمان شوید و در طاعت و عبادة

پروردگار خود ساعی باشند و نماز را بوقت ادا کنند و هر نمازیکه فوت باشد

بجا آرید قضا شده را عمل نماید حقوق والدین و پیر مردمان که داشته باشید

ادا کنید تا بیدکه ارحم الراحمین از آتش دوزخ شمارا نجات دهد بیت

برخیز کار خود بساز با ملک مال زر مناز اندیشه کن راه دراز

ایدل دمی بیدار شو ای خفته روان ایمرده نا داده جان

برخیز رفتند کاروان ای دل دمی بیدار شو پس آورده‌اند که حضرت محمد مصطفی

گفت یا اخی جبرئیل مارا خبر کن که در هر طبقهٔ از دوزخ کدام گروه هستند جبرئیل

گفت یا رسول الله زود باشد که ترا خبر دهم پس عقریب باز آمد و گفت

یا رسول الله خدای بعد ترا اسلام میرساند و میگوید طبقهٔ هاویه ابلیس و لشکر

او باشند و در جهنم جهودان باشند و در سقر منافقان باشند و در سعیر

کسانی باشند که پنجاه سال دعوی مسلمانی کرده باشند و آخر بسبب مال

دنیا هلاک شده باشند و در حطمه گبران باشند و در لظی منافقان و

مشرکان باشند روایت از پیغمبر که در هاویه منافقان و کسانیکه

کافر شده باشند ماشره یا آل فرعون و جهنم مشرکان باشند و در سقر

باشند

باشند و در حطمه یهودان باشند و در سعیر نصاری باشند و در جحیم عاصیان امت
محمد من بعض النفر و چون بصفت جهنم رسید خاموش شد رسول م گفت
یا اخی جبرئیل بگو که در طبقهٔ جهنم کدام گروه هستند جبرئیل گفت یا رسول الله
چون بمن گذاری بگویم در طبقهٔ جهنم اهل کسانی باشند از امت تو که
بی توبه مرده باشند پس رسول م بسیار بگریست و گفت ایشان نماز گذارند
و زکوة های میدهند بدوزخ چرا میروند جبرئیل این آیه بخواند وان منکم
الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا ثم ننجی الذین اتقوا و
نذر الظالمین فیها جثیا جبرئیل گفت یا رسول الله پل صراط سه
هزار سال راه هست درازی او و از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر است
و هفت پرده در آنجا بود و هر پردهٔ فرشتگان باشند هر که در آنجا بگذرد
سؤال کنند اگر جواب گفتند برهند و الا آنجا بدوزخ اندازند و عاصیان
هزار سال بر فراز روند و هزار سال بر نشیب روند و هزار سال بر هموار
روند و در پرده اول نوشته الا الله محمد رسول پرسند و در پرده دوم
از طهارت و نماز پرسند و پرده سیم از غسل جنابت پرسند و در پردهٔ

چهارم از روزهٔ ماه رمضان پرسند و در پردهٔ پنجم از حق پدر و مادر پرسند و

پردهٔ ششم از زکوة مال پرسند و در پردهٔ هفتم از علما نیک و بد پرسند

و هر که در جواب یکی ازین مسائل در ماند رویش غبار گیرد و لرزه در

اندام وی افتد و در تاریکی ماند پس ندای ربانی در رسد ای فرشتگان

بگیرید این عاصیان را بدوزخ در اندازید که من ایشان را عفو نمیکنم

و چون دوزخ در افتند زبانیان دوزخ که فرشتگان غلاظ و شداد اند

که خدای تعالی رحم از دل ایشان برده است با صلابت تمام و هیبت مالا

کلام بر سر ایشان در آیند ایشان را ببرانند بهزار حسرت و ندامت

و حسرت و ملامت بدوزخ رسانند نعوذ بالله پس جبرئیل گفت یا رسول الله

خدای عز و جل میگوید که پایهٔ آن دوزخ آهن باشد و در زیر یکدیگر او تخته

در زیر آتش باشد و از چپ و راست هم آتش باشد چنانکه حضرت امیر المؤمنین

فرمود که نار فوقهم و نار تحتهم سیر ملون سرابیلهم من النار وان

یستغیثوا یغاثوا بماء ان تزیدهم الا علیا اما اهل دوزخ همیشه گرسنه

و تشنه باشند و بغم و اندوه و عذاب گرفتار باشند و هر یکی را پردهٔ از آتش

از میان ایشان

از میان ایشان در آورند و بصد زاری و فغان شوند نعوذ بالله کما قال

تعالی لهم فیها زفیر و شهیق خالدین ابداً جوانان گویند وای بر جوانی

ما و پیران گویند وای بر پیری ما و اغنیا گویند وای بر مال ما و پادشاهان گویند

وای بر پادشاهی ما که از دست ما برفت و بر ما هیچ دیگر نماند هلک

عنی سلطانیه یسحبون فی الحمیم ثم فی النار یسجرون روی های

دوزخیان سر دیده باشد و هر دو دست فرو شده بر پشت بیرون آمده

و مردان سر ایشان آویخته و زنان مردان را گویند بر سر ما آیید و

ایشان در جواب گویند که ما را چندان عذاب و عقوبت می باشد

که بشما نمیتوانیم رسید و فرزند با مادران را آواز دهند که ای مادران

بر ما آیید که ما در آتش دوزخ گرفتاریم که ما را یاد شما نیست و نمیتوانیم

بشما رسیم و سر اهل دوزخیان بزرگی کوه باشد و تن ایشان بزرگتر

از کوه و چشم ایشان از عذاب دوزخ زرد شده باشد از حدقه بیرون

آمده باشد و سر برهنه باشند و موی سرشان مانند نیزه دراز شده

باشد و شکم ایشان پر از مار و عقرب باشد و درتن دوزخیان

هفتاد پوست باشد و بهر پوستی عذاب دیگر گونه کنند و ایشان راضی
بمرگ باشند و تمنای مرگ دارند یا لیتها کانت القاضیة اما
ایشان را مرگ و زنده نباشد لا یموت فیها ولا یحیی و اهل دوزخ
اسیر باشند و هر کز از اسیری خلاص نشوند و زندان باشند و هر کز
آزادی نیابند که مقرنین فی الاصفاد و هر روز هزار بار قصد گریختن
کنند اما بیرون آمدن نتوانند یریدون ان یخرجوا من النار
وما هم بخارجین منها و لهم عذاب الیم ایشان و خفتن
ایشان در میان آتش دوزخ باشد و هر کز فرو نشیند و لیکن شود
و گوشت و پوست سوخته گردد و از آن خاک سوخته دیگر باره
گوشت بیافرینند و دیگر باره بسوزانند و همچنین هر گاه سوخته شوند
دیگر باره بیافرینند که کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا
غیرها لیذوقوا العذاب ای عزیزان در چنین عذاب چون میتوانید
بسر بردام روز در دار دنیای ان خود رحیم کنید و معصیت و فساد
مکنید و از کردهٔ خود پشیمان شوید که فردا ندامت و حسرت سود ندارد
و گویند

و گویند که اهل دوزخ هزار سال گریه و زاری بکنند که هیچکس بفریاد ایشان
نرسند و بعد از هزار سال ندای ربانی در رسد که ای عاصیان
چیست شما را که گریه و زاری میکنید گویند معبودا طاقت تشنگی
نیست ما را شربت آب میخواهیم پس حق سبحانه بفرماید که ایشان را
در حمیم آب دهند و حمیم آنجاست که از آن روز که دوزخ را آفریده
است میجوشانند و چون عاصیان آب را خورند هرچه در شکم ایشان
باشد پاره پاره گردد بیرون آید قوله تعالی و سقوا ماء حمیما فقطع
امعائهم و چون عاصیان این آب را بچشند بیتاب شوند و بعد از
ابر سیاه پدید آید عاصیان گویند که از آن ابر سیراب خواهد رسید
و ما از آن آب راحت خواهیم شد میشوند چون آن ابر بر سر ایشان
رسد آتش فرو ریزد و بر سر دوزخیان چنانکه قوله تعالی انطلقوا الی
ظل ذی ثلث شعب لا ظلیل و لا یغنی من اللهب انها ترمی
بشرر کالقصر کانه جمالت صفر و هرچند اهل دوزخ گریه و
زاری کنند حق تعالی امان ندهد یوم لا ینفع الظالمین معذرتهم

ولهم سوء الدار و اهل دوزخ دایم در عذاب گرفتار باشند لابثین

فیها احقابا لا یذوقون فیها بردا و لا شرابا و همیشه در غم و اندوه باشند

و هرگز ایشان را خرمی نباشد که هرگاه زبانهٔ آتش را بر ایشان

حواله کنند بر پوستهای ایشان فرو ریزد اذا وضعت النار فی ابدا

نهم تتناثر لحومهم و جلودهم و بشوقد دلهای ایشان و تتقطع

قلوبهم دریخته شود ابروهای وجوههم و بدرید آنچه در شکم ایشان است

برکاشته و یعی مؤسهم و بدان و ناعهم و بانگ بر ایشان استران

و صیاحهم کصیاح البغال و آواز ایشان چون آواز سگان شد و

گرگان باشند که عواؤهم کعواء الکلب و الذئاب و نعره ایشان

چون نعره خوکان و خران باشد کشهیقهم کشهیق الخنزیر و الحمار

و در میان پوستها و گوشتهای ایشان ماران و کژدمان باشند و

گوشت و پوست ایشان چنان بخورند که هیچ چیز نماند الا استخوانها

و روح یأکلون لحومهم و دمائهم فلا یبقی الا ارواحهم و عظا

مهم و آن ماران و کژدمان چنان باشند که اگر یکی از ایشان بوزند

و دمع

قوله تع ولو ان حیة من تلك الحیات تنفست فی الدنیا و ما فیها

فی المشرق الی المغرب روز قیامت روزیست که دلهای و دهان

پاره پاره کردد و جگرهای مردمان ریزنده کردد و قوله تع واستمع یوم

ینادی المناد من مکان قریب یوم یسمعون الصیحة بالحق ذلك

یوم الخروج سخت روز بود که آسمانها از هیبت حق تع پاره پاره شوند که

اذا السماء انشقت و آفتاب و ماه تاب سیاه کردد که اذا الشمس

کورت و ستارکان فرو ریزند اذا النجوم انکدرت و کوههای عالم

کرد شوند که فقل ینسفها ربی نسفا فیذرها قاعا صفصفا

لا تری فیها عوجا ولا امتا و دریاها آتش کردد و اذا البحار فجرت و زمین

مبدل شود که یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات وبرزوا لله

الواحد القهار چه روز بود که نامهای اعمال چندین ساله پیش آورند که

هاؤم اقرءوا کتابیه خلایق ایستاده باشند با لب تشنه و شکم کرسنه که

سر برهنه که یحشر الناس یوم القیمة حفاة عراة دست مظالم در

یکدیگر زده و در ابهام و تحیر از جانب بهشت لطیف آید که وعدی فریقی

واز طرف دوزخ فریاد بهیبت آید که وعدی وعدی امروز آدم ع

بنوحه وزاری گوید که اولادی اولادی و نوح ع گوید که شیعتی شیعتی

و ابراهیم ع گوید ملتی ملتی و حضرت محمد مصطفی م گوید که امتی امتی و

حق تع گوید عبدی عبدی امروز ندای ربانی در رسد که وامتازوا

الیوم ایها المجرمون و آواز فراق در عرصات در افتد وظن انه الفراق

واحسرتا وانده امتاه از اهل قیامت برخیزد که ذلك یوم التغابن خلایق

امروز گروه گروه شوند که قوله تع یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا

وگناه کاران را در سوی دوزخ آورند و نسوق المجرمین الی جهنم وردا

وکسانیکه زکوة مال نداده باشند و پیشانی و پهلوی ایشان را داغ آتش

نهند فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهورهم اهل دوزخ چون

بان همه عذابها بیند بفرشتگان گویند که از حق تع درخواست کنید

تا عذاب ما را تخفیف دهد ندا در رسد قال اخسئوا فیها ولا تکلمون

حق تع گوید ای عاصیان دور شوید امروز با ما سخن مگوئید که من سخن شما

را امروز قبول نمیکنم چه روزی بود که آن روز که هیچکس را فریاد رس نی

امروز

امروز خدای تعالی را نخواند و در طاعت تقصیر میکند و غیر او را میپرستید که
لا ینفع من دون الله ما لا ینفعکم و لا یضرکم تا آماده شوید
که در روز قیامت که واقع شدن است هیچ شکی نیست که قوله تعالی اذا
وقعت الواقعة لیس لوقعتها کاذبة آن روز برنده است عاصیان
را بدرکات جهنم بردارنده است مؤمنان را و مطیعان را بدر
جات بهشت که خافضة رافعة در آن روز عاصیان هیچ طرف
پناه ندارند و گریزگاه خود نه بینند یقول الانسان یومئذ این
المفر و آن روز کوهها را بینی که از هیبت خدا تعالی از جای خود خاییده
باشند و در هوا رانده و تری الجبال تحسبها جامدة و هی تمر مر السحاب
و از هیبت آن روز کودکان را بینی موی سر ایشان سفید شده است که
یوما یجعل الولدان شیبا و خلایق همه از خجالت و ندامت و
حسرت سر در پیش افکنده که و لو تری المجرمون ناکسوا رؤسهم
عند ربهم و چه روز بود آن روز که گنهکاران را بدوزخ برند حضرت
حق تعالی از دوزخ پرسد که از عاصیان پر شده دوزخ را لب کثرت عاصیان

تعجب آید و جواب دهد که آیا زیاده ازین کنه کاران هستند که یوم

نقول لجهنم هل امتلأت تقول هل من مزید و روز قیامت جمله

عامیان و فاسقان و خماران در عرصات قیامت آیند و نامهٔ

اعمال خود بینند و هرچه در دار دنیا کرده باشند همه در آنجا نوشته باشد

باشد که لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا احصاها و در آن روز

ترازوی اعمال آویخته باشد و فرشتگان عذاب عمود آتشین

در دست گرفته و منتظر فرمان الهی بوده باشند ای عزیزان

امروز در دار دنیا کار خود را باز بید و بصلاح آورید و در توبه بر روی خود

بگشائید تا فردا در قیامت بفلاکت و ندامت گرفتار نشوید و

بآتش دوزخ عذاب بانواع ست من و ما لهم جهنم و یسقی من

ماء صدید یتجرعه و لا یکاد یسیغه و یاتیه الموت من کل

مکان و ما هو بمیت و من ورائه عذاب غلیظ ای عزیزان

بکوشید برای سفر آخرت توشه بدست آرید که دنیا زراعت گاه

آخرت است نه جای قصور و راحت الدنیا مزرعة الآخرة

وهر که

وهرکه امروز در فکر مال جمع کردن خود سعی کند و از فرمان خدای تعالی غافل
باشد و بدین حالت بمیرد و به توبه و تلافی نکرده باشد و فردای در
روز قیامت جای او در دوزخ باشد من کان یرید العاجلة عجلنا
له فیها ما نشاء لمن نرید ثم جعلنا له جهنم یصلیها مذموما مدحورا
ناچار است دل بر عروس پر مکر دنیا نمی باید بست و بفریب و عشوهٔ او
بازی نمی باید خورد که این عجوزه عروس هزار شوهر است و حضرت محمد صلعم
او را بجیفه نجس خوانده و طالب او را سگ گفته الدنیا جیفة وطا
لبها کلاب و هر که عاقل است بنجس راجع نمیکند و چون سگ در پی
نمیرود بقوت یومیه رضا داده در تحصیل زاد قیامت میکوشد کما
قال النبی صلعم فلیتزود العبد من نفسه و من الدنیا لآخرته فو الذی
نفسی بالحق ما کان بعد الموت الا عمل صالح و ما کان بعد الدنیا
الا الجنة و النار یعنی ای امتان من تن خویشتن را آزاد سازید و برای
سفر آخرت بضاعتی از دنیا حاصل کنید و توشهٔ آخرت خود را برداری
و سوگند بخدا که مرا بحق بسوی خلق فرستاده است که هیچ کس را بعد از

مرگ سرای باشد مگر بهشت و دوزخ پس هر که امروز قدم در مذهب و سنت

شریعت نهد فردای قیامت جای او در بهشت باشد و هر که تابع

هوا و هوس گردد جای او در دوزخ باشد نعوذ بالله من غضب الله قل ان

کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم یعنی بگو ای محمد

اگر دوست دارید خدای تعالی را پس خدای تعالی شما را دوست دارد و بیا

مرزد و هر قدم که در راه عصیان نهد خدای تعالی او را در جهنم جای دهد

واما من طغی واثر الحیوة الدنیا فان الجحیم هی المأوی ای عزیزان

بدانید که خدای تعالی رحیم و غفارست و از رحمت او نا امید مشوید که تو...

تعالی لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا و انیبوا

انیبوا الی ربکم واسلموا الیه هر چند گناه شما بیشتر از برگ درختان

و ریگ بیابان باشد از رحمت پروردگار خود نا امید مشوید توبه کنید و از

کرده خود پشیمان شوید بدانکه حضرت باری لطف خود را و احسان خود را

بر روی خلق خود گشوده است و انواع نعمتها را بطفیل آدمی آفریده است

شیخ سعدی گفته است ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی

بکف آری

بکف آری بغفلت نخوری همه از بهر تو سر رشته فرمان بردار شرط انصاف نباشد که فرمان نبری پس از خواب غفلت بیدار شوید که حضرت حق تعالی این همه نعمت را بشما عبث نداده بلکه همه را باز رجوع بسوی خود خواهد قوله تعالی افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون ای عزیزان هر روز چون ماران از سر فراغت در حجرهٔ غفلت میخوابید و چون موران بدست حرص دانه جمع میکنید که بدانکه آدم صفی ع را که پدر شماست بسبب ترک سنتی که نه گناه صغیره بود نه کبیره از بهشت پاکیزه بیرون کردند و بدین خاکدان ملامت آوردند روایت است که آدم ع از آن سبب سیصد سال سر بسوی آسمان نکرد و از غایت شرم دویست سال بگریست و چهل روز طعام نخورد و صد سال بحوا زن خود نزدیکی نکرد ای عزیزان آدم ع با چندین قرب و منزلت و قدر حرمت که بدرگاه حق تعالی بود بواسطهٔ زلتی که از بهشت بدر کردند پس شما که شبانه روزی چندین گناه بسیاری کنید و اصلا در فکر توبه و تدارک آن نباشید وطمع بدخول بهشت دارید عجب بی عقلیست چنانکه رسول ص میفرماید

کلا و قفل من اتبع نفسه هواها و تمنی علیه المغفرة ای مغرور غافل
وای مسرور جاهل در سبیل کاه کل من علیها فان دنیا خیمهٔ اقامت زده
واخرت را اسرای ملامت منزل کاه اهل سعادت آستین بر التفاتی
برافشانده چون کوه احد کناه میکنی واز خدای بعه نمیترسی و بکام نفسی
خودکامی بار کش وقدم در راه اطاعت بنه و چون وقت نماز پنجگانه
در اید تکاهلی و تساهلی میکنی نماز خود را در وقت دریاب که از زمرهٔ
السابقون اولئك المقربون فی جنات نعیم کردید و از خدای تعالی
بترسید که سخت دست کیر عاصیان است که ان بطش ربك لشدید
و از خدای تعالی بترسید که زود حساب کننده است که انه سریع الحساب
ای عزیزان بدانید که حق سبحانه تعالی شما را از خاك آفریده است و عاقبت
هم خاك خواهد کشت پس این همه طمطراق و بزرکی و خواجکی چیست
و این همه خودبینی کبر یاد نکنی آن وقت که غرغرهٔ مرگ در تن تو
پدید اید ملك الموت بقضای جان تو اید و شیطان لعین بقصد ایمان
تو اید و جان عزیز تو را از غالب تو بریزد و بعد از آن ترکیب ضعیف
تورا

ترا در کفن بپیچند و بر اسب کو چوبین سوار کنند و در منزل تنگ تاریک
برند و در گورستان و محبان ترا در آنجا تنها گذارند و بمنزل خود آیند
پس آنجا تو باشی با عمل تو نه فرزند نه مادر نه پدر نه خواهر در آنجا ترا حمایت
و یاری نمیکنند الا عمل تو که همراه تو باشد اگر دانسته باشی و الا خاک
بر سر تو چنانکه شمس الدین تبریزی گوید اگر ملک سلیمان را تو در زیر نگین داری
نمیدانی تو ای غافل چه مرگ اندر کمین داری بصد سختی جانت را
چو عزرائیل بستاند بناچاری بناکامی فرو مانی بگذاری برندت در
سوی گورستان بخاک تیره بسپارند تنی کانرا خود بها در این دنیا چنین تو بجا
نازنین داری چه خاک اندر سرت ریزند دل از مهر تو بردارند ترا در خاک بسپارند
بصد حسرت بخواری در دو غم زار زن فرزند یارانت یکایک از تو بگریزند نه
فرزندت بود مونس نه از یاران بود یاری سوای دعوی خصمان عذاب
دوزخ نیران در آن دریای بی پایان چنین ره در گذر داری نکیر و
منکر از حضرت فرود آیند در قبرت نمیدانم در آن ساعت جواب
شان چه سان گوی ز تو پرسند اعمالت ز نیک و بد ز ذره مثقالت فرو ماند

در آن ساعت نمیدانم چه عذر آری چنین راه چنین منزل که در پیش است
ای غافل روا نبود که بی حاصل ولی موری بیازاری مکن ای کشش
الدین ضایع تو باقی مانده عمرت که بیشک بد روی فردا هر آنچه امروز
میکاری ای عزیزان بدانید که قیامت جای سخت است وجای مردم
در انجا دشوار است قوله تعالی الحاقة ما الحاقة وما ادریك ما الحاقة
در آن روز جمیع اولین و آخرین راجع میکند که ان الاولین والآخرین
لمجموعون الی میقات یوم معلوم و چون جمله خلایق بصحرای قیامت
حاضر شوند دلهای ایشان سوخته باشد و تنهای ایشان گداخته
و مظلومان دامن ظالمان گیرند و ستم دیدگان از ستم رسیده کان
داد خواهی کنند و خلایق گروه گروه جمله متحیر مانند چون بهشتیان
به بهشت برند و اهل دوزخیان را بدوزخ و دوزخیان بهشتیان را
گویند که یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما قال النبی علیه السلام کن فی الدنیا
کانك غریب او عابر سبیل وعد نفسك واصحاب القبور
حضرت بهترین عالم میفرماید که در دنیا غریب وار باشید و دل در حطام حطام

دنیا

دنیا مبتر باید و مثل رهگذر معاش کند و در فکر آخرت باشد و ان
مع الیوم غدا و ان مع الیت اجد یعنی امروز دنیا فردای قیامت
است و زندگانی را یقین مرگ در پی است و هر روزی شادی روز غمگین خواهد
بود و هر که بزاید هر آینه باید بمیرد و هر چه کرده است از نیک و بد جمله را بیند
ای عزیزان بدانید که شما را در قیامت در خلایق اولین و آخرین باز
دارند و از جمله اعمال و کردار شما را بپرسند قوله تعالی وقفوهم انهم مسئو
مسئولون و در آن روز جز عمل صالح چیز دیگر بفریاد شما نرسد که یوم
لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم ای مرد دنیا
دار و ای صاحب درهم و دینار دنیا را اعتبار نیست بهوش باش و
سر از خواب غفلت بردار و در فکر تهیهٔ اسباب قیامت مشغول شو
و در هیچ طرفة العین از مرگ غافل مباش و چنانکه حضرت امیر المؤمنین
میفرماید لا تأمن للموت فی طرف و لا نفس و ان تمنعت بالحجاب
و الحرس چه بسیار است که آدمی صحیح مزاج از پا در افتاده بمیرد تو چه میدانی
که مرگ تو بهمان عنوان تقدیر شده است کم من فتی یمسی و یصبح آمنا

وقد سبحت الکفا مند و هو لا یدری پس عمر عزیز خود را بغفلت و بازی
مگذارید و خنده قهقهه مکنید که خنده قهقهه دل را میراند ای عزیزان
چون مرگ میاید چشید و ازین دار دنیا رخت برای بقا باید کشید
و از وقت مرگ تا وقت حشر چندین غم و الم و ندم باید کشید آنروز
پشیمانی فایده ندارد و امروز در عمل تقصیر مکن و در طاعت سهل انگاری
مکن و عمل بد مکن که عمل بد دل پاک سیکند اگرچه کم باشد بهتر از آن عمل
که ناپاک باشد بدانکه عمل ناپاک چون زر قلب است و از زر قلب
چیزی خریدن نتوان ای عزیزان دنیا بغلت [illegible] وفا است که الدنیا
حبیب لا وفاء له و ملک الموت در قفای ما است و اگر کسی از دست
او خلاصی یافتی پس بایست که حضرت مهتر کائنات محمد
مصطفی م بودی که لولاک لولاک لما خلقت الافلاک در شان
اوست لو کانت الدنیا قدوم بقاءها لکان رسول الله
فیها مخلد و با وجود که این با انبیا و اولیا نمانده بر ما تا هم نخواهد
ماند که الموت داء و لا دواء له در روایت است که حضرت شاه اولیا و

عجب

علی المرتضی ع از خواجهٔ کاینات سؤال کردند که بزرگترین مردم کدام
اند حضرت فرمود که کسیکه بیشتر از همه کس تهیهٔ مرگ را کرده باشد
وحضرت رسول ص فرمود که کفی بالموت واعظا یعنی یاد داشتن مرگ
در همه اوقات نیک عظیم است مردمان را چه هر گاه منظور باشد دست
از هوا و هوس کوتاه کردن آسان است الموت کاس کل الناس
شاربه والقبر باب کل نفس داخله یعنی مرگ جامیست همه مردمان
میچشند و قبر خانه ایست همه مردمان داخل میشوند ای عزیزان هیچ
خانهٔ دیده که آواز مرگ نرسیده باشد هیچ زایده دیده که شراب مرگ
نچشیده باشد ای عزیزان بیدار باشید هیچ ذره از دنیا غره مشوید
و در طاعت و فرمان برداری خدای تعالی غافل و کاهلی مکنید قال
قال النبی ع لا یرفع العبد قدما عن قدم یوم القیمة حتی یسئل
من اربعة اشیاء عن عمره فیما افناه وعن شبابه فیما ابلاه
وعن ماله من این اکتسبه وفیما انفقه وعن علمه عن تعلمه
وماذا عمل به حضرت خواجه کاینات میفرماید که چون روز قیامت

شود بنده قدم از قدم بر ندارد تا از عهده چهار سؤال بدر نیاید اول سؤال
کنند که عمر عزیز خود را بچه کار رسانیدی دوم گویند جوانی را بچه کار بسر بردی
رسانیدی چه کار ساختی سیم گویند که مال دنیا که جمع کردهٔ بچه خرج
کردهٔ بقمار بازی یا بزنا و سایر عصیان در باختهٔ یا بصدقه و خیرات
یا بدست گیری درمانده کان یا فقیری یا قرض داری را دریافتی
چهارم گویند که علمی که ترا داده ام کرا آموختهٔ و خود چه عمل کردهٔ پس
روزی که در و طبل قیامت بزنند عاصیان خیمهٔ اندوه ندامت بزنند
از حضرت سید کاینات مرویست که روزی ابراهیم ع در محراب خود
نشسته بود بعبادت پروردگار مشغول شده ناگاه ملک الموت را دید
میاید بجمال مرکب آراسته گفت السلام علیک یا ابراهیم خلیل الله
ابراهیم ع گفت علیک السلام یا قابض ارواح اجئت قابضا
ام زایرا یعنی بزیارت ما آمدهٔ یا بقبض روح ما ملک الموت گفت ای
ابراهیم زمانت بسر آمده است آمده ام تا اسمعیل و اسحق را یتیم
کنم و دل هاجر و ساره را بفراق تو بسوزانم و ترا ازین جهان روشن

بدان

بدان تنگ تاریک برم که گورست وازین سرای خرّم بر لحد بیرغم
رسانم دست دردامن جان تو زنم و مرغ روح تورا از قفس تن
بسوی آشیان جنان پردازم چون ابراهیم این سخن بشنید گفت
ای ملک الموت حق تعالی رقم خلعت نبوت بر صفحهٔ جان من کشیده است
ومرا خلیل خود خوانده است ای ملک شنیده هیچ دوستی جان دوست
خود بستاند الملک الموت گفت تو دیده هیچ دوستی جانِ خود در راه
دوست خود دریغ بدارد مضایقه بکند چون ابراهیم این سخن بشنید
دل بمرگ داد فرزندان ابجد ابرو پس ماموراً مر حق تعالی شد ای مرد
حکمت لقمان داری و آواز داود داری ملک سلیمان داری و
فصاحت حضرت محمد مصطفی داری تورا باید در دروازهٔ مرگ درآئی
وگذر کنی و بمنزل تنگ تاریک باید رفت قال النبی علیه السلام یا بازر غفاری
علیک جددوا السفینه فان البحر عمیق عمیق واحملوا الزاد فان
السفر بعید بعید واخلصوا العمل فان الناقد بصیر بصیر وخفف
الاثقال وان الطریق مخوف این حدیث از حضرت رسول

که با بازر کفت یا ابازر در کشتی طاعت در آکه دریای عظیم در پیش است

از برای سفر باز از معاد زادی بردار که راه آن سفر دورست لوح عمل

را از آرایش ماسوای و الآیش هوس وهوا پاک کن که فایده بغایت

بصیر و بیناست و نفس عزیز خود را از حمال اشتغال عصیان سبکتر

گردان که راه خطرناکست ای عزیزان بدانید که این دریا که حضرت

فرموده است دریای آب است بلکه دریای آتشین است که واذا البحار

سجرت آن جا که دریای آتشین باشد کشتی از چوب نالایق باشد بلکه

کشتی از نور طاعت باید تا بدریای آتشین بزنی و خود را از آتش

برهانی که ثم ننجی الذین اتقوا ونذر الظالمین فیها جثیا پس

اگر در کشتی از تو طاعت باشد سوار شوی و از دریای آتشین حرج

توانی گذر کردن و بجنان راحت بهشت رسیدن ای عزیزان

زادی که در سفر آخرت بکار می آید تقوی است و پرهیزکاری که قوله

فان خیر الزاد التقوی این ترسکاریست که خدای تع فرموده است

ومن یخش الله ویتقه فاولئك هم المفلحون وجد جهد کنید که عمل

باخلاص



باخلاص کشید که هر عمل که بعمل مزیّن و محلّی بر اخلاص نباشد بر چهار سوی
بازار مخلصان سر از خجالت بستر روی خود بر نتوان داشت و طایر
مرکز دایرهٔ هوا کبر با صلا نبرد با آشیان علیا نتواند رسید که قوله تعالی یصعد
الکلم الطیّب والعمل الصّالح یرفعه ای عزیزان دل برد نیا بر دارید
که منزل گاه فناست و محلّ بلا که اوّلها بکاءٌ و اوسطها عناءٌ و
آخرها فناءٌ ای برادر دنیا اول جای گریستن و میان او جای رنج
و مشقت و طعبست و آخر او مردنست دنیا بحکم پل و کاروان سرا
را ماند همه هر که راه گذر بست باید گذر بکند برو و آن پل و کاروان سرا
باقیست البته جای ایستادن نیست بهر جای باید گذشتن که الدّنیا قنطرة
فنطرة فاعبروا ولا تعمروها ای عزیزان بدانید که دنیا زراعت
گاه آخرتست که الدّنیا مزرعة الآخرة ای برادر اگر در دنیا جمیع
مرادات و مطلوبات شما بر آورده نشود مکدّر و غمگین مباشید که رسول علیه السلام
میفرمود که الدّنیا سجن المؤمن وجنّة الکافر روایت کردند
که کسی بزرگ مناجات بدرگاه قاضی الحاجات نمود که الها معبودا چه حکمتست

درین که هرکه را در دنیا دوست داری مدام در رنج و مشقت است جواب آمد
که هرگاه یکی از دوستان شما در مرض بیماری گرفتار شود و از جمیع
مضرات اجتناب و پرهیز میفرماید اگرچه دل بیمار در و مایل باشد
باز از روی شفقت و دوستی که با او دارید نمیدهید که شاید که او را ضرر باشد
پس ما حکیم علی الاطلاق میباشیم میدانیم مال دنیا بندگان خاص مرا ضرر
میکند و از درگاه من دور میگرداند لهذا من ایشان را بقدر سد رمق
باو میدهم پس آدمی باید مرتبه خود را برپای خود بردارد دل باین جیفه
دنیا نیفکند آورده‌اند که روزی عیسی علی نبینا در گورستان گذشت و آواز
اهل قبور کرد و گفت که ما را بر شما سه فضلیت است ای مرده گان اول آنکه ما
طاعت خداوند هم توانیم کرد شماره دویم آنکه ما از گناه توبه توانیم کرد
شماره سیم آنکه ما خصمان خود را خشنود توانیم کرد شماره آواز
از قبر بر آمد که ما را بر شما چهار فضلیت است اول آنکه ما ضرب ملک الموت را
چشیده ایم شماره دویم آنکه ما تلخی جان کندن را دیدیم شماره سیم آنکه
ما تنگی و فشار گور را دیدیم شماره چهارم آنکه ما سوال منکر و نکیر را ادا

داده ایم

داده ایم سبحانه ای عزیزان پیش از آن که دهر انعم بدل کند و جوانی را به پیری
و قوّت را به ضعیفی و توانگری را به مرگ خویشتن را دریابید که این همه
اسباب از دست میرود و آنکه نالهٔ واشدا واسفا واحسرتا سود ندارد
بترسید از آن روز که نامهٔ اعمالت از فرط گناه سیاه باشد
بیندیشید از آن روز که گویندت بیا برخوان سواد نامهٔ عمری که
سراسر خطا باشد آنکه بدست تو دهند گویند که فامّا من اوتی
کتابه بشماله و رویرا سیاه گردانند یعرف المجرمون بسیماهم
فیؤخذ بالنواصی والاقدام یعنی عاصیان را از سر موی بگیرند زنند
بر پای او جمع کنند و شکنجه زده در آتش دوزخ اندازند و بجای طعام
زقوم و غسلین دهند که شجرة الزقوم طعام الاثیم و بترسید از آن
روزیکه دوستان دشمن دوستان باشند یومئذ بعضهم لبعض عدوّ
الا المتقون و بدانکه روز قیامت روز نشر رسواییست و خجالت
عاصیان خواهد بود و روزیست که همه سرها و نهانها در آن روز آشکار
آشکار خواهد شد که قوله تعالی یوم تبلی السرائر فما له من قوة ولا

ناصر دران روز کافران گویند یا لیتنی کنت ترابا مفسران گویند
که فردای قیامت حضرت حق همه مردم را در صحرای قیامت جمع
خواهد بهایم را نیز حشر میکند وایشان از دست کسیکه در دار دنیا
ستم دیده باشند بدرگاه الهی بنالند بعد از آن همه خاک خواهند گشت
پس اهل دوزخ و بدبختان گویند یا لیتنی لم اوت کتابیه کاشکی که نامهٔ
اعمال ما نیامدی بدست ما و ما را حساب او نپرسیدی و سعیدان
گویند هاؤم اقرؤا کتابیه یعنی متقیان از روی شادی و سرور گویند که
بیائید نامهٔ اعمال ما را بخوانند و ببینید و اهل عصیان متحیر بمانند گویند
ربنا ابصرنا وسمعنا فارجعنا نعمل صالحا انا موقنون یعنی ما دیدیم
عذاب ترا و شنیدیم کلام ترا پس ما را یکبار دیگر بدار دنیا فرست تا عمل
صالح کنیم و بطاعت مشغول باشیم که الحال ما را یقین حاصل شد از عمل
ندای آید که قال اخسؤا فیها ولا تکلمون یعنی خاموش باشید که شما را
امروز هیچ سخنی نمیرسد که در دار دنیا انبیا و پیغمبران شما را ازین واقعه ها
خبر داده بودم و شما شنیده اید ای بی شرمان اگر بار دیگر بدنیا بروید

باز بدتر کنی



بازبدتر ازین میکنند ندای ربانی در رسد که اقرأ کتابک کفی بنفسک
الیوم علیک حسیبا پس نامهای خود را بخوانند و گناه کرده خود را ببینند و
شرمسار شوند و گویند بار خدایا ما ازین گناها خبر نداریم پس ندای ربانی
در رسد که اعضای شما از شما هست باید که گویند بلی بار خدا هست پس جناب باری
زبان ایشان را مهر بکنند و دست پای ایشان سخن در می آورد
و می پرسد که آنچه در این نامه هست شما کرده اید باید دست پای و سایر
اعضا گواهی میدهند که آری ما کرده ایم الیوم نختم علی افواههم
وتکلمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون پس ندای
ربانی در رسد بر زبانیان دوزخ که خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه
یعنی بگوید این بدبختان را غلهای آتشین در گردن اندازید و
کشان کشان بدوزخ اندازید پس زبانیان آنچنان کنند و در دوزخ
اندازند نعوذ بالله من غضب الله در خبر است که هرگاه که بهشتیان در
غایت شادی و حور قصور و غلمان و انواع نعمت را ببینند گویند بار خدایا
ما را باید که عذاب دوزخیان را ببینیم پس خدای تعالی بفرماید که ایشان را

بکنارهٔ دوزخ برند و مالک دوزخ را امر کند که تا طبقات دوزخ را بردارند
و ایشان نگاه کنند و بعضی پدر خود را و بعضی مادر خود را و بعضی برادر
خود را و خواهر خود را در آنجا که علمای آتش در کردن ایشان سطح
و رویهای شان زرد گشته و چشمهای ازرق گشته که سرابیلهم من
قطران و تغشی وجوههم النار پس بهشتیان ایشان را گویند شما
در دار دنیا چه عمل بد کرده اید که امروز در اینجا بدین عذاب گرفتار
بدوزخیان گویند که نماز نکرده ایم و مسکینان را طعام نداده ایم و با
مردم نشسته بودیم غیبت مسلمانان کرده ایم الحال نتیجه آنست که بما رسیده
که ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین و لم نطعم المسکین
وکنا نکذب بیوم الدین پس بهشتیان گویند که شما را با این عملها
بر شفاعت هیچ کس سود ندارد که فما تنفعهم شفاعة الشافعین
و دوزخیان گویند که ربنا غلبت علینا شقوتنا وکنا قوما ضالین
هرگاه بهشتیان احوال بدین هلاکت و مذلت بینند و بر عذاب گونا
گون ایشان مطلع شوند شکر و نعمت خدای تعالی گویند که الحمد لله

الذی

الذی احلّنا دار المقامة من فضله لا یمسّنا فیها نصب ویمسّنا فیها
لغوب قال النبی عم القبر روضة من ریاض الجنّة او حفرة من حفر
النیران یعنی قبر مومنان بوستان ست از بوستان بهشت و قبر عاصیان
جاهیست از جاهای دوزخ آورده اند که چون آدمیرا در کور نهند کور
کوید یا عبد الله ابنت من دار الزرع الی دار المحل یعنی ای بنده خدا
از سرای کشتن کاه بسرای بریدکاه آمدی بیا تا چه داری از دار
دنیا چه کرده قال النبی عم ما من یوم الّا الارض تنادی خمس کلمات
اوّلها یا بن آدم تمشی علی ظهری حتّی مسکنك البطن والثانی
یا بن آدم تفرّح علی ظهری تحزن فی بطنی والثالث یا بن آدم
تضحك علی ظهری ثمّ تبکی فی بطنی والرّابع یا بن آدم تذنب علی
ظهری ثمّ تعذّب فی بطنی والخامس یا بن آدم تاکل الحرام علی ظهری
ثمّ تاکل الدّود فی بطنی حضرت خلاصهٔ موجودات محمد مصطفی عم
میفرماید که هر روز زمین پنج نوبت آواز کند بفرزند آدم بدانید و آگاه
باشید که شما در روی زمین میروید و رفتن کاه شما در شکم منست

دیم گوید ای فرزند آدم شما خوشحالی و شادکامی در پشت من میکنید
زود باشد که در شکم من اندوهگین و غمناک گردید سیم گوید که ای فرزند
آدم شما پیوسته در پشت من خنده میکنید زود باشد که در شکم من گریه
کنید چهارم گوید که ای فرزند آدم گناه میکنید در پشت من هیچ اندیشه
نمیکنید زود باشد که در زقوم میریزید در شکم من بس غافلان تا چند در
غفلت دمی بیدار باش روز و شب چون عارفان در شوق فکر کار
باش ما مثال لشکریم گور لشکرگاه ماست روز و شب چون لشکری
در فکر لشکرگاه باش ای عزیزان بترسید از آن روز که حق تعالی
خلایق از گور برخیزاند سر و پا برهنه بعرصات قیامت آیند و هر یکی را
نامهٔ اعمال در گردن پیچید و کل انسان الزمناه طایره فی عنقه
ونخرج له یوم القیمة کتابا یلقاه منشورا آورده اند که حبشی زنی
داشت عماره نام چون پاره از شب بگذشتی بگفتی که قومی حتی انقطع
الطریق و قد مضت القافلة والسفر بعید والزاد قلیل یعنی ای
زن برخیز که راه قیامت در پیش گیریم که قافله بگذشت و سفر دراز

میریزید

دیدم

وقدم نهادن مشکل است و توشه راه اندک است حضرت فرموده که آه من قلة
الزاد وطول الطریق وبعد السفر عظیم المسئون یعنی آه زاد قیامت
اندک است راه سفر بس دراز و در آمدن گاه سخت و بزرگ چنانکه
خدای تعالی در قرآن مجید خبر داده که فذلک یومئذ یوم عسیر روز قیامت
روز بزرگ است و آن روز خلایق اولین و آخرین را زنده گردانند و از
گور بیرون آرند و نفخ فی الصور فاذا هم من الاجداث الی ربهم
ینسلون جمله آدم را که غرق شده باشند و بکنار آمده و مرغان هوا
در آشیان خود پرده خورده باشند همه را حضرت حق تعالی بقدرت خویش
بهمان صورت اول زنده گردانند و بصحرای قیامت حاضر کنند فلم
نغادر منهم احدا و آنجا که قدرت عالیه خداوند تعالی است اینچنین
کارها نزد او آسان است که ذلک حشر علینا یسیر آورده اند که در
زمان حضرت سید کاینات کفار مکه خاک مرده گان و استخوان
پوسیده ایشان را گرفتند گفتند که یحیی العظام وهی رمیم یعنی
باشد که استخوانهای پوسیده و ریزه شده را دیگر باره زنده کنند پس خدای تعالی

پس این آیه فرستاد که قل یحییها الذی انشاها اول مرة وهو بکل
خلق علیم یعنی بگوای محمد آن خداوندیکه در مرتبهٔ اول جملهٔ خلایق را
از کتم عدم بصحرای وجود آورده است باز تواناست بدانکه دیگر باره
ایشان را زنده گرداند که ثم یمیتکم ثم یحییکم ثم الیه ترجعون
وان خدائیکه از دود سیاه طبقات السمانها را بدین لطافت وخوبی
آفریده است قادر وتواناست بدانکه آدمی را میراند وپوسیده وریزنده
باز زنده کند الیس ذلک بقادر علی ان یحی الموتی ای عاقلان
ای جاهلان بدانید که خدای هم زنده گرداند مرده را عاجز
نخواهد بود وهمه را زنده گرداند وهمه را بدرگاه او باید رفت که
انا لله وانا الیه راجعون وحق تعالی را هزار ویک نام است وبروایتی
هزار نام ویکی از نامهای او دیان است ودیان از آن جهة گویند که
خلایق را بقدر کردارشان خبر خواهد داد نیک را نیک وبد را بد رسد
حق بندگان خود را از ظلم وقطمیر ذره ذره حساب میکند قوله تعالی
وان کان مثقال حبة من خردل اتینا بها وکفی بنا حاسبین

ودر اثر ور

در آنروز ظالمان و مظلومان و حاکمان و محکومان همه جمع شوند
و بروی هیچ پوشیده نبود که قوله تعالی یوم هم بارزون لا یخفی علی
الله منهم شیء و آنروز کشف اسرار و هتک شود جمله سرّ ها فاش
شود پرده ها بدرانند و جزای کردارشان بدهند و هر عملی را اجری
و هر کرده را جزای دارد و چون عاصیان را بدوزخ برند ندای ربانی
و صدای لا ریبی در رسد الیس هذا بالحق قالوا بلی و ربنا قال
فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون یعنی اهل دوزخ در دوزخ
بوده سر ایشان میکشند و گویند ایشانرا این عذاب میکشید بسبب عمل
شما بحق و عدل ایشان بنام اقرار کنند و گویند آری از جهت تاکید
سوگند میخورند که بحق پروردگار ما که آنچه شنیده ایم در دار دنیا از
صفت دوزخ و عذاب گنه کاران همه برحق است و در دار دنیا ما
بدروغ میداشتیم که قوله تعالی فکذبنا و قلنا ما نزل الله من شیء
ان انتم الا فی ضلال مبین پس ندای ربانی در رسد که فذوقوا
العذاب بما کنتم تکفرون و دران حالت جملهٔ اهل دوزخ فریاد

وزاری برآورند گویند که ربنا غلبت علینا شقوتنا وکنا قوما
ضالین یعنی ای پروردگار ما بدبختی ما را غلبه کرده و گمراه شدیم و
در آن وقت ندا در رسد که لقد کنت فی غفلة من هذا فـ
کشفنا عنك غطائك فبصرك الیوم حدید یعنی ای عاصیان
وگنهکاران پیش ازین شما در دار دنیا در غفلت بودید و سخن پیغمبران
وعلما را نشنیده اید امروز که در عذاب گرفتار گشتید و دیده اید آیا
سخن ایشان حق است یا نه پس گویند که ربنا ابصرنا و سمعنا فارجعنا
نعمل صالحا انا موقنون نجب دعوتك ونتبع الرسل
یعنی ما در دار دنیا مانند کور و کر بودیم حق را ندیدیم و نشنیدیم اکنون
که دیدیم یقین دانستیم که ما را بدنیا فرست تا متابعت رسول توکنیم
بار دیگر طغیان و عصیان نورزیم پس جواب رب العزة در رسد
که اولم تکونوا اقسمتم من قبل ما لکم من زوال یعنی شما بودید که
دار دنیا فساد کرده بودید و جاهی که شما را خبر داده است فاهلکناهم
بذنوبهم و شما را که امت محمد آفریده است وانشانا بعد قوما

آخرین

آخرین و دنیا را که منزل امت با تقدم بود بشما داده ام که سکنتم فی مساکن
الذین ظلموا بپنجم که شما میکنید که لننظر کیف تعملون پس باید که شما
رحلاکت آن کرده بسبب فساد و عبرت کیرید و دست از عصیان
بازدارید وحق تع فرمود که قوم و ثمود و فرعون و جنود از حد شریعت
تجاوز نمودند و ظلم بر نفس خود بر کار ما کردند ایشان را و کسروانیدم و بیخ
ظالمان را بر کندم که فقطع دابر القوم الذین ظلموا و این جمله
که خزاین پراز مال کرده اند ایشان را نه در دنیا بهره دارد نه در عقبا
که یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم در
روز قیامت بجز صدق و راستی در بندگی خدای تع هیچ فایده ندارد
که هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم و ارحام و قبایل و خویش
هم دیگر را نفع نمی توانند رسانید که لن ینفعکم و لا اولادکم یوم
القیمة یفصل بینکم و بدانید که در دار دنیا اگر مکروهی بشما رسیدی
بطریق و حیله باز میداشتید اما در قیامت مکر حیله نمیتوانید کرد
فان کان لکم کید فکیدون و در روز قیامت رویهای دروغ

گریان و گناه کاران سیاه شود و روهای مؤمنان سفید شود که یعرفون

کلا بسیماهم و گویند که بهشتیان رخسار ایشان را بسیمای ایشان بشناسند

آورده اند که در آن روز هزار هزار سیاه رو و گریان باشند و هزار هزار مؤمنان

سفید رو و خندان باشند که یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله

و در آن روز گناه کاران جاهل از گناه خود باشند که و هم یحملون اوزارهم

الا ساء ما یزرون و مظلومان دامن ظالمان را بگیرند و عبادت

که ظالمان داشته باشند جمله را حق تعالی بمظلومان بدهد و در آن روز ظالمان

مفلس باشند و مظلومان توانگر و چون انبیا و اولیا که گناه کاران را

ببینند از غایت بار گناه پشت ایشان دو تا گشته و روی سیاه شده از

شرم سرنگون ایستاده باشند و گروهی بزانو در

آمده و جمعی در روی افتاده چشم ایشان باز گشته فاذا صرفت ابصارهم

تلقاء اصحاب النار قالوا ربنا لا تجعلنا مع القوم الظالمین و

گویند پروردگارا ما را حشر ظالمان مکن از آنکه انبیا و اولیا را در ظالمان

عداوتست که الظالم عدو الله والمؤمنون حبیب الله و

مؤمنان را

مؤمنان را در دار دنیا و آخرت عزت حرمت باشد ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین ولکن المنافقین لا یعلمون و فاسقان و عاصیان را مذلت و خواری باشد و من یهن الله فما له من مکرم و مؤمنان را رحمت و مغفرت باشد که کان بالمؤمنین رحیما و مجرمان را عذاب عقاب باشد که سیصیب الذین اجرموا صغار عند الله و عذاب شدید مؤمنان را در سرای بهشت فرود آورند و ندخلهم مدخلا کریما و ظالمان را زجر و لعنت باشد که ان لعنة الله علی الظالمین و مؤمنان در مقام امن دائمی باشند که ان المتقین فی مقام امین و گنه کاران در جهنم باشند ان المجرمین فی عذاب جهنم خالدین و مؤمنان مقیلان قرارگاه نیکو باشند که اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقر و عاصیان را قرارگاه دوزخ باشد و احلوا قومهم دار البوار جهنم یصلونها فبئس القرار و مؤمنان در عیش خوب باشند در بهشت بمرتبهٔ بزرگ فهو فی عیشة راضیة فی جنة عالیة و عاصیان در آتش گرم

وسوزان باشند که یصلی نارا حامیة تسقی من عین آنیة ومؤمنان
در بهشت شیر عسل وآب سرد باشند که انهار من ماء غیر آسن وانهار
من لبن لم یتغیر طعمه وانهار من عسل مصفی وعاصیان را طعام
از زقوم باشد که ان شجرة الزقوم طعام الاثیم وآب از غسلین دهند
ولا طعام الا من غسلین ومؤمنان را همیشه طعام لذیذ دهند و
در سایه باشند که اکلها دائم وظلها تلک عقبی الذین اتقوا
وعقبی الکافرین النار وعاقبت محمود سرانجام نیک باشد که سرای
جنت از آن متقیان است وعاقبت مذموم سرانجام بد از آن
عاصیان است که دوزخ است وعاصیان بسبب بد خودشان گرفتار
باشند که وما انا بظلام للعبید وحق تع امر بکار بد نکند که ان الله
لا یأمر بالفحشاء وهرگز روا نیست که جور وستم را نسبت بخدا دهند
وهرگز ظلم نکند او را ستمکار نگویند وهر که ظلم وستم کند او را ستمکار گویند
وهرگز طاغی نباشد حاش که خدای ما ستمکار باشد ونه طاغی جمله
عقلا واهل عدل میدانند که خدای ما مرید طاعات است واراده

حسنات

حسنات است واگر مرید از حسنات بودی نهی از معاصی نکردی که
ولا تقربوا الفواحش ولا تأکلوا اموالهم بینکم بالباطل ولا
الوتی واین آیه ها همه دلالت بر نهی از معاصی میکند و راضی بکفر
ام نیست ولا یرضی لعباده الکفر وان تشکروا یرضه یا ما ن
بندگان فرموده است وآمنوا بالله ورسوله والنور الذی انزلنا
انزلنا معه اقیموا الصلوة واتوا الزکوة واطیعوا الله واطیعوا
الرسول ای عزیزان بترسید از خدای تعالی واز روز قیامت و
ایمان بخدا و رسول خدا بیاورید و اقرار حق بنمایید و هرچه پیغمبران
امر کرده اند همه را بجا آرید مثل نماز و روزه و خمس و زکوة و حج و از
جمیع معاصی دوری کنید و رحم بنفس خود بکنید و بنفس خود ستم مکنید
وحضرت حق تعالی بندگان خود را آفریده است و پیغمبران را برسالت
بسوی حق فرستاده است تا ایشان را راه نمایند بهشت و برسانند
از دوزخ که دور است هدیناه النجدین وخلق عقل داده است
و مکلف گردانیده بنده را مختار با یمان و بکفر اگر خواهد ایمان

آورده اگر خواهد کافر شود فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر
و در جای دیگر میفرماید که انا هدیناه السبیل اما شاکرا واما
کفورا بیت حبذا ایا صاحب المعراج لیلا حبذا مرحبا یا رحمة
للعالمین صد مرحبا یا رسول هل اتی سرفراز ابطحی یا مزمل یا مدثر
یا شفیع جرمها والضحی وصف رخت واللیل شرح گیسویت سورهٔ
شرح صفات ابه جات ثنا عاصیان عذر خواهی عاجزان را
دستگیر بیدلان را چاره سازی دردمندان را دوا والسلام ای
شاه عالم السلام ای ماه دین السلام ای خواجهٔ کونین فخر انبیا
پادشاه روز محشر عاصیان را دستگیر تا نباشد بی نصیب از رحمت
روز جزا بدانکه صفات نفس آدمی هفت است اول نفس اماره
دوم نفس لوامه سیم مطمئنه چهارم نفس صابره پنجم نفس شاکره
ششم نفس راضیه هفتم قانعه اما نفس آنست که صاحب آن دایم
در کسب عصیان باشد واماره صیغه مبالغه است یعنی نیک بفرماینده
امر کننده بگناه که و ربعه ان النفس لاماره آورده اند که هارون

الرشید

الرشید ملعون علیه اللعنة والعذاب روزی با زن خود نشسته بود سوگند خورد
که زن من بهشتی است و بعد از آن پشیمان شد که من سوگند عبث
خوردم چه دانستم که او بهشتی است یا دوزخی پس قاضیان حاضر ساخت
و از ایشان پرسید هیچ کس جواب ندادند آخر الامر ابو یوسف گفت
من جواب این مسئله بگویم اما باید که زن تو را در خلوت بنشیند پس دختر
را در خلوت فرستاد قاضی ابو یوسف آن دختر را پرسید که راست
بگو که هیچ بار از گناه مشغول شده انکه زن از ترس خدای تعالی باز
ایستاد و گفت آری غلام خود را صدا زدم بخلوت بردم خواستم که
با وی جمع شوم لرزه در اندام من افتاد از ترس خدای تعالی و از آتش جهنم
ترسیدم با خود گفتم اگر کسی نبیند خدا خواهد دید یقین است بر خدای تعالی
آگاه است من ترک آن عمل کردم پس ابو یوسف گفت ای خلیفه
سوگند تو راست که خدای تعالی میفرماید و اما من خاف مقام ربه و نهی
النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی یعنی هر که ترک هوا
هوس کند و بترسد از خدای تعالی بهشت جای اوست دوم نفس لوامه

ونفس لوامه آنست که نفس آدمی بعضی مدت بسبب جهالت وگناه
شرعی کرده باشد پس ازان از خواب غفلت بیدار شده باشد
توبه کند وبعد ازان بنظر اندیشه در فکر گناه خود را به پند واز سر
شرمنده که ازان ملالت سرزنش به نفس خود کند که با چندین گناه
از پل صراط چون توانی گذشت ودر گرمای قیامت چگونه خواهی
ازان طاقت آورد توبه کند آورده اند که در بنی اسرائیل مردی
بود گناه کار ودر تمام او را شرار بد نفس میدانستند چون اجل او رسید
در بستر بیماری افتاده واز بسیاری گناه خود بترسید ورسن برداشت
بر میان خود بست واو را ببرید واز سر سوز ونیاز بدرگاه بی نیاز
بدرگاه قاضی الحاجات مناجات کرد گفت بار خدایا چنان محکم
گیر که این رسن که در کمر منست زنار است که اکنون من بسته ام
کمر مرا بریده است توبه کردم وپشیمان شدم از معاصی صغیره کبیره
باخلاص بدرگاه تو بار آمدم وچون از دنیا برفت جبرئیل نزد موسی ع
آمد گفت یا موسی خدای ع ترا سلام میرساند ومیگوید که برو بر
جنازه

جنازه این مرد نماز بگذارکه او توبه کرده است و توبهٔ او قبول کرده ام
و گناه او را بخشیدم سیم نفس مطمئنه است و نفس مطمئنه آنست که
دل بقضای الهی داده نهاده باشد و هرچه از سختی و بلیت عذاب
بر سر آید از قضای الهی همه را راضی شده در تن در نهد و یکشد و دنیا
را زندان داند و مال جمعیت دنیا نطلبد اگر دنیا چیزی بسیار بدست
بیارد اندوه گین شود و در طاعت الهی مشغول باشد تقصیری نکند
با مردم بطریق حلم معاش کند و هرگاه چنین کرده باشد خدای تعالی
او را در بهشت جا دهد قوله تعالی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک
راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی فادخلی جنتی آورده اند
که موسی علیه السلام روزی با خدای تعالی مناجات کرده که الهی باید بدانم
فردا در قیامت با من شریک که خواهد بود ندا آمد که یا موسی در فلان
شهر قصابیست با تو در بهشت با تو شریکست موسی گفت اجازه
ده بروم شریک خود را ببینم ندا آمد که یا موسی برو در فلان شهر رفت
دید که قصابی در دکان قصابی ایستاده گوشت میفروشد موسی برو

سلام کرد و قدر زر بدو داد گفت گوشت میخواهم اما ازان جا
بردار که من بگویم گفت منت دارم آنکه گوشت بر گرفت موسی
گفت این را نخواهم جای دیگر بردار گفت منت دارم از جائی
دیگر بر داشت بکشید باز گفت این را نخواهم تا بحدیکه تمام گوشت را
که در دکان قصاب بود را پاره پاره کرد و کشید باز موسی گفت من
نخواهم زر مرا رد کن موسی زر را باو داد هیچ بدو نگفت قصاب از
کشیدن گوشت سخن درشت نکرد موسی گفت من گوشت نمیخواهم
زر را باز ده آنگاه قصاب زر باز داده عاقبت در آمد موسی گفت
من درین شهر غریبم میتوانی امشب مرا خانه خود بری گفت منت
دارم موسی همراه او رفت در خانه او دید زنی خوب روی در خانه
او نشسته و یک کوزهٔ دید بزرگ در آن خانه نهاده قصاب آمده
آنچه در آن کوزه بود ریخت و از بوی ناخوش بمشام موسی رسیده
چون وقت طعام شد در کاسهٔ طعام حاضر ساخت از آن کاسه
هرچه خوب تر بود برداشت و زنبیلی در آنجا او نچه بود در آن زنبیل

ریخت

ریخته گفت طعام تنا ول کن موسی گفت من طعام نمی خورم تا مشکل
من حل نکنی قصاب گفت مشکل تو چیست موسی گفت این زن
کیست شنیدم که تو زن نداری قصاب گفت ای موسی بدانکه این زن
زن زانیه است هر روز میرفت زنا میداد یکدینار میگرفت من اورا
گفتم تو زنا دادن را ترک کن من تورا روز یکدینار میدهم تا گناه
کم شود گفت آن کوزه چه بود که ریختی قصاب گفت یا موسی آن کوزه
شراب بود که روز یک کوزه از آن بخرم میریزم که تا خلق گناه کمتر
کنند موسی گفت در زنبیل چه بود گفت مادر من است که پیر شد در زنبیل
نهادم زمین نتواند نشست روز هر طعام که خوب است باو میدهم
موسی گفت چند سال است که چنین کار میکنی گفت سیصد سال است
که من اورا چنین رعایت میکنم اما مادر من هر روز خدارا مناجات
میکرد که جان من بگیر قصاب گفت راست بگو تو کیستی موسی گفت
منم موسی پیغمبر خدا قصاب در پای موسی افتاد گفت خداوندا جان مرا
بستان دعای او مستجاب شد آن پیر زن برد موسی در جنازه او

نماز کرد و ویرا دفن کرد قصاب را بشارت داد که در بهشت شریک من خواهی بود

چهارم نفس صابره است و نفس صابره آنست که هیچ مصیبتی که باو رسد

صبر کند و جزع و فریاد نکند چنانکه امیر المؤمنین ع در مرگ برادر خود

جعفر طیار کرد آورده‌اند که چون خبر مرگ جعفر طیار رسید حضرت

امیر المؤمنین گفت انا لله وانا الیه راجعون پس خدای ع

برو صلواة فرستاد که اولئك علیهم صلواة من ربهم ورحمة

واولئك هم المهتدون پنجم نفس شاکره است نفس شاکره آنست

که در تمام عمر خود شکر کند چنانکه روایت کرده‌اند که حضرت عیسی ع

گفت الهی پروردگارا جفت من در بهشت که خواهد بود ندای الهی

در رسید ای عیسی در فلان شهر زنی هست که او جفت تو خواهد

بود عیسی گفت بار خدایا اگر رخصت دهی تا بروم جفت خود را ببینم

ندا آمد که برو جفت خود را ببین عیسی بیامد زنی را دید که دست

و پا و چشم هیچ کدام نداشت و بزبان همی گفت الحمد لله رب العالمین

عیسی گفت ای زن شکر خدای بعم را بکدام نعمت میکنی گفت ای روح الله

اگر دست

اگر دلت داشتمی حرام کرفتمی و اگر پا داشتمی سوی حرام میرفتمی و
اگر گوش داشتمی حرام غیبت شنیده می و اگر چشم داشتمی نامحرم
دیده می و این هیچکدام ندارم اما دل دارم که خدای تعالی را شکر
میکنم ازین بهتر نعمت کدام باشد نفس راضیه و نفس راضیه
آنست که راضی بقضای الهی باشد چنانکه در حکایت آورده اند
که یکی از صحابه حضرت رسالت پناه ع روزی با زن خود گفت در
خانهٔ ما هیچ هست امروز پیغمبر را ضیافت کنم زن گفت آری
قدری آرد جو هست نان میپزم و یک بزغاله داریم او را هم بریان
کنیم و بزغاله را دست و پا بسته سر برید و زن آرد را نان پخت
و بریان کردن مرد برفت که حضرت را بیاورد در منزل
خود ایشان دو فرزند کوچک بود فرزند بزرگ فرزند کوچک را
دست و پا را بسته کارد بحلق وی نهاده کشت چون چنین دید
برسید از ترس پدر و مادر بیرون رفت پهلوی خانه کهنه دیوار
بود زیر دیوار قرار گرفت ناگاه دیوار خانه خراب شد آن طفل را

الم کشت آن زن چون از نان پختن فارغ شد دید که طفل او
مرده در خانه هست طفل را گرفت برد در اندرون خانه خود پنهان
کرد که مبادا شوهرش بیاید او را دعوا کند طفل را مرده ببیند
جزع فزع کند حضرت پیغمبر از چیز خوردن موقوف کند و چون
شوهرش بیامد طریق خویش روئی در پیش شوهر نشسته شوهرش گفت
ای زن فرزندان چه شدند زن گفت بیرون رفتن بطلب
بازی مرد بیرون رفت تا طفلها را بیاورد دید یک طفل در زیر
دیوار کشته کشت با خود گفت هرگاه آشکار کنم مادرش در جزع
و فریاد کند آنکه پیغمبر از خانه ما باز ماند از یکه دل زنان از برای
اطفال نازک تر است و بعد از آن حضرت صلوات الله با اصحاب
وارد خانه شان شد آنگاه خوان حاضر ساختن حضرت
دست مبارک دراز کرده تا نان تناول کند ناگاه جبرئیل امین
در رسید گفت یا محمد خدای تعالی سلام میرساند میگوید نان
مخور تا طفلهای فرزندان ایشان حاضر باشند حضرت فرمود

ای مرد

ای مرد فرزندان تو کجا اند گفت بیرون رفته اند پیغمبر صلعم گفت فرزندان

خود را تا حاضر سازی من چیز نخورم آن مرد درماند ندانست چه

بگوید ناگاه جبرئیل حاضر شد گفت یا محمد حق تعالی سلام میرساند که

میگوید تو ایشان را آواز کن تا عجایب بینی چون حضرت رسول صلعم

ایشان را آواز داد هر چهار زنده شدند پیش پیغمبر آمدند سبب آنکه

آن زن و مرد بقضای الهی راضی شدند هفتم نفس قانعست که هر

چه خدای تعالی باو بدهد قناعت کند و حسد بر مسلمانان نبرند چنانکه

حکایت آورده اند که مردی بود درویش بحدیکه سه روز سه روز می

میشد که در خانهٔ او خوردنی چیزی نبود زنی داشت وی را

گفت ای مرد امروز سه روز چهار روزست که در خانهٔ ما خوردنی

چیزی نیست من از گرسنگی نزدیکست هلاک شوم پس مرا مرخص

کن تا بروم مزدوری کسی بکنم تا زر بگیرم بیاورم تا باهم بخوریم تا هلاک

نشویم مرد گفت ای زن کن تا صباح بروم مزدوری بکنم زر بگیرم

تا معاش ما باشد مرد بامداد از خانه بیرون رفت با جمع از مردان

مزدوران نشسته جمله مزدوران را بکار بردن بردن او را نبردن
آخر شب شد هیچ کس بطلب مزدوری نبرد وضو ساخت رفت در
مسجد نماز گذارد وشبانگاه دست تهی از خانه آمد زن او
ترشروئی بد روی بسیار کرد گفت ای مرد چرا دست خالی
بخانه آمدی مرد گفت ای زن غم مخور فردا بروم کار میکنم مزد میگیرم
و سه روز مزد را یکجا میگیرم معاش میکنم چون روز شد مرد برفت
باز کسی او را مزدوری قبول نکرد باز وضو ساخت رفت
مسجد نماز کرد شبانگاه باز دست خالی آمد زن پیش آمد ترشی
روئی بسیار کرد مرد گفت ای زن اینقدر فریاد مکن فردا می
روم پنج روز مزد را یکجا میگیرم میاورم زن گفت آن کس از برای
او کار میکنی چه نام دارد مرد گفت خواجه کریم نام دارد زن گفت
ای مرد امروز مزد خود را اگر گرفتی قدری آرد قدری گوشت
و قدری روغن بگیر مرد برفت سعی بسیاری کرد کسی او را مزدوری
کار پیدا نبود باز شب شد باز وضو ساخت رفت در مسجد نماز کرد

بر شد که باد

شب بر آمده اشبان را از خاک مسجد پر کرده آورد هموار پهلوی
خانه اشبان را در پس دیوار گذاشت چون چشم زن بان آن اشبان
افتاد پنداشت که شوهر زر آورد خندان خندان پیش آمده و
رفت که اشبان را بر دارد ناگاه مردی پیش آمده گفت ای
زن بیا این یک طبق را بگیر شوهر خود را بگو این زر آنکس داد که تو هر ای
او کار کردی این مزد سی روزست که پنجاه دینار است ای زن
شوهر خود را بگو که کار بیشتر بکن تا من نیز مزد بیشتر بدهم مرد
بگریه در آمد و گفت ای زن بدان آگاه باش که من کار هیچ
مخلوق نکرده ام این فضل خداست و اظهار این از جهت این
بتو کرده ام که دل خوش داری در خدا پرستی مشغول گردی و دل
در کرم خالق بند و در مخلوق چشم امداد مدار بر وان اشبان که من
در پهلوی خانه گذاشتم بگیر که من خاک پر کردم که مبادا تو با من
درشتی و ترش روی بکنی زن رفت آن اشبان را بر دارد که دید
که اشبان پر از مروارید است زن گفت ای مرد این نه خاک است

بلکه مروارید است این همه فضل و عطا و قناعت است از برکه اخلاص ان
داشت ای عزیزان خدای تعالی آدمی را برای شناختن خود آفریده است
چنانکه میفرماید که کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت
الخلق لان اعرف و معرفت بنماز دادم نه بجمع دنیا و بجمع
کردن مال و هرگاه بنده از روی اخلاص در نماز تقصیر نکند یقین
حضرت باری تعالی روزی او را بوجه احسن باو رساند که از اسماء خدای
تعالی رحمن است یعنی روزی دهنده است بشرط جان روزی او بر کافر
بر مسلمان هر پرنده و وحوش و طیور خواهد رسید پس هر آینه بنده
خود را فراموش نمیکند شیخ سعدی میفرماید بیت ای کریمی که از
خزانه غیب گبر و ترسا وظیفه خور داری دوستان را کجا
کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری حضرت خلاصه موجودات
خبر میدهد که ان الله خلق الارزاق قبل الاجساد بالفی عام
یعنی الله تعالی رزق را پیش از آفریدن آدم بدو هزار سال آفریده است
و الله تعالی میفرماید که علینا ان نعبد کما امرنا و علیکم ان یرزقکم کما

وعدنا

وعدنا وان الوثوق مطلب لکا یطلبه الو جل رسول ع میفرماید

که بر ما واجب است که بنده خدای تع بجا آوریم و در امر و نهی مطیع و

منقاد گردیدیم چنانکه حق تعالی میفرماید که یرزق من یشاء بغیر حساب

تو بنده چه گدایان بشر طامرد مکن که خود روش بنده پروری

داند آورده اند که روزی موسی ع در مناجات کرد که الهی فرعون

رزق تو را میخورد و دعوی خدائی میکند و او رزق میدهی اینقدر قوة

بگیر دا دعای خدائی بکند جواب آمد که یا موسی اگر فرعون ترک

ربوبیت بکند من که خدای اویم ترک رزق او نمیکنم حدیث قدسی

آورده اند من اتهم فی الرزق فقد شک فی کتابی و لم یصدق

بانبیا و محمد و بخذه یوبتی اکتبه النار یعنی سزاوار است

روزی من بر بندگان من وکسی که شک بکند در کتاب من و صدق نکند

بر رسول من و نیافت دوستی اهلبیت را و نیافت پروردگاری مرا

ملبس میشود نار ای عزیزان پنج روزه دنیا که دار محنت نه دار مقر

و رنجها مشقتهای بسیار است پشمان میشوی و از نشر مند که قیامت

هیچ اندیشه نمیکند و حضرت امیر المؤمنین ع میفرماید که ما بال دینك توقن

ان تدنسه ذنوب و دینك مغسول الدنس ترجو النجوة

ولم تسلك مسالکها ان السفینة لا تجری علی الیبس یعنی در هر

روز جامهٔ خود را میشوئید و از چرك پاك میکنید تا در میان مردم

معیوب نگردید و دامن خود را بلوث معاصی و دنس ملوث و

مدنس میسازید و باین حال امید نجات دارید ای عزیز هم

چنانکه کشتی در خشکی بی آب میسر نمیشود و همچنین بنده را بی عمل

صالح میسر نمیشود پس از جمیع اعمال قبیح خود باز گردید و توبه کنید چنانکه

حضرت رسول میفرماید یا ایها الناس توبوا الی الله قبل ان

تموتوا و بادروا بالاعمال الصالحة قبل ان تشتغلوا ایها

الناس التسکم اکثرکم للموت و احسنکم احسنکم استعداداً

له یعنی ای مردمان توبه کنید پیش از آنکه بمیرید و در طاعت و اعمال

صالحه پیش دستی کنید از آنکه در مشغل بیماری و مرض گرفتار

گردید و ای مردمان بدانید که نهی کمترین بر شما است تدارك

و در عما

در عمل بهتر حاصل کنند و حضرت ص میفرمود که هر عملی که آدمی در دار
دنیا بکند نیک باشد فردا در گور او حق تعالی آن عمل را بصورت خوب
و خرم میسازد و همراه او میکند چنانکه آن مرد از صحبت او خوش
باشد و اگر عمل بد باشد او را صورت زشت میگرداند و ملا
زم میسازد چنانکه آن مرد از ترس آن خود برود چون با خود
آید باز همان صورت در نظر داشته باشد تا روز قیامت پس در
عمل صالح خود بشتابید و سعی کنید تا مونس شما باشد در وحشت قبر
حضرت ص ع میفرماید که عاقل آنست که از دنیای غدار حذر
کند و در فکر قیامت باشد و تتمه مرگ ناچارست ملای روم
نظم میگوید هستند مهمان در جهان بیچاره مسکین آدمی نه پر ماند در
جهان نه چاره مسکین آدمی آدم ز گل برداختن ما را دران گل
ساختن باز شی همان گل ساختن بیچاره مسکین آدمی نشناسی
شاه از گدا چون مرده شد از هم جدا پوسیده گشت عضوها بیچاره
مسکین آدمی شاهی که با طبل علم دارد خراسان عجم خاک رهش

سر تا قدم بیچاره مسکین آدمی تا زنده باشد غم خورد با بشیرین شکر پرورده

مرده بگورستان برد بیچاره مسکین آدمی برکن قباء پیرهن بیرون

شو از باغ چمن تسلیم شو اندر کفن بیچاره مسکین آدمی بگذار

نام سنگ را یاد آر گور تنگ را بالین نهاده سنگ را بیچاره مسکین

آدمی مولا تو مرد عاقلی از مرگ تا کی غافلی چون مرگ داری

باطلی بیچاره مسکین ای شمس تبریزی بگو احوال درد ما بجوی زود

دست از دنیا بشو بیچاره مسکین آدمی ای عزیزان بدانید که حق تع

فرشته آفریده است و بر قبض روح موکل گردانید و نام او را ملك

گرداند قل یتوفکم ملك الموت الذی وکل بکم الذی بکلم

تو چون وصف او چنانست که حضرت محمد مصطفی گفت

مرا در شبی معراج باسمان چهارم بردند شخصی را دیدم با هیبت تمام

در کرسی نشسته ولوحی در پیش گرفته و بر آن نگاه میکند و یکپای او

بکناره آسمان نهاده و پای دیگر بکو نهاده و چهار آسمان را در

میان دو زانو خود نهاده و چهار آسمان درمیان دو زانوی خود

گرفته

کرفته و همه جهان در زیر قدم وی نهاده چنان بود که جهانی در پیش او نهاده

باشد از جبرئیل ع پرسیدم که این کدام فرشته است که برین سهمناک

است و آواز از جانب راست می نگریست جبرئیل ع گفت یا عزرائیل

مگر نمیدانی که این کیست اینقدر فرشته که در آسمان اند همه در آرزو

دیدار مبارک او اند بدانکه این پیغمبر خدا است و خاتم انبیا است عزرائیل

چون این سخن شنید از جای خود برخواست مرا در کنار خود گرفت و عذر

خواست که معذور دار که من در کار خود مشغول بودم و ندانستم یا

رسول الله صلعم پس حضرت فرمود یا عزرائیل تو اینجا نشسته جان بندگان

خدا چگونه در زمین بستانی عزرائیل گفت یا رسول الله این لوح است

که در پیش من است نامهای بندگان خدا در اینجا است نوشته است

من پیوسته در لوح خود می نگرم اجل کسی که بسر آمده باشد از آن لوح

پاک شود بامر الله تعالی میدانم احوال بندگان را پس اگر آن بنده

مؤمن باشد بدست راست من فرشته رحمت اند و بدست

چپ من فرشته عذاب و این فرشته تا در فرمان منند و محکوم

بحکم من کرد آینده است بهشت بدان بنده میکرم و فرشتگان رحمت را
امر میکنم تا ببالین وی روند با ریحان از ریاحین بهشت ببوی برد
آنگاه جان تسلیم کند و چون بندگان بد باشند بد عمل باشند
عاصی باشند در آن وقت فرشتگان عذاب بر وی فرستم با سیمها
و شکنجهای تمام و صورت عجب در آیند و آن بنده را شکنجه رنج کنند آن
بنده بیهوش گردد و هم چنین جان او را بسختی از تن او بستانند
ای عزیزان چون آدمی را بر تخته غسل نهند میت بغسال
بزبان حال میگوید که ای غسال دست آهسته تر در تن من
بمال که حالا از دست ملکوت رنجهای بسیار کشیدم و بیخ همه
مویهای من پر از درد است روایت است از سرور کاینات که
هرگاه بنده در گورش نهند دو فرشته بر سر وی بیایند و نام ایشان
منکر و نکیر باشد و اگر بنده مؤمن باشد ایشان بصورت خوب بیایند
و بتلطف و نرمی گویند ای بنده من ربک و ما کتابک یعنی خدای
تو کیست و دین تو چیست و پیغمبر تو کیست و کتاب تو کدام است و

ان بنده

آن بنده مؤمن گوید خدای من پروردگار منست و دین اسلام
منست رسول پیغمبر منست و کتاب قران منست ندا آید که ای
فرشتگان این بنده مؤمن است میگوید برای وی بستری از بسترهای
بهشت بگسترانید و دری از درهای بهشت بگشائید و جای اورا
بدو نمائید و گور اورا روشن کنید و آن فرشته که در شکم مادر همراه
او بود مونس و غمگسار او باشد تا روز قیامت اما چون بنده
عاصی و کافر را مرگ فرا رسد و در گور نهد منکر و نکیر در آیند
صورتی که از آن سهمناک ترک صورت کس ندیده باشد
و هر یکی عمودی آتشین در دست گرفته باشند که اگر آن عمود بر سر
کوه بزنند از هم بپاشد و فرو ریزد و خاکستر گردد آنگاه از او
پرسند که خدای تو کیست گوید ندانم و گویند که دین تو چیست گوید
که ندانم و گویند چه گوئی اندر حق پیغمبر آخر الزمان گوید که ندانم
آنگاه عمود آتشین بروی زنند و آن بنده فریاد کند و فریاد کنند
و همه اهل دنیا بشنوند و ویرا لعن کنند که اولئك یلعنهم الله

ویلعنهم اللاعنون ندا در رسد که ای فرشتگان ستبری از آتش
دوزخ جهت وی بگسترانید وگور او را تنگ تاریک و سیاه گردانید
و دری از دوزخ بگشائید و او را بدوزخ بدر نمائید و آنگه شخصی بیاید سر
نزدیک او سیاه رو زشت صورت و بدخو گنده دهن آن بنده
گوید که تو کیستی که بدین زشت روسناک جواب گوید که من که آن
کردار توام که در دار دنیا کرده امروز همراه توام همرای مرد هر گز
در دار دنیا عمل خیر عمل صالح نکرده امروز بکار تو آید بیت الا
ای جوانان کرده گناه بتوبه بیارید برحق پناه که حاصل کند توبه
امید را چه مخفی کند ابر خورشید را جوانا ره طاعت امروز گیر
که فردا جوانی نیاید ز پیر من امروز قدر تو نشناختم بدانستم
اکنون که در باختم ای عزیزان اگر خواهید که از آتش دوزخ ایمن
شوید توبه کنید و دل در دار فانی مبندید که او غدارست و در نیمه
شب برخیزید و باد غرور از سر خود بدر کنید و از ترس گناه خود
آب حسرت بدر بارد از دیده ندامت آبی ببارد و آتش پشیمانی

در کار تو

کاکنون بسنه بر فرو ریزید که نامهٔ سیاه عاصیان بهیچ آب پاک نمیشود
مگر باب چشم و دل بر درد ای عزیز دل ازین دنیا بر دارید که فانیست
دهر و فانیست در نزد عقلا اعتبار ندارد چنانکه گفته اند چه بکار دو
بقا نیست دل ازو مبند ای عزیز بکدام قوة و توانائی گناه بر پشت
میکیری و عصای عصیان در مست از خواب غفلت بیدار شوید و از
مستی شراب غرور هشیار شوید پس چون بغفلت بر گذشتی
عمرت برباد ای چه سود کر به باقی و روزی چون نمیدانی چه سود
مال دنیا جمع کردی از برای دیگران هیچ حاصل میندانی جز پشیمانی
چه سود کر تو دانی عمر نوح گنج قارون فی المثل وعدهٔ فردا است
نوبت فانی چه سود کر سلیمان بملک تخت شاهی تا ابد هر تو این
جاه نماند این سلیمانی چه سود کر بسازی قصر قیصر تا نشینی روز
شب آن عمارت زود گردد بویرانی چه سود کر تو لقمان حکیمی
درد را داری دوا ای دوای درد مارا گر ندانی چه سود ای عزیزان
پیغمبران که برگزیده کان عالمند در اندرون در مانده اند آورده اند

که حضرت داود ع شبی از خانه خود بیرون آمد دید که مردی در صحن
سرای او ایستاده است گفت تو کیستی و درین جا چه آمدی و در
دروازهٔ من محکم بسته بود تو از کدام راه آمدی بگیرم ترا آنچه کسی
گفت ای داود من آنم که از پادشاهان نمیترسم و از در بسته بروی
من وا نیست و من رشوه نگیرم و بهر خانه که گذار من افتاد آن
خانه صدای و شیون بر آید داود ع گفت تو ملک الموت نباشی
ملک الموت گفت ای بعمر خدا بدانکه من رسول موکلم داود ع گفت
بدیدن ما آمدی گفت ای داود بدانکه اجل عمرت باخر رسیده است
و خداوند عالم فرموده که قبض روح تو کنم داود ع خواست که پای راست
بردارد قدم صحن سرا نماید ملک الموت گفت یا نبی الله قدم برمدار که
نه چندان مهلت نیست که پای برداری پس همچنان قبض روح
او کرد ای عزیزان حق تعالی حضرت سلیمان ع نبوت و سلطنت
داده بود چنانکه جن و انس و طیر و وحوش همه در فرمان او بودند و رتبهٔ
سلطنت او بحدی بود که دیوان بجهت مطبخ خانه او دیگها ای از

سنگ

سنک تراشیده بودند با آن بزرکی در هر دیکی ده شتر فرو رفتی

و حضرت حق در کلام مجید خبر میدهد وجفان کالجواب

راسیات و هر روز در مطبخ او هزار اژان پر بار شدی و

دیوان از جهت او میدان از نقره ریخته بودند که طول و

عرض او یک فرسنک بودی و تختی از زر در میان او نهاده

و بدست راست او شش هزار کرسی از زر بودی و بدست

چپ او شش هزار فرسنک نقره بود و بران تخت شش هزار

محراب ساخته بودند چون سلیمان بران تخت نشستی اولاد

انبیا بر آن کرسیهای زرین نشستندی و علما بر کرسیهای

سیمین و عباد بنی اسرائیل دران محراب بنماز ایستادندی

و آدمیان و پریان و وحوش و طیور بترتیب کشیدندی و مرغان

در هوا بالای میدان صف زندی و سایه بر سر خلق افکندندی

و باد او را از بامداد بر داشتی از بیت المقدس بفارس بردی که

یکماهه راه است و شب باز آوردی با وجود این همه بزرکی و سلطنت

در وقت مرگ خبردار نبود بجز تسلیم و رضای باری تعالی چاره نیابد
در محراب بطاعت خدا ایستاده بود ناگاه ملک الله الموت در رسید
چون سلیمان ملک الموت را دید بدانست که قبض روح خود آمده
است پس روی نیاز بدرگاه بی نیاز آورد و دعا کرد که الهی مرگ
مرا بر جنیان بپوشان بر دعا بحدف اجابت رسید و ملک
حق تعالی ملک الموت را امر فرمود که هم چنانکه ایستاده است قبض
روح سلیمان کن گویند مدت یکسال قالب سلیمان بی روح بر
عصا تکیه کرده بایستاد گفته اند که سه حکمت بود اول انکه سلیمان
در کار ساختن بیت المقدس بود هنوز تمام نشده بود جنیان
مرد و زن در کار بودند اگر میدانستند که سلیمان مرده است
ایشان کار نمیکردند و بیت المقدس تمام نمی شد دوم انکه
جنیان بدانند که خودشان غیب نمی دانند که لو کانوا یعلمون
الغیب ما لبثوا فی العذاب المهین سیم انکه اهل عالم بدانند
که در وقتیکه اجل فرا رسد مهلت ممکن نیست هر گاه مقدور می

شد

شد بجهت حضرت سلیمان ع میسر شدی که پیغمبر مرسل بود و پادشاه تمام

بود و با وجود این که در کارخانهٔ خدا مشغول بود دست اجل که

نیست درمان او را هر شاه و وزیر جهت فرمان او را شاهی که بحکم مال

کرمان بخورد اکنون تو به بین خورند کرمان او را ای عزیزان

از مرگ غافل مشوید که شاید ناگاه در رسد و ما تهیهٔ اسباب

نکرده باشیم و آخر از مال و ملک دنیا فایده نمی باشد مونس ما

فعل ما باشد که اینجا داشتیم بدرویم آخر بحشر هرچه اینجا کاشتیم عاقبت

گور قیامت جای ما خواهد بود ما این جهان بیوفا را ملک خود پنداشته — نتیجه

روایت است که ابلیس لعین پیش نوح آمده نوح ع گفت آدم را حسد

بردی از بهشت بدر کردی اکنون مرا نصیحت میکنی پس وحی آمد بنوح

که سخن با او بگو ابلیس گفت بترس از آن وقت که مرگ در رسد تو در

حریص باشی در دنیا چه آدم سبب حریصی خود از بهشت بدر آمده ای نوح

بترس از آنکه تو را مرگ در رسد و تو حسد مردم بری سبب حسد

بود که هابیل برادر خود قابیل را کشت ای عزیزان از جمیع راه بهتر از

راه شریعت محمد مصطفی نیست و روز و شب در کار ساختن دنیا مشغول

مشوید اگر روز در کسب حلال جهت نفقهٔ عیال میکند و شب بطاعت

خدا بسر برید شمس تبریزی میگوید نیست دلا برخیز طاعت کن که طاعت

به ز هر کارست سعادت آنکسی دارد که پیش از صبح بیدارست

خروسان در سحر گویند که قم یا ایها الغافل تو مستی این چه میدانی

کسی داند که هشیارست سحرخیزان که بیدارند بشب خفتن نمی یارند

ز راه دین خبر دارند که راه سخت دشوارست جنازه بردارند

درون قبر بگذارند اگر نیکو عمل داری ترا آنجا عمل یارست تو را

آن به که برخیزی ز دیده آب خون ریزی چرا از جهل نگریزی

که دشمن سخت مکارست اگر سلطان تبریزی اگر شمس ار نگریزی

یقین در خاک میریزی چه جای کفن دستارست قال النبی صلعم

ان ارواح المؤمنین یاتون کل لیلة الجمعة من شهر رمضان

الی السماء الدنیا فیقفون بحذاء دورهم و بیوتهم و ینادون

الی اهلهم ثم ینادی کل واحد منهم بصوت حزین باکیا و یقول

یا والدا

یا والداه واهل بیتاه اعلا اعطوا علیها بالصدقة واذکرونا بدعاء بالخیر ولا تنسونا وارحموا غربتنا ذلة حیاتنا وما نحن فیه فانّا قد بقینا فی غمّ طویل وفقر شدید فارجعوا رحمکم الله تعالی ولا تبخلوا انا بالدّعاء والصّدقة لعلّ الله تعالی یرحمنا قبل ان تکونوا فواحسرتاه واندامتاه وقد کنّا قادرین مثل ما انتم قادرین علیه عباد الله اسمعوا واطیعوا ولا تنسونا فانکم ستعلمون غداً فانّ الاموال التی فی ایدیکم کانت فی ایدینا وکنّا لم ننفق فی طاعة الله تعالی صارت هی الان علینا وبالا ینفعها لکم فینادی کلّ واحد منهم من الرجل والنساء الف الف مرّة فیقول اعطونا بدرهم او برغیف او بکسوة فکساکم الله بلباس الجنّة حضرت مهتر بهتر عالم میفرماید که ای مؤمنان وعزیزان بدانید که هر شب جمعه جمعه از ماه رمضان ارواح مؤمنان در آسمان اوّل آیند وهر کدام در برابر خانه ومنزل خود باشند بتضرّع وزاری هرچه تمام تر از آن آواز

کنند و گویند که ای فرزندان ما ای دوستان و خویشان ما بر ما رحم کنید

بصدقه و خیرات و طعام و دعا و تلاوت قران و هرچه توانید

از نیکی در کار خیر از برای ما کنید که ما غریبیم و محتاجیم و ما امید از

طاعت و عبادت مانده ایم بر غریبی ما محتاجی ما رحم کنید و ما را

بچیزی یاد آورید و فراموش مکنید و بدانکه ما اکنون ملک مال خود را

بشما واگذاشتیم و اینکه در طاعت و صدقه خرج نکرده ایم بگذاشتیم

الحال ما را از آن خیر چیزی دیگر نمیرسد چون کسی دیگر بر ایشان چیزی

ندهد نا امید باز میگردند بمنزل خودشان رفته و چون حضرت

این حدیث فرمود بگریست چنانکه از بسیاری گریه چیزی دیگر بر

نتوانست و بعد از زمانی روی مبارک بسوی اصحاب کرد و گفت

ای یاران پیش از آن که دست شما بمال نرسد صدقه کنید و

فکر درویشی قیامت نمائید که درویشی آخرت سخت است و صدقه

و دعا خیرات از برای ایشان یاد نمائید که از عمل باز مانده اند و محتاج شما اند

آورده اند که مرد صالح گفت شب آدینه بمسجد بصره میرفتم گذرم بر

گور

کورستان افتاد چون بمیان کورستان رسیدم ساعتی بنشستم چشم
در خواب شدم دیدم که کورها شکافته شدند و از هر کوری شخصی
بیرون آمد دیدم که از برای هر کسی هدیه طبقی فرود آمد هر کس طبق
خود را گرفته بکور خود فرو رفتند در آخر جوانی را دیدم از قبر بیرون
آمده کهنه پوشیده از برای او هیچ طبقی فرود نیامد جوان نا امید
باز گشت بکور خود رفت گفتم ای جوان این طبقها چون بود که ترا
نبود گفت خیرات است که در دار دنیا زندگان از برای مردگان
خود دادند حق سبحانه ثواب آنرا در شب جمعه ببخشد بر ایشان میرساند
و از برای من هیچ کس چیزی نه دهند لاجرم از برای من هیچ فرود
نیامد گفتم هیچ کس داری گفت یک مادر دارم مادر من شوهر کرده و هرگز
یاد من نمیکند گفتم مادر تو کجاست گفت در فلان محله زن فلان
کس است پیش مادر آن جوان رفتم گفتم چرا جوان خود را یاد نمیارد
پیرزن گفت بیا این زر من بستان از برای او صدقه بده من او را
قبول کردم مرد صالح میگوید آن زر را از برای او صدقه دادم و دیگر شب
آدینه رفتم بدر مسجد بصره رفتم چون بمیان کورستان رسیدم

نشستم تا چشم من در خواب شد دیدم که گورها شکافته شدند و از هر یک
از آسمان فرود آمد ایشان بستاندند جوان را دیدم که جامه سفید
پوشیده طبق را فرا گرفت و روی بسوی آسمان کرد و گفت خدا
از تو خوشنود باد این بگفت و روی بسوی گورستان کرد برفت ای
عزیزان از برای خود چیزی پیش بفرستید که بعد از شما نفرستند
برگ عیشی بگور خویش فرست کس نیارد ز پس تو پیش فرست
وصیت حضرت رسالت پناه بابی ذر غفاری رحمه الله علیه کرده
مرویست که ابی ذر گفت که روزی در اول صباح رفتم بخدمت
حضرت رسالت پناه محمد صلعم در مسجد نشسته بود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر
جانب راست وی نشسته بود گفتم یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد
وصیتی کن مرا وصیتی که نفع بخشد مارا پس آن حضرت قبول نمود
گفت ای اباذر بتحقیق که ترا از مای وصیت میکنم تو را چیزی نگاه
دار که ترا سود دهد در دار دنیا ای اباذر اول بندگی کردن خدای
بهتر است از هر چیز دانستن او است که خدا تعالی اول است پیش از همه
و هیچ چیز نبوده و الله تعالی یکیست که او را دوم نیست و باقیست که او را
و انتها نیست

حی و نیست و باقیست که اورا آخر انتها نیست آفریده آسمان و
زمین هست و آنچه در میان آسمان و زمین هست و حق تعالی لطف کننده
است بر خلق در جمیع چیزها و قدرت دارد بر هر چیزی که ممکن است
و بعد از آن شناختن من که پیغمبر خدایم اعتقاد کردن بجمیع آنچه
من بدان آمده ام اقرار کردن آنکه خدای تعالی اورا فرستاده است بر
جمیع مردمان از جهت بشارت رسانیدن و ترس دادن ایشان
بعذابها و طلب کردن ایشان را بخدا باذن او و منم چراغ نور
دهنده و بعد از آن دوستی اهلبیت منکه خدای تعالی دور کرداینده
است از ایشان چرک و پاک کرده است ایشان را بدان ای اباذر
بتحقیق که خدای تعالی کرداینده است اهلبیت مرا در امت من و مثل
کشتی نوح ع که هر کس سوار شد بدان نجات یافت از طوفان و غرق
و هلاک شدن و هر کس که اعراض دوری نکرد هلاک شد و مثل اهلبیت
خانه حطه است که در بنی اسرائیل بود و هر کس که داخل شد ایمن شد از
بلاها و عذابها ای اذر نگاه دار آنچه وصیت میکنم بتو سعادت

مند باشی در دار دنیا و آخرت ای اباذر غنیمت دان پنج چیز را پیش از پنج چیز

جوانی را پیش از پیری و صحت را پیش از بیماری و مالداری را پیش

از بی چیزی و فراغت را پیش از گرفتاری و زندگی را پیش از مرگ

ای اباذر حذر کن از تقصیر کردن در کار و کار امروز را بفردا

میفکن و طاعت و احسان که امروز باید بکنی بفردا میفکن

که فردا پشیمان گشتی ای اباذر بسیار کسانند که روز را غنیمت نمی

دانند و انتظار فردا میکشند و حال آنکه نمی رسند ای اباذر اگر نظر

کنی باجل و مسافت آن هر آینه ترک امید و غرور را اهل گورستان

میباشی ای اباذر اگر بصباح رسی مکن با خود که امشب این کار میکنم

و اگر در شب باشی مگو که در صباح چنین و چنان میکنم و فرا گیر در

حال صحت آنچه منقضی وقت است از اعمال صالحه پیش از یک بیمار

شوی و اخذ کن در زمان حیاة از افعال پسندیده پیش از موت

زیرا که فردا که معلوم نیست که فردا حال تو چیست سعیدی یا شقی

ای اباذر قدرت نداری که مراجعت کنی بدنیا بعد از مردن

بس باید

پس باید اعمال پیش از مردن بجا آوری و فایده نمیدهد تو را
کسی که اموال و اسباب خود جهت وی گذاشته باشی و عذر تو نمی
خواهد کسی که جمع کرده برای او چیزی که مشغول شده با آن ای اباذر
اگر کسی از تو چیزی سؤال کند و تو ندانی بگو نمیدانم تا نجات یابی
از عذاب خدای تع در روز قیامت ای اباذر مطلع میشوند قومی
از اهل جنت بر احوال قومی از دوزخ در آتش و گویند حالا ما داخل
شدیم در بهشت بواسطه قد ادب کردن و تعلیم کردن شما ایشان را
گویند ما داخل شدیم در دوزخ بواسطه آنکه امر میکردیم مردم را
بچیزهای نیکو و حال آنکه عمل نمیکردیم با آن ای اباذر حق تعالی الله تع
بزرگ تر است از آنکه بندگان در شمار تواند آورد ولیکن میباید
که در صباح و مسا توبه کنند ای اباذر مرگ ناگاه می آید و هر کسی که
زراعت میکند نزدیک است که درو کند از برای هر زراعت
کننده حاصلست مثل آنچیزیکه زراعت کرده هر کس بکسی چیزی رساند
خدای تع نیز با وی رساند و هر کس که نگاه دارد بندهٔ خدا را از

بدی خدای تع او را نگاه میدارد او را از بدی ای اباذر پرهیز کن

که پرهیزکاران قومی اند از بزرگان و فقیهان راه نمایند مردمان را

به بهشت و نشستن در مجلس ایشان موجب زیادتی درجه است در

دنیا و آخرت ای اباذر کسی را که موافق باشد قول او و فعل او

پس فردای قیامت جای او در بهشت است ای اباذر بتحقیق که مردم

محروم میکردند از رزق خود بسبب گناه خود ای اباذر منع کن نفس خود

را از چیزیکه در آن چیز فایده نباشد و سخن مگو در چیزیکه بی معنی

باشد و نگاه دار زبان خود را از بدی هم چنانکه نگاه داری

نفس خود را از تلف ای اباذر بتحقیق که داخل کند خدای تع قومیرا

در جنت عطا میکند بدیشان نعمتهای گوناگون تا آنکه ایشان

بالای قومی باشد در درجه عالی باشند قومی دیگر نگاه کنند

ایشان را بشناسند و گویند پروردگارا این جماعت برادران ما بودند

در دار دنیا باهم بودیم پس بجهة ایشان تفضل یافتی بر ما

پس جواب در رسد هیهات هیهات که ایشان گرسنه

تشنه بودند

تشنه بودند شما سیر بودید ایشان در پا ایستاده بودند شما خفته بودید
ایشان در درد و لت بودند شما در راحت بودید ای اباذر خدای
روشنی چشم در نماز گذاردن محبت در دل من نهاده هم چنانکه
محبت طعام را در دل گرسنه نهاده گرسنه وقتی که طعام خورد سیر
میشود و حال آنکه من سیر نمیشوم از نماز گذاردن ای اباذر مؤمنی نیست
که نماز گذارد مگر نثار کند بر و نیکی آنمقدار که میان او و عرش است
و موکل گردانیده شود ملکی بر و که ندا کند که ای پسر آدم اگر تو میدانستی
که چه فایده دنیوی و اخروی از برای تو هست در نماز گذاردن و با
که مناجات میکنی التفات نمیکردی هر گز چیزی را بغیر از نماز ای اباذر
دنیا زندان مؤمن است و جنت کافر بموجب این حدیث که الدنیا
سجن المؤمن و جنة الکافر و صباح نمیکند مؤمن در دنیا
مگر اندوهگین باشد و همیشه مؤمن در دنیا ملول است تا آنکه مفارقت
کند از دنیا میرسد او را راحت و کرامت ای اباذر در دنیا
نزد باری هیچ چیزی بهتر از حزن و اندوه نیست ای اباذر کسی را

که حاصل شده باشد علمیکه او را گریان سازد بهر آینه سزاوارست از
قبل کسیکه علم حاصل نموده باشد و انتفاع نگیرد از آن پس بدان بجها
بتحقیقکه خدای تعالی وصف کرده علما را بدین نوع که ان الذین اوتوا
العلم اذا یتلی یخرون للاذقان سجدا و یقولون سبحان
ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا و یخرون للاذقان یبکون
و یزیدهم خشوعا ای اباذر کسیکه استطاعت آن ندارد که گریه کند
باید که دل خود را آگاه کند و اندوه دارد خبر میدهم ترا که دلی را که
زنگ گرفته باشد از خدای تعالی دورست ای اباذر اگر کسی را عمل بد
نباید عذاب روز قیامت را ای اباذر بتحقیقکه هر مردی که عمل نیک
کند تکیه اعتماد بران نماید و ارتکاب کند هر گاه نزد خدای تعالی آید برو
خشمناک و غضبناک باشد ای اباذر بنده هست که گناه کند بسبب آن
گناه بهشت برود گفتم یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد چگونه میباید
این گفت حضرت فرمود که هر بندهٔ که گناهی کند آن گناه را همیشه برابر
چشم دارد و فراموش نکند و تائب باشد از آن و گریزان باشد از
آن

ان گناه بسوی خدای تع تا محل که بهشت رود ای اباذر عاقل آنست
که نفس خود را نیکی دارد و کاری که کند نتیجهٔ آن بعد موت بدو رسد
ای اباذر دنیا ملعونست و کسی که دوست میدارد الا کسیکه دنیا طلب
کند خدای تع را و متوجه او بخدا باشد و نیست هیچ چیز دوست تر در نزد
خدای از ایمان آوردن بدو و ترک کردن چیزی را که امر فرموده بدو
ای اباذر حق تع وحی کرده برادر من حضرت عیسی و فرمود که ای عیسی تو
دوست مدار دنیا را که من دوست ندارم او را دوست دار آخرت را
زیرا که خانه رجوع و بازگشت بر وست ای اباذر جبرئیل آمد بسوی من
با خزاین پر از سفید و سیاه گفت ای محمد این خزاین دنیاست و
نمیرسد بتو در مرتبهٔ او و درجهٔ که داری نزد خدای تع بواسطه فایده
دنیا که ازین بگیری بعد از آن گفتم ای جبرئیل مرا حاجت نیست با نها
هر گاه گرسنه میشوم شکر میکنم ای اباذر هرگاه خدای تع خیر بنده خواسته
باشد دانا میکرداند او را بعیبهای خود ای اباذر اگر ببینی تو برادر
برادر زاهد را در دنیا پس متوجه او شو و استماع سخن او کن که او به تحقیق

بحقیقت فایده حکمت میباید پس کفت زاهد در دنیا کیست میان مردم

فرمود کسیکه فراموش نکند قبر را و پوسیدن جسد را و ترک کردن

زیادتی دنیا را و اختیار کردن چیزی را که او باقیست و میل نکند بر چیز

که او فانیست ای اباذر اکر یک زن از زنان اهل بهشت بدنیا ظاهر

شود از آسمان هرآینه شب تاریکی روشن میشود از نور و میاید بوی

خوش آن بجمیع اهل زمین اکر جامه اهل جنت را کشاده و پراکنده

کرده باشند یکروز در دنیا هرآینه بیهوش میشوند هرکه باو نظر کند و

نتواند دیدن در او ای اباذر کسیکه دو رکعت نماز معتدل کند که دل

او متوجه باآن باشد بهتر است از قایم داشتن شبی که دل او غافل باشد

از آن ای اباذر حساب نفس خود امروز آسان تر است از حساب

کردن تو فردای قیامت و مهیا کردن خود را که روز قیامت

دان روزیست که مخفی نیست بر خدای تعالی هیچ چیز ای اباذر حیا کن

بخدای تعالی که نفس تو بید قدرت اوست و در وقتیکه من بقضای

حاجت میروم حیا میکنم دو ملک که با منند که مبادا ایشان ستر عورت

مرا

مرا نیستند چیزیرا که پنهان باید داشت ای اباذر دوست میداری
چیزیرا که بجنت داخل شوی گفت پدر مادرم فدای تو بادبلی یا رسول
الله دوست میدارم حضرت رسول صلعم گفت منقطع شو از خلق امید
وار باش از خدای تعالی از جمیع انچه ترا ضرورت حضرت فرمود که
بلکه فراموش نکن مقبرها را و پوسیده مقبره و دیگر فراموش کن امت
آخرت را و ترک کن زینت دنیا را و اگر تو هم چنان باشی میرسی
بخدای تعالی ای اباذر بحقیقکه پروردگار تو مباهات میکند با ملائکه خود
بفر او لکیکه در محل واقع شود هیچکس انجا نباشد اذان اقامت
بگوید و نماز بگذارد و بگوید پروردگار از برای ملائکه بگوید نظر کنید بر بنده
من که نماز میگذارد و نمی بیند هیچکس او را بغیر من و نازل شوند از
آسمان هفتاد هزار ملک و نماز میگذارند در آنجا و طلب آمرزش
میکنند از برای او تا روز قیامت دویم بمردیکه در شب نماز کردن
قایم شود تنها و سجده کند در سجده بخواب رود و بعد از آن میفرماید
خدای تعالی ملائکه خود را که ای ملائکه نظر کنید چه بنده من که روح او
نزد من است و بدن او سجده است سیم بمردیکه او در غزا باشد و

مردکی
صاحبان او فرار نمایند و او بایستد و جنگ کند تا آنکه کشته شود ای اباذر
بنهد پیشانی خود را بر زمین در بقعه از بقعهای زمین از برای او در
روز قیامت شهادت کند باینکه او بر آن سجده کرده و نماز کرده
و منزلی از منازل که فرود آید در آن منزل قدمی مگر آن منزل دعا
میکند از برای آن قوم اگر در آن قوم که نماز گذارند و دعا نکنند
و اوقات بمناهی و معاصی و لهو و لعب بگذارند لعنت میکند آن
قوم را آن زمین ای اباذر بدانکه زمین گریه میکند از برای مرد مؤمن
که بمیرد و قبر رود چهل صباح ای اباذر اگر بنده در جائی تنها باشد و هیچ
کس در نزد او نباشد وضو سازد و باینکه نماز گوید و قامت کند و
نماز گذارد و امر کند خدای تعالی ملائکه خود را که تا صف بندند در پس سر
او بحیثیتی که دیده نشود و آن ملائکه رکوع بر کوع آن میکند و سجده
میکند و دعا یک آن بنده میکند آمین گویند ای اباذر مرحبا ار کسی
که جوان باشد و ترک کرده باشد از برای رضای خدای تعالی دنیا
و لذت دنیا پس گردانیده جوانی خود را در طلب طاعت و عبادت

حق تعالی

حق تعالی بدهد ثواب هفتاد صدیق باد ای اباذر هم‌نشینی مرد صالح بهتراست
از هم‌نشینی بد و سکوت صالح بهتر است از گفتن بد ای اباذر مصاحبت
مکن با مؤمن و مده طعام خود را مگر بکسیکه متقی باشد و مخور طعام
فاسقان را ای اباذر حذر کن از خدای تعالی از زبان خود و بدگفتن
ای اباذر ترک کن زیادتی کلام ای اباذر بر تو باد تعظیم بزرگ
داشتن پیران و گرامی داشتن عاقل و عادل ای اباذر مباش
تو غیبت کننده مردم و آواز خود را بلند مکن عرض مکن در مساجد
هر چیز باطل و خرید فروش مکن و ترک کن در مسجد سخن بی‌فایده
را پس اگر چنین نکنی ملامت میکنی نفس خود را در قیامت ای اباذر
الله تعالی عطا کند ترا مادامیکه در مسجد نشسته هر نفسی که بذکر خدا
باشی درجه در بهشت ملائکه مینویسند هر نفسی ده نیکی زینت
میشود ده بدی ای اباذر دوسترین مردمان در نزد خدا آن
باشد که باهم دیگر محبت و مودت میورزند آن دوستی از راه
خدا باشد و دیگر آنکه متعلق باشد دلهای ایشان بمساجد

استغفار کند در وقت سحرگاه آنجنان کسانند که وقتی که خواهم
عقوبت و عذاب فرستم جای را یاد کنم ایشان بگردانم عقوبت
و عذاب را از اهل آن محل ای اباذر نشستن در مسجد بیفایده
است مگر جهت قرآن خواندن و نماز گذاردند سؤال از علمای
اباذر آدم میگریزد از رزق خود هم چنانکه میگریزد از مرگ هرآینه
میرسد برزق هم چنانکه میرسد او بمرگ ای اباذر نگاه دار
جانب خدا را که خدا نگاه بدارد جانب ترا در همه حال و بشناسد
خدای خود را در سختی بتحقیقیکه جاری شد قلم در لوح محفوظ بهر
چیزی که باشد تا روز قیامت و اگر جمع خلایق جهد نمایند
که نفع دهند ترا در چیزی که مکتوب و مقدور نشده است از
برای تو و قدرت ندارند بر آن چیز و اگر جهد کنند جمیع خلایق
که مضرت رسانند بچیزیکه تقدیر نکرده اند خدای تعالی آن بر تو قادر
نمیشود بر آن و قدرت ندارد بر آن و اگر توانائی استطاعت
داری از برای رضای خدای تعالی پس رغبت بکن اثرا اگر رغبت

ندارى

نداری پس صبر کن از برای آنکه در صبر نیکوئی بسیار است که نصرت با صبر است
و فرج و شادی با غم است و با هر دشواری آسانیست ای اباذر مردیکه
سخنی بگوید در مجلس از برای آنکه بخنده آورد مردان را پس انداخته
میشود او را در جهنم از میان زمین ای اباذر ویل از برای کسیست که
سخن دروغ گوید از برای مردمان تا آن سخن خنده کنند حضرت فرمود
ویل له ویل له ای اباذر کسیکه سخن راست گوید او نجات مییابد
از بدیها ای اباذر لازم کن بر خود راست گفتن گفتم یا رسول الله چیست
توبه مردیکه دروغ گوید فرمود استغفار و نماز پنجگانه میشوید او را ای اباذر
حذر کن از غیبت کردن مسلمانان زیرا که غیبت سختتر بدتر است از
زنا گفتم یا رسول الله چرا غیبت بدتر است از زنا فرمود از برای آنکه مرد که
زنا کند بعد از آن توبه میکند توبه او را خدا تعالی قبول میفرماید الا
آمرزیده نمیشود تا آنکه بخشد آن غیبت کرده شده او را ای اباذر دشنام
کردن مسلمانان فسق است مقاتله کردن با مسلمانان کفر است و
خوردن گوشت معصیت است یعنی غیبت کردن برابر مؤمن ای اباذر

داخل نمیشود در جنت قناطا گفتم قناط کیست فرمود سخن چین ای
اباذر باید در مجلس با امانت باشی یعنی آنچه در مجلس واقع میشود از
مساوی اسرار اظهار بر کسی نکنی سر برادر مؤمن چنان است که خیانت
کرده باشی پس اجتناب کن از مجلس لهو و لعب حذر کن از در شدن
بخشم از برای برادر مؤمن زیرا که عمل نیک را قبول نمیکند خدای تع
ای اباذر کسیکه بمیرد در دل بمقدار یک مثقال تکبر باشد نمی یابد او بوی
بهشت مگر اینکه توبه کند قبل از موت ای اباذر بیشتر کسیکه داخل
میشود باتش دوزخ متکبر اند یا رسول الله آیا کسی نجات یابد از کبر
گفت بلی کسیکه بپوشد و بر و بدر از کوش سوار باشد و شیر بدوشد
با مسکینان نشیند ای اباذر کسیکه دو پیراهن داشته باشد یکی را برهنه بد
بپوشاند فردا قیامت در جنت النعیم حلهای بهشت باو بپوشانند
خدای تع گفتم کدام مؤمن اکمل است نزد خدای تع گفت خلق مرد
نیکو باشد گفتم کدام شب بهتر است از روی ثواب فرمود در شدن از
بدی کردن خلق گفتم کدام صدقه بهتر است بفقیر دهی گفت چیزی بفقیر

دهی حصار

بفقر چیزی خفیانه دهی ای اباذر خنده کن از بسیار خنده کردند زیرا که
بمیراند دل را ببرد نور دل را اباذر نظر کن بکسی که از تو است نظر مکن
از غیر ای اباذر تو عیب مکن نعمت خدای را که بتو داده است
شکر باید کردن ای اباذر رحم کن بر خویشان خود دوری مکن ایشان را
اگر ایشان از تو منقطع شوند و دوست دار ایشان را با مسکینان
بسیار هم نشین کن مسکینان را بعد از آن دست مبارک بر سینه
من نهاده گفت ای اباذر نیست عقل مثل تدبیر و نیست منع کردن
خود را از چیزهای بد و نیست حسبی خلق والسلام بسم الله الرحمن الرحیم
عم یتسائلون عن النبا العظیم الذی هم فیه مختلفون در خبر
آمده که کفار مکه با همدیگر خلاف کردند گفتند قیامت نمیشود در
ساعت جبرئیل در رسید و این سوره نازل شد برای محمد مصطفی صلعم
و این سوره خطاب است بر حضرت رسالت پناه و این سوره آنست که
یا محمد این کافران چه چیز پرسند داشتن صفت خدا است عن
النبأ العظیم یعنی خبر آن روز قیامت الذی هم فیه مختلفون

یعنی آنچنان چیزی که کافران خلاف کردند کلا سیعلمون ثم کلا سیعلمون
یعنی حقا که زود باشد که بدانید در آن ساعت که علم الیقین و عین
یقین میشود دریای حسرت و ندامت بر شما بکشایند در آن ساعت
پشیمانی سود ندارد شما را حقیقت روز قیامت آنوقت معلوم
میشود که ببیند گناه کاران با تن برهنه و لب تشنه در کرد اکرد
شان عذاب کوناکون و جمیع مخلوقات و گناهکاران در گناه خود
در غم باشند و اندوه ندامت باشند در خبرست که در تن آدمی سیصد
شصت شش رکعت و چهار صد و چهل پاره استخوان دارد
بهر رکی و استخوانی که در بدن آدمیست هزار درد عظیم پدید آید
که اگر از آن درد یکی را بهزار پاره کنند و از آن یکپاره بر جملهٔ
جانوران افکنند همه جانوران هلاک شوند و در خبرست
مشاهده روز جمعه میشود و از آن روز جملهٔ جانوران خواب نمیکنند
از ترس آنکه فردا قیامت شود با وجودیکه آن ما را حاجت نیست
الم نجعل الارض مهادا آیا نه ما زمین را فرش و کسترده قرار
کاه شما

کاه شما بود رزمین را گهواره ساختیم و روزی شمارا در زمین کردیم تا بخارید
و بخورید والجبال اوتادا ای کافران اقرار کنید بروز قیامت من که
خداوندم که کوهها را بیافریدم و دور گرد عالم درکشیدم که تا زمین برجای
خود قرار گیرد و در خبر است که خدای تعالی چون زمین را بیافریدم آنچنان
کشتی در سر آب میگردد و قرار نداشت فرشتگان در لوح نوشته دیدند
که خدای تعالی آدم را بیافرید و مکان او در زمین سازد و چون چنین
دیدند متحیر شدند و گفتند خداوندا فرزند آدم در پشت زمین چگونه
زندگانی کند خدای تعالی قدرت خود را باز نمود و گفت والجبال
اوتادا یعنی من قادرم که کوهها بیافریدم و گرداگرد عالم درکشیدم تا
فرزند آدم بفراغت زندگانی کنند در پشت زمین وخلقناکم
ازواجا و مردان را بیافریدم و جفت زنان گردانیدم و شریعت را
برای شما قرار دادم وجعلنا نومکم سباتا و خواب را بیافریدم تا
تنهای شما راحت یابد وجعلنا اللیل لباسا و شب را بیافریدم
پرده های شما گردانیدم تا وقتی که شما کناه کنید من دانم و

داخل میشود در جنت قناطا گفتم قناطا کیست فرمود سخن چین ای
اباذر باید در مجلس بامانت باشی یعنی آنچه در مجلس واقع میشود از
مساوی اسرار اظهار بر کسی نکنی سرّ برادر مؤمن چنان است که خیانت
کرده باشی پس اجتناب کن از مجلس لهو لعب حذر کن در شدن
بخشم از برای برادر مؤمن زیرا که عمل نیک را قبول نمیکند خدای تعالی
ای اباذر کسیکه بمیرد در دل بمقدار یکمثقال تکبّر باشد نمی یابد او بوی
بهشت مگر اینکه توبه کند قبل از موت ای اباذر بیشتر کسیکه داخل
میشود باتش دوزخ متکبرانند یا رسول الله آیا کسی نجات یابد از کبر
گفت بلی کسیکه بپوشد و برود بدر از گوش سوار باشد و شیر بدوشد
با مسکینان نشیند ای اباذر کسیکه دو پیراهن داشته باشد یکی را بر هنه بدهد
بپوشند فردا قیامت در جنت النعیم حلّهای بهشت باو بپوشانند
خدای مرا گفتم کدام مؤمن اکمل است نزد خدای تعالی گفت خلق مرد
نیکو باشد گفتم کدام شب بهتر است از روی ثواب فرمود دور شدن از
بدی کردن خلق گفتم کدام صدقه بهتر است بفقیر دهی گفت چیزی بفقیر

دهی حال

بفقر چیزی خفیانه دهی ای اباذر خنده کن از بسیار خنده کردند زیراکه
بمیراند دل را ببرد نور دل را اباذر نظر کن بکسی که از تو پست نظر مکن
از بخیر ای اباذر بو عیب مکن نعمت خدای تع را که بتو داده است
شکر باید کردن ای اباذر رحم کن بر خویشان خود دوری مکن ایشان را
اگر ایشان از تو منقطع شوند و دوست دار ایشان را با مسکینان
بسیار هم نشینی کن مسکینان را بعد از آن دست مبارک بر سینه
من نهاده گفت ای اباذر نیست عقل مثل تدبیر و نیست منع کردن
خود را از چیزهای بد و نیست حسبی خلق والسلام بسم الله الرحمن الرحیم
عم یتسائلون عن النبا العظیم الذی هم فیه مختلفون در خبر
آمده که کفار مکه با همدیگر خلاف کردند گفتند قیامت نمیشود در
ساعت جبرئیل در رسید و این سوره نازل شد برای محمد مصطفی صلعم
و این سوره خطاب است بر حضرت رسالت پناه و این سوره آنست که
یا محمد این کافران چه چیز پرسند دانستن گفت خدا تع عن
النباء العظیم یعنی خبران آن روز قیامت الذی هم فیه مختلفون

یعنی آنچنان چیزی که کافران خلاف کردند کلا سیعلمون ثم کلا سیعلمون
یعنی حقاً که زود باشد که بدانید در آن ساعت که علم الیقین و عین
یقین میشود دریای حسرت و ندامت بر شما بکشایند در آن ساعت
پشیمانی سود ندارد شما را حقیقت روز قیامت آن وقت معلوم
میشود که به بینید گناه کاران باتن برهنه و لب تشنه در گرد اگرد
شان عذاب گوناگون و جمیع مخلوقات و گناه کاران در گناه خود
در غم باشند و اندوه ندامت باشند در خبرست که در تن آدمی سیصد و
شصت شش رگست و چهار صد و چهل پاره استخوان دارد و
بهر رگی و استخوانی که در بدن آدمیست هزار درد عظیم پدید آید
که اگر از آن دردی یکی را بهزار پاره کنند و از آن یکپاره بر جملهٔ
جانوران افکنند همه جانوران هلاک شوند و در خبرست
مشهور جمع میشود و از آن روز جملهٔ جانوران خواب نمیکنند
از ترس آنکه فردا قیامت شود با وجودیکه آن بار را خطابست
الم نجعل الارض مهادا آیا نه کردیم زمین را فرش و گسترده قرار
گاه شما

کاه شما بود زمین را گهواره ساختیم و روزی شما را در زمین کردیم تا بخارید

و بخورید والجبال اوتادا ای کافران اقرار کنید بروز قیامت من که

خداوندم که کوهها را بیافریدم و در گرد عالم در کشیدم که تا زمین بر جای

خود قرار گیرد و در خبرست که خدای تعا چون زمین را بیافریدم احم چنان

کشتی در سر آب میگردد و قرار نداشت فرشتگان در لوح نوشته دیدند

که خدای تعا آدم را بیافرید و مکان او در زمین سازد و چون چنین

دیدند متحیر شدند و گفتند خداوندا فرزند آدم در پشت زمین چگونه

زندگانی کنند خدای تعا قدرت خود را باز نمود و گفت والجبال

اوتادا یعنی من قادرم که کوهها بیافریدم و گرداگرد عالم در کشیدم تا

فرزند آدم بفراغت زندگانی کنند در پشت زمین و خلقناکم

ازواجا و مردان را بیافریدم و جفت زنان گردانیدم و شریعت را

برای شما قرار دادم وجعلنا نومکم سباتا و خواب را بیافریدم تا

تنهای شما راحت یابد وجعلنا اللیل لباسا و شب را بیافریدم

پردهای شما گردانیدم تا وقتی که شما گناه کنید من دانم و

شما اندایند هر گاه که توبه کنید شما را رحم کنم وجعلنا اللیل والنهار معاشا
و روز را بیافریدم و روشنائی در وی نهادم تا روز را شناسی کسب حلال
کنید وان مشقت که میرسید بر شما ثواب دهم وبنینا فوقکم
سبعا شدادا من ان قادرم که آسمان را بیافریدم و بر بالای
سما برداشتم چنانکه هیچ ستون احتیاج نیست در خبرست که محمد مصطفی
پرسیدند که آسمان چند طبقه است از آسمان تا آسمان دیگر
چند ساله است در میان آسمانها چه چیز است سید کائنات فرمود
که آسمان هفت طبقه است و از آسمان تا آسمان دیگر پانصد سال
راه است و در میان آسمانها فرشتگان میباشند که اگر از آسمان
سوزن بیفتد با آسمان زیر فرود آید ان فرشتگان روز و شب
بطاعت الهی مشغول باشند و یک ساعت تهاون و تقصیری نکنند
در خبرست که خدای تعالی چون زمین را بیافرید زمین همچون کشتی
میگردید خدای تعالی فرشته بیافرید و اورا فرمان داد تا زمین را
بر کتف و بدست گیرد و نگاه دارد چون فرشته در آب شد خدای تعالی
کاو را

گاو را بیافرید که او را چهل هزار سر است بعدد هر سری چهل هزار شاخ است و آن
سنگ را بر پشت گاو نهاد و چون گاو نیز در آب بود خدای تعالی ماهی بیافرید
که نام او بلهون است و لقب آن ماهی حوت است و هفت طبقه زمین را
بر پشت آن ماهی نهاد و آن ماهی در آب است و از بندگی خدای تعالی اندک
تهاون نمیکند هر که غافل است باید که احوال ماهی عبرت گیرد و بداند
که این بار بر پشت او نهاده است و فرمان خدای تعالی بجا آورد و آن بندگی
جناب باری تعالی تهاون نمیکند تا روز قیامت چگونه خواهد بود و جا
جعلنا سراجا وهاجا یعنی آن خداوندم که بیافریدم آفتاب و ماه را آن
آفتاب را شمع روز قرار دادم و ماه را چراغ شب گردانیدم و درین
چیزها قدرت خود نمودم تا هر که بیند عبرت گیرد و بداند که این صنع
صانعیست که او را مثل مانند نیست و شریک ندارد و پیوند نیست او را
بدلیل آنکه لیس کمثله شیء وهو السمیع العلیم و انزلنا من المعصرات
ماء ثجاجا یعنی من آن قادرم که ابر پدید آورم در هوا و او را فرمان دادم
بر زمین بیارد و بر هر قطره باران را یک فرشته همراه میکنم تا او را بر زمین

بگذارد و فرشتگان دیگر از زمین بالا نمیروند بلکه تا روز قیامت بر زمین
ایستاده باشند از برای امتان حضرت محمد عزت مغفرت و رحمت
میطلبند لیکن پدید آوردم از آن سبب که در دنیا هزار گونه نباتها
و درختها پدید آوردم و باغها را پر درخت کردانیدم و هر میوه ساختم
و در این چیزها قدرت نمودم تا هر که قدرت مرا بیند عبرت گیرد و بداند
که این صنع صانعی است که بیشك ما شده است و جنات الفافا بگوای محمد
آنکس را که منکرند بروز قیامت من القادرم که چندین هزار قدرت
آفریدم و چندین هزار عرب و عجم پدید آوردم و بر قادرم که مردگان را
حشر کنم و مؤمنان را و مسلمانان را در بهشت بفرستم و بهشت را بجور
ایشان بکنم و حوریان را جفت قرین ایشان کرداهم و از مایده ایشان را
مهمان کنم و کافران را و گناه کاران را بدوزخ بفرستم و طعام ایشان را
غسلین کنم و کافران را بدوزخ فرستم و لباس ایشان قطران از
رحمت خود نا امید کرداهم یوم ینفخ فی الصور فتأتون افواجا
رسول فرمود که چون روز قیامت باشد اسرافیل صور بدمد و بفرمان

صدای

خدای تعالی آواز صور او در افتد خلقان همه زنده شوند و سر از گور بر دارند
روایت که عبد الله عباس گوید که گوری باشد که هفتاد کس بر خیزد و بلکه
زیاده و بعضی سفید و بعضی سیاه پارسی و حبشی و عراقی و ترک و هندی
و مرد و زن و بزرگ و کوچک با هم دیگر آمیخته باشند همه را زنده کرداند
و برانگیزاند چنانکه یکباری سوی از تن پیش دیگر شده باشد ای
عزیزان بدانید که روز قیامت روزی باشد با حسرت و ندامت و
روزی باشد با عظمت و هیبت جمله زن و مرد برهنه باشند بجامه
در خبر است که فاطمه چون این خبر بشنید بگریست و گفت یا پدر
بزرگوار جان من فدای تو باد چگونه است که زنان را شرم نباشد
از مردان رسول ص گفت هیبت روز قیامت زن نداند که زن است
و مرد نداند که مرد است از شرم گناهان خود و از خشم خدای تعالی و از
خشم خدای تعالی و از بیم دوزخ و از هول قیامت هر کسی بکار خود درمانده
باشد و فرزند آدم هر کسی از فعل خود گرفتار باشد و ندانند
که خدای تعالی عدل کند یا فضل کند و تحت السما فکانت ابوابا

وان روز آسمانها را ازیکدیگر بشکافند و آفتاب و ماهتاب سیاه
شوند و ستارگان همه فرو ریزد و سیرت الجبال فکانت سرابا
ایزد تعالی میفرماید کوهها بدین عظمت بر دارم و بر هوا افکنم [illegible]
پاره پاره میگردد با وجود آن فرزند آدم با چندین گناه از هیچ طاعت
درست نمیکند و در خواب غفلت است و بیدار نمی شود و ویرا برانگیزد
در قیامت خلق را بینی همه حیران شده جانها بر لب نهاده دیدها
گریان شده آسمان افتاده از هول فزع اندر زمین کوهها چون
پشم گشته در هوا پران شده ماه گشته تیره خورشید نورانی سیاه
وین ستاره یک بیک از آسمان ریزان شده کافران مومنان
ایستاده اندر یک زمین دستها زیر بغل جانها همه عریان شده
عاصیان را روی سیاه مومنان وجه ماه این بسوی عدن وان
وان سوی نیران شده بانگ گیر از گیر باشد از قفا بکشند اندر
پیش ایشان در زخی غران شده این چه آسان است و سهل آه
الحذر گوید از تو بیزارم تو اوی بر سرت عصیان شده آن جهنم

کانت

کانت مهادا ای بیچاره بیدار باش و بر حذر باش که خدای ع
خبری دهد از آتش دوزخ و بترس از آن چون روز قیامت باشد الله تعا
بفرماید فرشتگان را که بر دوزخ موکلند دوزخ را در دشت قیامت
برند در خبر است که دوزخ را چهل هزار پایه است و بلندی هر پایه چندان
است که از زمین تا آسمان و هر پایه را هفتاد هزار حلقه بود و هر حلقه
هفتاد هزار ملائکه در آویخته بود و دوزخ را هفتاد هزار دهن است و هر
دهن زبانی بود در دوزخ را بدین هیبت در عرصات قیامت آورند چون
عاصیان را بیند بانگ بر دارد و نعره زند و گوید بمن آرید عاصیان را
و گناه کاران را تا داد حق تعالی از گناه کاران بستانم عاصیان چون
چون هیبت دوزخ را ببینند فزع بر ایشان افتد و زاری پدید آید
و اثر و حسرت و ندامت باشد و هر کس وا نفسی وا نفسی خداوندا
گویند هیچ کس را نمی خواهیم مر ما رحمت کن پیغمبر ما محمد مصطفی گوید وا امتی
وا امتی من النار بار خدایا بر امتان من رحمت کن و بر ما هر چه
خواهی بکن فاطمه گفت یا رسول الله دوزخ چند طبقه است و هر طبقه

نام چیست وکدام طبقه عذاب کمترست رسول ص فرمود دوزخ
هفت طبقه است اول جهنم دوم لظی سیم سعیر چهارم سقر پنجم حطمه
ششم جحیم هفتم هاویه رسول ص گفت در جهنم هفتاد هزار کوه باشد
از آتش وهر کوه هفتاد هزار وادی ودر هر وادی هفتاد هزار
کوشک از آتش در هر کوشکی هزار کنج بود از آتش ودر هر کنجی هفتاد
هزار چاه بود از آتش ودر هر چاهی هفتاد هزار صندوق وهر صندوق
هزار گونه عذاب بود که یکی بیکی نماند رسول گفت که اگر از آن
عذاب دوزخ چندانکه مثقال ذره در دنیا بود همه ازیکدیگر بیست
آن عذاب هیچ کس زنده نماند همه عالم بیهوش شوند بیچاره فرزند
آدم خاصه آنکسی که گناه کرده باشند وفعل ایشان للطاغین مابا
ایزد تعالی میگوید که دوزخ آفریدم ووعده کردم که عاصیان ومفسدان
وظالمان را خاصه آنکسی که از گفتن لا اله الا الله محمد رسول الله
علیا ولی الله آمده باشد بیچاره آنکسی که از طاعت بر گردیده باشند
وبمعصیت مشغول شده از ایمان بر گردیده باشند ووعده حق را خلاف
دانند

دانند لا یبقی فیها احقابا ای بندگان بترسید و بفریاد میکند که ایزد
عم وعدهٔ خویش را خلاف نکند عاصیان را بدوزخ فرستد و فریاد بر
خواستن گیرند و از این گناه خود پشیمان شوند و پشیمانی سود ندارد
در خبرست که دوزخیان هشتاد هزار سال فریاد میکنند کسی بفریاد ایشان
نرسد و عذاب ایشان کم نشود و زیاده میشود پس از بالا ندا آید که
لا یذوقون فیها بردا و لا شرابا گوید ای عاصیان نا امید
گردید از رحمت خدا شما را ازین راحت نخواهد شد مگر زمهریر در
دوزخ و شراب نمی خورید مگر حمیم شراب است که اگر قطرهٔ از آن شراب
بدنیا افتد خلایق همه بجان شوند بیچاره کسیکه خود را از معصیت
گناه باز ندارد و آن عذاب دوزخ هیچ نترسد الا حمیما و غساقا
جزاء وفاقا ای بندگان از عذاب آخرت بترسید و بگناه
معصیت دلیر مباشید و کلام حق بشنوید که میگوید که عذاب دوزخ مکافات
مکافات کردار شماست که در آن روز قیامت روز حسرت و
ندامت است انهم کانوا لا یرجون حسابا پدر لیکه ایشان بودن

که نمیترسید از حساب آخرت باز امیدوار بنودن بثواب آن سرا

ذکره بوا یا ایها الناس گوید اما ای بندگان خدا بدانید که کمتر آب بر شما

حجتست و رسول خدا بر شما مؤکند و بر شما گواهند و بر شما حاضرند

و شما بر جهل زنده کانی میکنید و کتاب خدا را فرمان نمیبرید و انرا

بدروغ میدارید و از عذاب دوزخ نمی ترسید و کل شیء احصیناه

کتابا ای بندگان خدای تعالی عالم الاسرارست بر بندگان از گفتار و

کردار ولیکن از برای حجت خلق ملائکه را بر شما مؤکل کردانیده

و هرچه شما میکنید از طاعت و معصیت بنویسند و خدای تعالی نعمتها

بشما دادهست و شما معصیت بکار میبرید و فرشتگان بر شما بنویسند

تا روز قیامت بر شما حجت باشد ای بندگان خدای تعالی از گناه

برگردید و بطاعت جهد کنید و بدرگاه حق تعالی گردید انکس که طاعت

ندارد مقامش در دوزخ باشد فذوقوا فلن نزیدکم الا عذابا

زیاده بر شما الا که هر عذاب هر انکس که توبه ناکرده بمیرد و از درگاه

حق رمیده باشد بعد از و طاعت بندگی گریخته بود و دوزخ پشیمان

کرده

گردد و فریاد رسی نخواهد بود ندارد آنکه ندا آید که ذوقوا فلن نزیدکم
الا عذابا ای دوزخیان از عذاب دوزخ بچشید که شمارا امروز
عذاب زیاده خواهد بود پس فرزند آدم از علم میگریزد و بجهل آمیزد و
از عذاب دوزخ نمی اندیشد ان للمتقین مفازا ایزد تعالی میگوید که
متقیان از عذاب دوزخ و از هول قیامت ایمن باشند و پرهیز
کاران خاص خدای تعالی بدنیا و آخرت حدایق و اعنابا پرهیزکاران
در میان بوستانها و ریحانها میباشند و رسول ع گفت که مرا در مملکت و
پادشاهی هزار کوشک از مروارید سفید باشد و در هر کوشکی هزار سرا
و هر سرای هزار خانه بود و در هر خانه تخت بالای هر فرشی حوری
نشسته باشد که ایزد تعالی اورا بقدرت خویش نگاه داشته و بر گرد
کوشکها بوستانها پر نعمت بهشت باشد و هر بوستان چندان
باشد که از مشرق تا مغرب رسول ع گفت اگر مؤمن را در بهشت مراد
باشد که اهل بیت مهمان کنند تواند هیچ رنج نرسد بقدرت
جبار عالم و کواعب اترابا اندر بهشت کنیزکان باشند هم یکدیگر

یک صورت و بر یک بالا باشند رسول م گفت نیکوی ایشان را کس
نداند اگر از ان کنیزکان یکی در روی زمین در دنیا آورند روی ایشان
غلبه کنند بر روی آفتاب و ماهتاب تابان کردد و اگر کسی از ایشان
آب دهن در دنیا اندازند تمام پر از مشک عنبر کردد و مجموع عالم تمام
خوشبو کردند و هر یکی را هفت گیسوی بود از مشک و عنبر که یکتار موی
ان کنیزکان بهتر بود از دنیا با فیها چنانکه این بنده از متقیان باشد
جای او بهشت و ان حوریان مال او باشد و حور العین جفت وی
بود و در همسایگی پیغمبران بود و روی او مانند آفتاب و ماهتاب منوّر
باشد و مقامش در دار القرار بود و نشستن او با انبیا و اولیا باشد
و کاسها قدحها ایزد تعالی از شراب بهشت خبر میدهد و میگوید که بنده
با بر خوان کرامت نشسته باشد و کاسهای مروارید و زبرجد بر
خوان ایشان نهاده باشد و در کاسهای چندین هزار گونه طعام
باشد که رنگ و طعم هیچ کدام بر یکدیگر نماند و قدحهای پر آب
بسو شنده که اگر ذره قطره از ان آب در دنیا افتد بلاها و محنتها

وسختها

وسخنها ونیکی از دنیا بیرون رود بقدرت خدای تع لا یسمعون فیها
لغوا ولا کذابا اندر بهشت عیب و تعب و دروغ و بهتان و
حسد نبود و پیری و درویشی نباشد و رنج و شدت و عنا نباشد
و زندگانی و نعمت باشد بیزوال و بقا باشد بی فنا و لذتی باشد
بی عنا جزاء من ربک عطاء حسابا ان بهشت این نعمتها
جزای بندگان است که کردارهای نیک کرده باشد ای بندگان
خدا تع جهد کنید بطاعت و پرهیز کنید از معصیت و عبرت گیرید
از گناهان و توبه کنید از روزگار گذشته حسرت خورید و عمر خویش را
ضایع نکنید و با نفس خویش پشیمانی کنید و اگر کردار بست دارید
جزای نیک بیشتر یابید مرحبا کسیکه کار او طاعت باشد رب
السموات والارض وما بینهما الرحمن و خداوند عالم و زمینها وانچه
درمیان ایشان است بیافریدم و بپروراندم و چون گناه کنید
بپوشد و چون توبه کنید عفو کند و بیامرزد و چون طاعت کنید
قبول کند و چون دعا کنید اجابت کند و چون او را بخوانید لبیک

گوید وچون بدرگاه او رویه بیامرزد وچون بادشه کنید بادشان کند

لا یملکون منه خطابا وکسی را در ملک او فرمان نیست در روز

قیامت هیچ کس را زهرهٔ ان نباشد که سخن گوید یوم یقوم الروح

والملائکه صفا روز قیامت فرشته که نام او روح ست بیاید در مقابل

ایشان باشند وادمیان وپریان همه یکصف باشند وهیچ لا یتکلمون

من اذن له الرحمن وقال صوابا وهمه خلایق سر در پیش افکنده

باشند وهیچ کس را زهرهٔ نباشد که سخن گوید وهمه مدهوش باشند

واز گفتار فرو مانده از هیبت وسیاست روز قیامت واز بیم

خداوند واز شرم گناهان زهرهٔ ندارند که سخن توانند گفتن ذلک

الیوم الحق ان روز روز عذاب ست وان روز روز فضل محابا

نباشد وکسی بفریاد کسی نرسد وهر کسی از گفتار وکردار خود مشغول شوند

وهمه تنها اشکار شوند کسانیکه از خویش وپیوند باز مانده باشند و

بیچاره باشند ای بندگان خدا هشیار باشید وبطاعت بعبادت

کوشید واز گناه توبه کنید واز توشه سفر قیامت زادی بر دارید

که منزل

منزل بحث در بهشت است و راهی بحث مخاطره است در خبر است قیامت

منبری از نور در زیر عرش نهد پس پیغمبر در آنجا نشیند و خطبه

بخواند جمله فرشتگان و پیغمبران و آدمیان و پریان ایستاده باشند

هر آنکس که دیدار پیغمبر ببیند شفا یابد انا انذرناکم عذابا

قریبا ایزد تعالی عاصیان را میترساند از عذاب دوزخ و ایشان را

بتوبه میخواند هر گناه که کرده باشند بتوبه بمیرند و از عذاب برهند

یوم ینظر المرء ما قدمت یداه ویقول الکافر یا لیتنی

گفت تعالی روز یکه آدمی هر آنچه در پیش فرستاده باشند باز

یابد داده های خود را از خیر و شر و کافران گویند که ای کاشکی ما

خاک گشتمی در خبر است که روز قیامت ایزد تعالی همه خلق را زنده

گرداند آدمی و پری را و جن و وحوش را و طیور را و سباع و چرنده

و پرنده را بقدرت خود بفرماید که از یکدیگر قصاص باز ستانند

و اگر یکی از کسی جبر کرده باشد باز ستاند بفرمان خدای تعالی

آنکه باد در آید گرد آلود تاریک پدید آید خلایق همه عالم در تاریکی

بروند و فرشتگان و پریان و آدمیان باز مانده باشند آن ساعت
کافران را بسوی دوزخ برند چون ایشان را بدوزخ برند بگویند
یالیتنی کنت ترابا کاشکی با خاک گشتی تا از عذاب چنین
برستمی ای عزیزان امروز هوشیار باشید و کمر خدمت بر میان
بندید و کار خویش را آراسته کرد اید که سفر دور دراز در پیش است
که ناگهان نوبت برسد اورده اند که پادشاهی بود وزیری داشت
که مدت مدید در خدمت پادشاه بود با عقل و تدبیر دانائی بی نظیر
بود از خدمت پادشاه دوری کرده و خود را بگوشهٔ مسجد برده
پیوسته در بندگی حق صرف برده چند مدتی گذشته بود که پادشاه را
گذار ملاقات وزیر اتفاق افتاد پادشاه گفت ای وزیر از من
چه بدی دیدی که از من دوری کردی وزیر گفت پنج خصلت از تو
دیدم بسبب آن پنج چیز دوری کردم اول آنکه تو نشسته بودی من
ایستاده مرا نگفتی بنشین تا از من آسان شود اکنون من پادشاهی را
خدمت میکنم در پنج وقت نماز مرا میگوید بنشین تا از تو آسان شود

خدا وندر

دویم آنکه تو طعام بخوردیدی مرا نمی دادیدی اکنون در خدمت خدا

مشغولم که او طعام نخورد و مرا طعام میدهد که وهو یطعم ولا یطعم

سیم آنکه تو خواب میکردی من بیدار بودم و محافظت تو میکردم

اکنون در خدمت کذاری پادشاهی مشغولم که من خواب میکنم مرا

محافظت میکند و خود خواب نمیکند که لا تأخذه سنة ولا نوم

چهارم آنکه من پیوسته از تو میترسیدم که مبادا غلطی بکنم تو مرا بکشی قادر

باشی حال خدمت پادشاهی میکنم که او را اگر کسی تو را بکشد من بر

پادشاه باشم اکنون در خدمت پادشاهی مشغولم که او را مرک نیست

وهو الذی لا یموت پنجم آنکه پیوسته از تو میترسیدم که اگر گناهی

بکنم تو مرا بکشی اکنون در خدمت پادشاهی کنم که اگر گناه کنم توبه بکنم

توبه مرا قبول کند پیام زد که ان الله یغفر الذنوب جمیعاً

از حضرت رسالت پناه منقولست که ده چیز مفلسی میاورد اول

برهنه شاشیدن دویم جنب طعام خوردن سیم موی ظهار بقراض

بریدن چهارم بعد از طعام دست ناشستن پنجم پوست سیر پیاز

سوختن ششم بر آستان در نشستن هفتم شب در خانه جاروب کردن
هشتم دست را بجامه پاک کردن نهم دیگ را در شب ناشستن و آب را سر
ناپوشیدن و خانهٔ عنکبوت را در خانه نهادن و نماز را سبک داشتن
فصل در بیان عروس و نزدیکی زن و مانند آن پیغمبر فرمود که یا علی
چون مرد عروس بخانه آورد موزه از پای او بیرون آورد و پای
او را بشوید و آب در خانه بریزد که حق سبحانه و تعالی هفتاد هزار نوع فقر
از خانهٔ تو بیرون برد و هفتاد هزار نوع برکت در آورد و هزار نوع
رحمت بعروس پرواز کند عروس تا این خانه باشد از جذام و
برص ایمن باشد و عروس را منع کنی از خوردن سیر و پیاز
و شیر و گشنیز و سیب تا هفت روز پس حضرت امیرالمؤمنین فرمود
که یا رسول الله چرا منع کنم از اینها فرمود که بجهت آنکه رحم او سرد میشود
و فرزند نمیشود بدرستیکه حصیر کهنه در گوشهٔ خانه افتاده باشد بهتر از
آنکه زن فرزند نیارد فرمود یا علی جماع مکن و نزدیکی زن مرد
در اول ماه و در میان ماه و در آخر یا علی جماع مکن پیش از پیشین که

فرزند او

فرزند احول میشود شیطان با احوال آن شرکت میکند یا علی سخن مگو در
وقت جماع که فرزندی که پیدا شود گنگ شود باید نظر نکند مرد
در فرج زن که باعث کوری فرزند میشود یا علی جماع مکن با زن بس
شهوتی که برانگیخته باشد بزن دیگر یا علی جماع کن با تو خرقهٔ باشد
با زن خرقهٔ دیگر که هرگاه هر دو یک خرقه داشته باشند موجب
عداوت و دشمنی زن و شوهر میشود و تفرقه میانه شان افتد و
بطلاق انجامد یا علی جماع ایستاده که فعل خران است و چون فرزند
پیدا شود در جامهٔ خواب بول کند یا علی جماع مکن در شب عید قربان
که فرزندی پیدا شود شش انگشت شود یا علی جماع در زیر درخت
میوه دار که فرزند قتال باشد یا علی جماع مکن مقابل آفتاب و نور
آن فرزند دایم در فقر و مشقت باشد یا علی جماع مکن در نصف شعبان
که فرزند شوم رو باشد یا علی جماع مکن بر پشت بام که فرزند منافق باشد
یا علی جماع مکن در آن شب که بسفر خواهی رفت که فرزند مدد کننده
ظالمان باشد یا علی جماع کن در شب دوشنبه که فرزند حافظ

کلام باشد و راضی باشد آنچه حق سبحانه تعالی باو دهد یا علی جماع مکن بشب سه شنبه
که فرزند که پیدا باشد شهادت روزی او شود و بعد از آن که گفته باشد
لا اله الا الله محمد رسول الله علیا ولی الله رحیم دل پاک زبان از
غیبت و دروغ و بهتان باشد یا علی جماع مکن در شب پنجشنبه فرزند حکیم
یا عالم باشد و اگر جماع کند که فرزند سلامت در دنیا و دین روزی
شود و شیطان پیرامون او نگردد تا پیر شود و اگر جماع کنی در شب جمعه
فرزند پیدا شود خطیب و فصیح و تیز گوش باشد اگر جماع در بعد از شفق
احمر کند فرزند ابدال باشد یا علی جماع مکن در اول شب که فرزند ساحر
باشد و اختیار دنیا آخرت کند یا علی این وصیت یاد گیر چنانچه گفتم
از حضرت جبرئیل روایت میکند از حضرت رسول م از لفظ درر
بار گوهر نثار خود فرمود که در دنیا غریب وار باشید یعنی غریب را
کسی نمیشناسد و با کس اختلاط مکن و در عمارت دنیا سعی مکن عا
عابر السبیل در دنیا چنان باشد که در دنیا که بر موضعی بر کسی و نیت
اقامت نداری و فکر رفتن کنی و حقیقت این کلام آنست که

لدنیا

الدنيا سجن المؤمن وجنة الكافر مؤمن در دنیا زندانست
وچون مرغ در قفس باشد و آسایش زندانی در رفتن است از
وعدك نفسك من اهل القبور وخود را از اهل گورستان
شمار چون بامداد برخیزی حدیث شب با خود مکن وچون شب در آید
حدیث صباح مکن چون سلامتی را غنیمت دان در عبادت
خدا صرف کن وزادی برگیر از برای فردای قیامت و یقین
دان که امروز زندانی که از زندگانه و آورده که در عرصات قیامت
چهار گروه باشند یکی در دنیا عمل صالح داشته باشد ودر آخرت در
راحت باشد ویکی در دنیا ناخوش وتلخی باشد ودر آخرت راحت
گردد وگروهی در دنیا راحت در آخرت با نکال و وبال باشد
فحاسبناها حسابا شدیدا وعذبناها عذابا نکرا وبدبختی
دیگر که دنیا بمحنت گذراند وعمر تباه کرده و بعضی روی سیاه و
عمل پر از گناه باشند ای عزیزان کل نفس ذائقة الموت
بخوانند وانك میت وانهم میتون وبدانکه نیک را بدین

بشربت چشانید و مال و سلطنت و ملک و علم و فصاحت وین ها را
سود مند نیست که اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة ولا
یستقدمون اگر ملک سود داشتی نمرود علیه اللعنة در دنیا نمردی
اگر نعمت دفع کردی شداد داد نمردی و اگر مال سود داشتی در
دنیا قارون باقی ماندی و اگر نبوت نافع شدی سید المرسلین را
خطاب نیامدی پس باید که زاد از دنیا برداری و مرگ را نصب
عین خود سازی و حساب عمری بکنی و عمر را ضایع نکنی و غافل
نباشی که از غافلان نباشی در یغا که عمر گذشت و بینائی
سود ندارد و مغرور جوانی مشو که از تو پیشتر نعمت و جوانی داشته
برفته اند و بدانکه دنیا سرائیست که در وی کشت عمل کنند که
ان متعناهم سنین ثم جاءهم ما کانوا یوعدون روز بیم
و ضایع و عقاب بفریاد تو نرسد چون راه گذری منزل سازد
و بیاد برات منه که انما مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه من
السماء بغرود مغرور ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور علا
تمت

همت باشد که اگر دنیا محلی داشتی نزد رب العالمین مقدار پر پشه
بهیچ کافری شربت آب ندادی و اگر خواجه چون بمیرد مرگ
راحت وی بود اما چون در گورش نهند ملکان بی محابا بر سر وی
آیند مرد و زن بزرگ و کوچک را سؤال کنند در خبرست که چون
بنده را در گور نهند پیش از آمدن منکر و نکیر شخصی را بیند نیکو رو
و خوشبوی و پاکیزه جامه آن بیچاره عاجز گوید تو چه کسی که نیکو روی
و مهربان انیس من میباشی بهتر از تو ندیدم آن ملک گوید من آن
وضو و روزه عبادت توام و اگر عیاذا بالله شقی و عاصی را در گور
نهند صورتی بروی آید چنانکه آن بیچاره بنالد و گوید تو کیستی گوید
من آن کردار بد توام تا روز قیامت همراه توام حضرت رسالت
میفرماید که فاضلترین امت من آنکسانند که مرگ را یاد کنند
و در فکر آخرت باشند و خواجه کاینات میگوید شخصی که بنیاد
او از هباء مسنون و ماء معین بود او را بقای ابدی و جاودانی
طمع نداشته که از ریسمان فنا بقا نتوان یافت و اگر مدت

بقای دنیا عمر داری عاقبت باید رفت واگر سری بالسریا ملك
تو شود یك ذره با خود نخواهی برد واگر بکنگره ایوان از کواکب در
گذری قبضهٔ قهرش در اندازند واگر در صدف از برای در در قعر
دریا روی آخر نهنگ هلاکت کند ودر زیر هفت زمین حصار
آهنین مکان سازی صرصر مرگ براندازد ای برادر مرگ دفتری
باشد که همه کسی باید خواند شربتیست که همه را باید چشید پس چون بدین
صورت باشد باید عاقل غافل نشود ودر کار خیر وطاعت خدای
مشغول باشد چنان داند که راه گذرنیست وآن مرده را گذار راه
نه بینی که زاد در توبره نهد وتوبره در پشت گیرد اگر یکمنزل
باشد وچون بمنزل رسد بعشق بیاساید وگوش بر طبل کاروان
دارد تا از عدیلان باز ماند مرد مؤمن آن باشد که زاد تزودوا
فان خیر الزاد التقوی در توبره القناعة مال نهد وجادهٔ
هذا صراط مستقیما ومیان مجاهدت فی سبیل الله بر رشتهٔ
واعتصموا بحبل الله بندد وعصای جابر خوان وسجاده لبن

تا را

لن تنالوا البرّ بر دست گیرد و در سوره ﴿یا﴾ مشکوة بنیّ و حزنی

الی الله بدست دیگر در آویزد و مقصودش القرار اول من

منازل الآخرة باشد تا چون طبل و نفخ فی الصّور سر زند

و برخیزد و از پل وان منکم الا واردها بگذرد و در شهرستان

و جنة عرضها کعرض السماء والارض رسد بحجلة جنة

الفردوس بسراجه لهم دار الخلد و حور عین آرد

و از دست ساقی کوثر علی ابن ابی طالب علیه السلام شراب طهور

مینوشد که و سقاهم ربّهم شرابا طهورا اقرا القاری

همه جمع بگوییم بسم الله الرحمن الرحیم همه از خواب غفلت

بیدار شویم و بتضرع بحضرت پروردگار شویم و بدست مجاهدت

حلقه در مشاهدت بکوبیم و خاک نفاق بجاروب وفاق

از مهر عشاق بروبیم خواجه عالم میگوید که هر کرا دوست میداری

لابد است مفارقت او بکنی و هم چنین که خواهی مجاذی لابدا

بمیری و کردار تو پیش از تو در گور شود در خبر است که چون وقت

قران تو رسد فرشته بر بالین آید چشم باز کند اورا به بیند گوید
تو کیستی گوید من فرشته خطوات توام ایچ قدم دیگر نخواهی زدن
و فرشته دیگر گوید توکیستی گوید من فرشته روزی توام اکنون یک
لقمه دیگر نمانده است هر که هر کرا منتظر بود از چشم دلش غایب نباشد
با خیال مرگ هم لذتها آید اکثروا ذکر هادم اللذات مصطفی ع
گفت یاد کنید آن خراب کننده لذتها و بسیار یاد کنید که هر که
را بسیار یاد کنید بلذت دنیا نپردازید این بیچاره پنداری که هرگز
نام مرگ نشنیده کجا شدند آن جوانان نارسیده و از دنیا
برنا خورده و اگر بعد از سه روز گور جوانان باز کنی آن دیدهای
نرگس بینی شکافته و بر حدقه روی فرو دیده و آن مویهای
نازنین بینی با خاک هموار شده سید کاینات هر وقت بگورستان
بیرون شدی و بدان باز خوابیده کان بر گذشتی انکه آواز
مرگ غافل نبودی یا منتظر مرگ نبودی حاشا اما از برای
آن میرفت تا تو نیز بگورستان رفتن عادت کنی و بچشم عبرت

نگری

گیری باحوال آن زندانیان بینی ای عزیزان بتماشای هر باغ
بوستان بودن وان غریبان گور و بار دالشکان لحد را نگاه کنید
تا صد هزار هزار جوانان بینی در زیر روی خودتان خفته و در خاک
تیره نهان گشته وان گیسوی عروسان بینی ریزیده پوسیده
و هر یک بزبان آه ناله از زیر خاک تیره آواز میدهند که ای
مادران مهربان و ای پدران مشفق جانان شرم تان
نمی آید پوسته میگفتید که بتو چگونه توانیم زیستن و خویش
میزیستند و میگفتید که بی تو خاک بر سر ما باد بی تو خاب خرد
ما نباشد و حال هیچ یاد می نمکنید ای عزیزان قطرات آب
از دیده خود بباریدشی باشند که ترا از رفیقان و دوستان
جدا کنند و از یاران مهربان در ربایند و آن فرزندان و
عزیزان بر رکنند و آن تحت بزیر لحد تنگ تاریک آورند
و در زندان اندوه حبس کنند چون چشم باز کنی خود را در آن
لحد تاریک بینی بی مونس خود را در گور حیران بینی نه مادر گریان

نه ام پسران مهربان نه فرزندان نه دوستان و نه خویشان نه باغ
و بوستان چون در آید آدمیان خوش بخسبند و آن مادران
مهربان از راه شفقت ناگاه بر فراق فرزندان جوانان خود
میگویند و میگریند و چون صبح در آید آن مادر بیچاره روی بگورستان
نهد چون بر سر گور فرزند رسد آن گور را در کنار گیرد و فریاد بر
آورد که ای جان مادر سر از بالین خواب بردار تا به من تو را
بنمایم که این چه داغ فراق است که بر جان مادر نهاده آمده اند
روزی عیسی ع بر گورستان گذر کرد پیرزنی را دید بر گوری نشسته
با دل خسته و جگر کباب و دیدگان پر آب میگفت جان مادر بی من
چون باشد حال تو تا گاه سر بر زانو نهاد و گاه روی بخاک مالیدی
و گاه دست بر تارک سر میزد و گاه مینالید و گاه فریاد همی کرد
و گاهی بزاری زار آن فرزند را یاد میکرد و میگفت هر که پسر را
بزیر خاک نه خوابانیده است چه داند که من چه گویم و هر که پدر مشفق
بگورستان نفرستاده است از سوز این چه خبر دارد هر که مادر مهربان

در تابوت

تابوت نه نهاده است از درد دل مادران چه داند و هرکه از همشیرهٔ مشفق
جدا نمانده است چه داند که چه میرود و از هرکه خواهر غمخواره در گور نه
نهاده بود چه داند این حدیث بشام وی نرسیده عیسی ع آن پیرزن
را بدید صفت ازوی سؤال کرد ای سر پوسیده چه بوده است که چنین
سوخته و رخساره کان از غم بر افروخته پیرزن جواب داد که یا
روح الله بدان که من پسری داشتم چون مانند سرو که هر گاه در جال
او مینگریستم میکردم و میگریستم که هر وقت او را امید بودم چشم من روشن
گشتی حکم الهی و قضای آسمانی در رسید و آن فرزند را از کنار
من در ربود و در زیر خاک افکند فراق وی را چنین شداید نموده
است عیسی گفت ای پیرزن میخواهی که فرزند تو را بفرمان خدا
خدای تعالی زنده گردانم تا وی را ببینی پیرزن گفت منت دارم و آرزو
دارم پس عیسی ع گفت یا حی یا قیوم یا ذا الجلال التّاب بابی
قم باذن الله بفرمان خدای تعالی در حال گور بشکافت و آن جوان
سر از گور بیرون کرد و موی سر او سیاه بود و سفید گشته و آن قامت

مادر مالید

سر وی چون سپید گشته و موی محاسن خود را در پای مادر متحیر شد که
این کیست او گفت من پسر توام مرا نمی شناسی مادر او گفت ای
جان مادر تو سیاه موی بودی اکنون موی تو سفید چرا گشته و
روی تو زرد شده گفت ای مادر مهربان بدانکه چون آواز عیسی عم
را شنیدم که برخیز من پنداشتم که قیامت است از بیم قیامت
موی سرم سفید شد و رویم زرد گشت مادر گفت ای جان مادر
برخیز تا خانه رویم تا مادر تو را سیر ببیند و از غم آزاد گردد گفت
ای جان مادر اکنون مرا دیدی بگذار اینجا باشم که طاقت آن ندارم
که دیگر باره شربت مرگ بچشم مادر او هر را در کنار گرفت و وداع کرد
چون در لحد بخفت عیسی عم اشاره کرد گور با هم آمد ای بندگان
خدا شما را سه برادر است یکی تا نفس بازپسین با شماست و آن مال
شماست چون نفس پست بدر آید مال دیگران گردد و یکی تا لب
گور با شماست و آن برادران و دوستان و اقربای شما باشند
وانکه تا محشر با توست و آن قطرات حسرت است که در مجلس عالمان

از دیده



از دیده باریده باشی از ترس خدای تعالی فرموده که اگر گناهی کنید چنانکه
از آسمان رسیده باشد پس از کرده خود پشیمان شوید خدای تعالی توبهٔ
شما را بپذیرد و چنان باشد که هیچ گناه نکرده باشد که من التائب
من الذنب کمن لا ذنب له و سید عالم میفرماید کسی هرگاه گناه
کند و توبه کند هم چو کسی باشد که هیچ گناه نکرده باشد ای عزیز
اگر جوانی توبه کند خدای تعالی بزبان بی زبانی خود میفرماید ای بنده
من شاد آمدی و اگر پیری توبه کند گوید ای بنده من چرا دیر
آمدی گویند و من یغفر الذنوب الا الله اگر عنایت ازلی توفیق
تو نباشد هلاک باشی اگر او دست نگیرد که دست تو را گیرد و
اگر او فریاد تو نرسد که فریاد تو خواهد رسید ای عزیز تخم امید
در زمین نیاز افکن و باب توبه پرورش نما و با آتش تقوی پخته
کن تا از آن برخورداری یابی و هیچ امیدی تو بهتر از نیک
عهدی و نیک ظنی نیست در خبر است که در بنی اسرائیل یک روز
دو شخصی از دار فنا بدار بقا رحلت کردند یکی را نیک دانستند دیگری را

بد مردمان بجنازهٔ آن نیک میرفتند که ویرا نیک میدانستند و
وآن بد را تنها گذاشتند چون فارغ شدند ملک سبحانه با پیغامبران وحی
فرستاد بپیغمبر ایشان که چه جفا بود که شما جمله بدشمن من مشغول شده اید
و بدوست من نیامدید اورا یاد نیاوردید پس ایشان در تعجب بودند
سؤال کردند که الهی ملکا معبودا ما ظاهر میبینیم که این نیک احوال او چگونه
بود ملک سبحانه وحی کرد که آنکه فسق میکرد ظنّ بود میگفت که وای برمن
اگر خدای تعالی بفعل من با من کار کند اما کریم است سزد که برمن
عذاب نکند بلکه رحمت کند وآن دیگر میگفت اگر پیغمبران راست میگویند
عمل که دارم و عبادت شک و گرنه یقین وآن بیچاره اگرچه گناه
داشت یقین هم داشت و هم نیکو ظنّ بود بخدای عزّ وجلّ هیچ
عمل بهتر از آن نیست که ظنّ نیکو بری بخدای سبحانه و ظنّ بد ببری
بخود و این کلمه حقیقت خوف و رجاست خوف آنست که چون بخود
بخود نگری همه ترس ناامیدی باشد چون بکرم کریم نگری همه
امید و رجا باشد چون ملک سبحانه بندگان را بخود اظافت کند

در محو

در مصحف مجید بواسطه خواجه کائنات که قل یا عبادی بگوای محمد
بندگان من حاجیان گفتند لبیک گفت نه شما را خواهم مطیعان
اجابت کردند گفت ایشان را نمیخواهم پس گفتند مرا خواستی از
حق تعالی ندا آید که الذین اسرفوا علی انفسهم آنکه از فرق
سر تا ناخن پا در زیر هر موی گناهی داشته باشند از اهل اسراف و معصیت
دادند که لبیک اللهم لبیک ندا آید لا تقنطوا من رحمة الله
نا امید مباشید از رحمت خدای تعالی که ان الله یغفر الذنوب جمیعا
انه هو الغفور الرحیم صفت اکرم الاکرمین حضرت امیر المؤمنین
میفرماید که هیچ آیتی در قرآن نیست و از شرع عاصیان را از این آیه
که قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من ر
حمة الله پس در عقب این آیه بر این امیدواری گفت بندهٔ
من از من بود و دیگر برو که از من کریم تر بیابی و انیبوا الی ربکم
رجوع در همهٔ احوال با من کنید و انقیاد نمائید و اسلموا که پیش از آنکه
عذاب آید ناگاه من قبل ان یأتیکم العذاب بغتة

و شما غافل باشید و انتم لا تشعرون و پشیمان سود ندارد و حضرت
پیغمبر میفرماید که چون بنده از کرده خود باز آید و قطرات عبرات
بر صفحات فرود بارد و ناله بر آرد ملک تعالی بفضل خود کرده او را
ناکرده انگارد و از کرده او درگذرد و عفو کند در خبرست از محمد
مصطفی که فردای شش کس در سایه عرش باشند آن روز که سایه نباشد
جز عرش اول پادشاه عادل و جوانی که خود را در طاعت خدای عز و جل
بپیری رسانیده باشد و دو شخص که یکدیگر را از بهر خدای تعالی دوست
داشته باشند و در آن قیام نمایند و از یکدیگر ملول نشده باشند
و شخصی که از مسجد بیرون آید و روی او با مسجد باشد تا وقت نماز
دیگر برود و کسیکه صدقه دهد چنانکه دست چپ را خبر نباشد
که صدقه پنهان خشم خدای تعالی را می‌نشاند و شخصی که زنی صاحب
جمال را ببیند او را بخود خواند او قبول نکند از ترس خدای و شخصی
که خدای تعالی را یاد کند از کرده خود پشیمان شود و در خلوت اشک
از دیده او روان شود از ترس خدای ای بیچاره آدمی اگر بدرگاه

او

او نیائی بدرگه روی وعده خدای بچنین است که والذین اذا فعلوا
فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا الله واستغفروا لذنوبهم
ومن یغفر الذنوب الا الله ولم یصروا علی ما فعلوا وهم
یعلمون کسانیکه عمر تباه کردند و بر خود ظلم کردند چون با خود آیند
عمر تباه شده بینند و روزگار ضایع کرده خود بدانند و کرم کریم خدا را
یاد آورند و ایستاده بحضرت عزت یاد کنند و آمرزش خواهند و فریاد
رس نیست جز من نداننده و دست آویز جز رحمت من نشناسند
پس اگر من نیامرزم که آمرزد و من یغفر الذنوب الا الله بحقیقت
اگر فریاد نرسد که رسد شارا بلطف میخواند که و توبوا الی الله ای
کم بختگان بدر من آئید و در سحرگاه ندای کند که ای شوربختان
بیدار شوید بغایت حریص در کار کهنه کاران کهنه عمر تباه شده
ترا کفایت است هر بنده از بندگان خدای عز و جل که بتحریک عزم
شاخ از درخت بتوبه کشد و یکشاخ را بجنباند چندان رطب قبول
و میوهٔ اقبال از و بهره یابد که درخانهٔ دل وی قطرهٔ ترشی سرکه

گناه بگذارد و توبه شکری شود و در قدح قبول بالسر که گناه امتزاج
یابد و سکنجبین گردد بحلق بیمار معصیت فرو ریزد تا شفای کلی
و صحت جلکی ویرا حاصل آید که التائب من الذنب لمن یحکن
لا ذنب له آورده اند که ابراهیم ادهم قدس الله وجه العزیز درود بود
است روزی در بازار بغداد وارد شده عصابه وجد در پیشانی خود
بسته و کل توکل در باطن او شکفته و از حیاض قدس شربت حقیقت
خورده سرمست در بازار بغداد گذر کرده طبی دید گروه گروه در سر
او جمع آمده و باواز صحیح و فصیح سخن میگفت و از پایه بلند دعوی میکرد
ابراهیم از سر از مایش او فرا موش گفت که طبیب علتی دردناک در گوشی او
و سهمناک دارم واقعه مرا ببین و در عهده قاروره من بنگر تا
بدانم درد مرا درمان چیست و این علت را صحت از کجاست آن
طبیب واقعه او را بدید و در قاروره الش نظر کرد امتزاج معصیت را
حتی از حد اعتدال بیرون کرده بود و یرقان عصیان در عرق
وی سر باز کرده گفت ای ابراهیم درد تو میبینم ولکین دوای

سعی بود

بتو دهم سخت ناگوارست ندانم که طاقت خوردن داری یا نه گفت
منّت دارم بگو گفت سقونای فقر و هلیلهٔ صبر و بلیلهٔ نیاز را
در هاون مجاهدت کن و آن را با آلت ریاضت بکوب او را
در آب ندامت حل کن و بشکر جلا فرو شو در دیگ دل نه
و بعلاقهٔ عبادت بجنبان تا حکمت برآورد و آنکه بکفتان ذکر
سبحان و یعم بالای ورد قدح عشق ریز و در سایهٔ استغفار
نه تا صفا یابد پس بردار و در شهر رحمت نوش تا صحت یابی و
مطهر شوی و الوث معصیت و ذلّت گناه پاک کردی که خدای
هم تایبان را دوست دارد که ان الله یحب التوّابین و
یحبّ المتطهّرین در خبرست که هرگاه ندا آید که یا عبادی شوّقنا
کم فلم تشتاقوا و خوّفناکم و لا تخافوا مشتاق کردانیدم شما را
و بترسانیدم شما را شترسید و پیران عمر بباد دادند و موی سفید
و دلهای سیاه بهند بنید پیشید از آن ساعت که پرده‌ها دریدن
گیرد و نامها بریدن گیرد و خواندن گیرد و حق پرسیدن و بنده

از کردار خود شرم زده و آب حسرت از دیده بکرداند چندانکه بکوید

و ناله که در آب چشم خود غرق شود ای بیچاره تو امروز قطرات

آب شور از دیده ببار تا باشد که تو را فردای قیامت دستگیر شود

در خبرست که ملک بعد فرشتکان بفرستد که بروید در زمین که بندکان

من در چه مشغولند فرشتکان بیایند در مجلس علم ناکاه را بینند بعضی را

به بهشت امیدوار میکردانند و بعضی را از دوزخ و فرشتکان باز کردند

خطاب آید از حضرت عزت که ای ملک چه دیدی کوید بار خدا

تو عالم السر والخفیاتی یکجا دیدم بر سر مسند نشسته ایشان را امید

وار میکردانید کوید ایشان امیدوار شدند کویند بلی کوید دیده اند این

ایمن بهشت را کویند نه دیکر جماعتی را بدوزخ میترسانیدن کوید

میترسیدند کویند بلی کوید دوزخ را دیده اند کویند نه کوید ای فرشتکان

بر من کواه باشید بدانچه نادیده امیدوار شدند و انچه نادیده میترسیدن

ایمن شان کنم تا بدانند که من رحیم بر ایشان و کان بالمؤمنین

رحیما ای خواجه مکر هرکز کناه نکرده و هرکز بنا محرومی نکردیده

ساعتی

ساعت بکریبان خود در نگرد چو واز رفته عذری بخواهد که حضرت

مصطفی چنین میفرماید که توبوا الی الله قبل ان تموتوا ای

استان من پیش از یکه وارد منزل اولین آخرت شوید القبر اول

منزل من منازل الاخرة توبه کنید و عذر گناهان بجوئید و دیده

حسرت در این سرای محنت بنگرید و بدانید که فردای اصحاب

گناه خواهد بود پس حسرت و ندامت در انوقت بد بود و گریه

وزاری کنید که هنگام ظاهر شود آورده اند که یکی از اصحاب رسول

که نام او مالک ابن سلیم بود روزی در مجلس حضرت رسول نشسته بود حضرت

این ایه برخواند وان جهنم لموعدهم اجمعین السماع این ایه

در دل او کار کرد و دختر خرد داشت مادرش از دنیا

رفته بود و مالک بخانه آمد و جامهای خود بیرون کرد و پلاسی

پوشیده ازار در میان گرفت و غل در گردن افکند و زنجیری

بر دست نهاده سر برهنه روی پدر نهاده و دختر را امان پدر

بگرفت که ای پدرم بکجا میروی گفت جان پدر که دنیا بر دل پدرت

سر دستشده میروم که بر حج اکبر دوم و با خدای تعالی صلح کنم در جای قرار گیرم

دیگر نوبت بیابان عبادت کنم دختر گریه زار زار بگریست و گفت

ای پدر پادری من تمام نبود تو نیز مرا فراق نمائی زنهار که طاقت

فراقت و فراق ندارم مرا تنها مگذار گفت ای جان پدر از

رفتن چاره نیست گفت ای پدر پس دیگر ترا کجا جویم گفت

ای دختر در روز قیامت بجهت آنکه این سفر راه دراز میبینم و

گفت ای پدر در روز قیامت ترا کجا جویم گفت بجایگاه بجز گاه

گرد این خانه بینی پس گفت ای دختر بغربت پدر را بدار

که اندر دوزخ باشم و از آنجا کی بیرون میایم پس از جا بیرون آمد

رو بصحرا نهاده و برفت و آن دختر در خانه آمد و روی خود بخاک

میمالید و میگفت خدایا من با که بنشینم و سخن با که گویم و در دیگر

دالتی از سوز دل آن دختر که در ملکوت آفتاد چهار روز بدین

برآمد جبرئیل آمد که یا سید کاینات حق سلام میرساند میگوید که

ادرک الحادث امة اسید خدای تعالی سلام میرساند و میگوید

که دریاب

دربابان آن گریخته را از امت خویش پس رسول صلعم یاران را بطلب وی فرستاد
رفتند او را یافتند که در غار نشسته عبادت میکرد تنها نه طعام و نه
شراب نحیف و زار شده بر آن که دیدن وی را بردند نزد رسول
سید کاینات خواست که وی را بشارتی دهد مالک گفت یا رسول الله
آن آیه که امروز خواندی باز بخوان مصطفی صلعم آن آیه برخواند
که ان جهنم لموعدهم اجمعین مالک ابن سلیم چون آیه را
شنید در حال بیفتاد جان بجان آفرین بداد رسول صلعم بلال را
بطلبید بفرمود تا منادی کند که تا مردم بیایند نماز کنند همه خلایق
بیامدند و دخترک را از حال پدر خبر نبود و بلال منادی کرد که گروه
گروه فوج فوج آمدند و بدر خانه مالک میگشتند و دخترک در خانه خود
میگریست و میگفت ای پدر نمی دانم که حالت چگونه است بیماری یا
تندرستی ای پدر اگر مرا بینی باز نه شناسی دخترک بدین زاری گریست
خلایق گفتند که او را خبر دهیم که پدرت آمده بمسجد رسول صلعم او را خبر داد
دخترک برخواست و چادری در سر گرفت و ارشاد پدر خرم شد نزد رسول

خود را از خانه بدر افکند نه پا از سر میدانست و نه سر از پا تا بدر مسجد
رسول ع او را از حال پدر خبر نبودی الحمد انستی شادی نه نمودی
انبوهی عظیم پنداشت که مردمان بسلام پدرش آمده اند یاران چون
دخترک را بدیدن گفتند که راهش دهید که دخترک مالک است تا
پدر را بیند دید پدرش خفته و ردای پیغمبر بر روی او افکنده است
دخترک گفت یا رسول الله ع پدر را از خواب بیدار کن تا رویش را به
بینم مردمان از روی چون این سخن بشنیدند زاری از میان
صحابه برخواست ان دخترک متعجب ماند که اینها چرا میکریند یاران
گفتند که ردا از روی پدرت برگیر ید روا از روی پدر نظر کرد دید
که پدر از دنیا رفته دید آهی کشید بیهوش شد بعد از مدتی بهوش
آمد روی بسید کاینات کرد و گفت یا رسول الله پدر من یتیم را
که کشت رسول الله ع گفت آیة من کتاب الله کل نفس ذائقة
الموت گفت پدر تو را السماع این آیة قران کشت گفت یا سید
کاینات این آیة را برخواند رسول ع برخواند که ان جهنم

لموعد

لموعدهم اجمعین ناگاه دخترک روی بر روی پدر مالید گفت الهی
بلکا معودا مرا بی پدر خویش نباشد ناگاه یک نعره بزد و بیهوش شد
و جان از وی جدا شد رسول ع بلال را بفرمود تا منادی کند که
بیایند و بر کشتگان خدای تع نماز کنند مردم جمع آمدند و رسول ع
بدان جنازه نماز کرده و دفن کردند و آنگه بسر بر سر گور ایشان
بنشست و گفت هذا قتیل و هذا حبیب الله این کشتگان
این کشتگان دوستان خدای تعالی اند ای عزیزان کسانیکه
یاران پیغمبر بودند شب و روز در خدمت حضرت بودند چنین باخود
ترسان بودند در عرصات قیامت در حضرت از محمد مصطفی ع
که هرچه کرده باشی یاد آور یا مقر و معترف شوند پس بنده عاجز از
فرو ماند و زار زار بگرید و لرزه بر اندام وی افتد ملک تع گوید چرا
نترسی گوید خدایا طاقت این بار گران نداریم و جز بکرم تو
داریم بکرم تو امید داریم ندای الهی در رسد که آن روز که گناه
میکردی دیدار من نمی ترسیدید و گستاخی با من میکردید شکر نعمت

من میکند را میدید خبر من بتو میرسید و بشرتو بر من عرض میکردند متوکلان
و من میدانستم و میدیدم و پرده ات نمی دریدم و در پیش مستان
و خویشان رسواات نمیکردم امروز از کرم خود چگونه روا دارم
که خجل و شرمسارت کنم و بجلال قدرم که ترا عفو کنم و از تو درگذرم
و از ملک من هیچ نکاهد که انّه کان للاوّابین الیه بحرمت
سفینهٔ سکینهٔ آزادکان و بحرمت لنگر کشتی عاشقان که عقد
قبول بر گردن جان تا پایان بندی و قلم الطاف بجرم جرایم
عاصیان درکشی و از شفاعت محمّد مصطفی بی نصیب نگردانی
روایت است از حضرت علی بن ابی طالب میفرماید که شریف
ترین خلق آدم است و شریف ترین آدم ابراهیم و شریف ترین
ابراهیم و شریف ترین اسمعیل است و شریف ترین از اسمعیل
عرب است و شریف از عرب محمّد است و شریف ترین از محمّد
قرآن است و شریف ترین از قرآن سوره بقره است و شریف
ترین از سوره بقره آیة الکرسی است و هر که بخواند آیة الکرسی را

روزی سه بار

روزی باشد بار بنا کند خدای تعالی مر او را در بهشت شهری کرامت کند

که آن شهر را هفتاد در باشد بر هر دری هفتاد صف فرشته

باشند که همه تسبیح میگویند و استغفار میکنند مران بنده را تا روز

قیامت میگویند خدای تع ای فرشتگان گواه باشید و گواهی واد بنده

من بدانچه بدو فرستادم در بزرگی خود و بزرگی داشتن کرسی من

گواه گرفتم شما را بر قول خود آنکه بنا کردم از برای بنده ها خود

کوشکی بر طرف راست عرش خود چنانکه من که خداوندم او را میخ

از حضرت رسول منقولست که هر که آیة الکرسی را در پس فریضه

بخواند عطا کند مر او را خدای تعالی او را دلهای شاکران صادقان

و ثواب پیغمبران و خداوند تعالی او را شش چیز عطا دهد دو در دنیا

و دو در قبر و دو در آخرت آن دو که در دنیا دهد اول روزی بروی

فراخ گردد دویم از جمیع بلاها ایشان نگاه دارد و دو که در گورش عطا

دهد اول گور بروی فراخ گردد دویم آنکه حساب منکر و نکیر باش

گذارد و آن دو چیز که در آخرتش عطا دهد اول آنکه همچون اثر

برق از صراط بگذرد دویم آنکه ترازوی نیکش گران تر آید و حضرت

رسول ص منقولست که هرکه بعد از نماز آیة الکرسی بخواند درهای
هفت آسمان گشاده شود و خداوند تعالی بخواننده آیة الکرسی
نظر کند پس خدای تعالی فرشته برانگیزد تا حسنات بروی بنویسد
و سیئات از وی محو کند تا روز قیامت تمام شد کتاب

جامع الفصاحت امیرالمؤمنین ع

شهر جمادی الثانی ۱۲۳۳

من نوشتم لزار روزگار من
من نمانم خط بماند یادگار
عمر رندان ملکی را نخواهد بازگشت
گر کنند دیگر ... تو نخواهند نوشت



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة علی سیدنا محمد النبی صلی الله علیه اجمعین
در خبر است از جابر بن عبدالله انصاری که روایت کرده است از ابن عباس رحمة الله
گفت که چون رسول اسلام را آشکار کرد مبارک و فتح و فرح بمدینه روان شد
جبرئیل امین از نزد رب العالمین در رسید گفت یا رسول الله نامه بشهر خیبر
بنویس پیش عبدالله ابن اسلام یهود که صاحب تحصیل و تفسیر است و همه علم ها دانست
چون تفسیر توریت و انجیل و زبور و همه صحیفهای پیغمبران دیگران رسیده
و دانست پیغمبر گفت یا اخی جبرئیل علیه السلام نامه بچه عنوان بنویسم
جبرئیل گفت سعد وقاص را حاضر کن و او را بفرما بنویسد سعد وقاص را
طلبیدند و پیغمبر آن املا کرد و سعد وقاص نوشت جبرئیل اصلاح میکرد نامه تمام
شد بدست شخصی دادند بعبدالله بن اسلام روان کردند مضمون نامه بدین

نوع

نوع بود که بسم الله الرحمن الرحیم منکه محمدم فرستاده خدایم نامه من بر عبد الله بن سلام

با اما فان الارض یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین چون

نامه بدست مهتر خیبر رسید پس مهتر ایشان که عبد الله بود وقتیکه نامه سید المرسلین را بدید

چون عبد الله نامه پیغمبر بدید تعظیم وتکریم بسیار نمود و نامه را بخواند پس بفرمود تا منادی کنند

خلق را حاضر کنند چون خلقان حاضر شدند نامه رسول را بخواند و ایشانرا گفت که محمد

بن عبد الله پیغمبر اخر الزمان است که پیش من نامه نوشته است بدان ایمان آوریم وبدین

او کار کنیم پس جمیع جهودان جواب گفتند ای مهتر آنچه مصلحت می بینی آن کن که ما کهتر

ما توئیم وانچه تو میکنی حاکمی پس عبد الله گفت ای قوم پیغمبری خواهد بود و آمد که نام او محمد باشد

و دیگر پیغمبران نیز همه قوم خود را آگاه کردند که پیغمبر آخر الزمان خواهد بود که نام او محمد باشد

وقتیکه در آید دینهای ما باز ماند و دین او آشکار شود کتابهای پیغمبران دیگر منسوخ گردد

دبا و به بندند وشمشیرها افروخته دارید وبدین او در آئید والبته او را دریابید چون

عبد الله این سخن بگفت جهودان گفتند ما دین خود را چگونه بگذاریم که ما را یقین نشده است

که او پیغمبرست یا نه پس عبد الله گفت ای قوم از این سخن باز آیید و منکر پیغمبری او نباشید
و آن جهان را باین جهان مفروشید و بهشت را بدوزخ مبدل مکنید و از عوض جهت
لعنت بر خود مگیرید که بتحقیق میدانم که او پیغمبرست و نعت وی از توراة و انجیل و زبور
و صحیفهای دیگر دیده‌ام و خوانده‌ام که این زمان زمان وست پس جهودان باز منکر شدند
و گفتند که ما را از این سخن یقین حاصل نمیشود گفت شما باشید که من بخدمت او میروم
و او را از مسئلهائی که در کتابهای خود دیده‌ام باز پرسم اگر جواب دهد و پیغمبر بر حق است
و با وی بگرویم پس جهودان گفتند که مهتر و بهتر مائی چون تو بروی ما را مشکلی افتد از که
باز پرسیم پس عبد الله جواب داد که اگر شما باور نمیشود چندی از شما با من بیایید
تا از وی مسئلها از صحف و کتابهای خود باز پرسم از زبور و توراة و انجیل بگزینم
از ناسخ و منسوخ و این مسئلها از وی باز پرسم و این مسئلها را جواب بگوید
کس منکر پیغمبری او نگردد و اگر محمد جواب مسئلها را داد پس بر ما لازم بل واجب شود
که الله دین او در آییم و او چنان است که اگر جمله آدمیان و پریان جمع شوند و از او

مسئله



مسئله بنویسند همه را جواب دهد و در سخن او در مانند یهودان گفتند تو

بهترین مائی آن کن که تو پیغمبر مائی پس عبد الله هزار مسئلها از کتابها بر گزید و بر

خواست با وی هفتصد سرهنگ که پیش روان قوم بودند از شهر خیبر بیرون

شدند منزل بمنزل مرحله بمرحله همی کردند تا بمدینه رسیدند پیغمبر را خبر دادند که

عبد الله با هفتصد کس از سرهنگ آمد در خدمت پیغامبر که بخدمت شما رسد

رسول صلی الله بشنید گفت بیایند که حضرت رب العالمین و خواجه کائنات

و خلاصه موجودات گفت ای محمد السلام خدای تعالی سلام میرساند بعد از سلام

تحفه درود میفرستد و مرا فرستاده است که عبد الله بیاید بمقدم بوسی

می فرستد شود از تو سوالات چند میکند و من جواب آنرا بگویم تا تو بوی

بگوئی پس عبد الله بیامد و در زمین خدمت ببوسید و شرف ملازمت

مشرف شد و آن روز روز شنبه بود و جمله سرهنگان یهودان دعا و ثنای

پیغمبر را بتقدیم رسانیدند پیغمبر گفت و السلام علی من اتبع الهدی ای عبد الله

گفت ای پیغمبر خدا این جهودان را از اخیبر آورده ام تا هزار مسئله از تورات

و انجیل و زبور و کتابهای دیگر از تو بپرسم اگر جواب مسئلهای ما را دادی بدین

تو در آییم حضرت رسول گفت ان شاء الله تعالی جواب ترا خواهم گفت بپرس هرچه

خواهی تا جواب بازگویم فی الحال جبرئیل از جانب حبیب عبدالله روی خود را به پیغمبر

کرد و گفت یا محمد مسئلهٔ اول آن است که تو پیغمبری یا رسول محمد گفت پیغمبر هم

پیغمبرم و هم رسولم چنانکه در کلام میفرماید وَمِنْهُم مَّن قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْ

لَّمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَن يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِن

وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا عبدالله گفت راست گفتی یا رسول الله

دیگر خبر ده مرا که حق تعالی با تو سخن برابر گوید یا نه گفت که بنده را طاقت

چون باشد که سخن بشاهد حق گوید یا وحی فرستد یا پرده حجاب بندی آید گفت

گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که بندگان خدا تعالی را بدین خود میخوانی

یا بدین خدای تعالی پیغمبر گفت که دین من آن است و مرا هم دین خدای تعالی داده گفت صدقت

یا رسول الله



یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که خلق را مسلمانی میخوانی یا بایمان یا بکردش گفت هم بایمان

و هم بمسلمانی و هم بکردش گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که مسلمانی چیست

و ایمان و کردش چیست رسول الله فرمود که مسلمانی دینست و ایمان و کردش

آن بود که گواهی دهید که خدای یکیست و او را انباز نیست و محمد

رسول اوست و باید گروید او در قیامت و از پل صراط که خدای تعالی فرموده است

که قوله تعالی وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ

فِي الْقُبُورِ گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که دین خدای تعالی چیست

رسول فرمود که ای عبد الله خدای تعالی یکیست بی همتا و بیچون و دین او نیز یکیست

گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که جمله انبیا را دین یکیست یا نه رسول

فرمود که دین در را اگر دیدن یکیست اما شریعت هر پیغمبر دیگر گونست گفت صدقت

یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که بهشتیان بمسلمانی و کردش روند یا بکردار رسول فرمود

که همی بمسلمانی بکردار به بهشت روند رسول گفت آن قوم صدقت یا رسول الله



دیگر خبر ده مرا که اینها چه کسانند که بی کردار به بهشت روند رسول گفت آن قوم یهود و اش

و ترسایان و گبران و بت پرستان اند که چون مسلمان شوند در وقت وفات

مجال طاعت کردن نباشد بی کردار به بهشت روند ترسایان و گبران چون نیکی

کنند در جهان مر ایشان را فریاد رسد یا نه رسول گفت نه مود که حق تعالی طاعت

بی ایمان نه پذیرد و اگر نیکی کنند صدقه دهند و نیاز از کنند اگر بخدا و رسول

ایمان نیاورند و در همان زمان بمیرند کردار ایشان هیچ سودی ندارد

گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که خدای عز و جل بر کتابها فرستاده

بچه معنی چگونه به تفاریق فرستاده است پس سورها و ورقها نوشته گفت صدقت

یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که اول قرآن چیست و آخر قرآن چیست پیغمبر گفت

اول قرآن بسم الله و آخر قرآن ابجد گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده

مرا که تفسیر ابجد چیست رسول گفت الف الله و بی بهای الله و جیم جمال الله بود

دال دین حق بود هوز یعنی هوا کردم حطی یعنی ستون گناهان را کلمن یعنی قال الله

سعفص

سعفص مدا حد احساب کنند قرشت یعنی قریش بیایند ثخذ یعنی
خدا منزه است از همه عیب و بی مثل و مانند است ضظغ یعنی خشم
خدای تعالی بر کافران و رحمت خدای تعالی بر مؤمنان است گفت صدقت
یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که چهار چیز که خدای تعالی اکرام کرده است آنها
کدامند رسول گفت یکی از معروف دوم درخت طوبی در بهشت سیم
چهارم قرآن گفت صدقت یا رسول الله دیگر مرا خبر ده که آن چه درخت است که
که میوه او را در این جهان دو طایفه میخورند و در آن جهان یک طایفه رسول
گفت درخت خرماست که در این جهان مؤمن و کافر هر دو خورند
و در آن جهان مؤمنان را باشد و نه کافران را گفت صدقت یا رسول الله
دیگر خبر ده مرا که ترا آگاهی دهد رسول گفت جبرئیل گفت جبرئیل را که آگاهی
دهد گفت میکائیل گفت میکائیل را که آگاهی دهد گفت اسرافیل گفت اسرافیل را
که آگاهی دهد گفت لوح محفوظ گفت لوح محفوظ را که آگاهی دهد گفت قلم

گفت قلم را که خبر دهد گفت از پروردگار عالم و از دست کن فیکون بقدرت

نشنود که قلم را خبر نباشد گفت صدقت یا رسول الله دیگر گفت خبر ده مرا که

جبرئیل از زنان است یا ماده رسول گفت از نرست گفت صدقت یا رسول الله

دیگر خبر ده مرا که جبرئیل چه مقدار صفت است و بالای او چه مقدار راهست

و بر او چگونه است رسول گفت که جبرئیل در میان فرشتگان نه بلندست

و نه پست و او در بهشت گیسو بود روشن و سفید و نیز و فرشتگان همچون

ماه نمایان و بر او چهار پرست بزرگ و کوچک و پرهای کوچک او

از زعفران است و اگر از آن پر کوچک باز کند از مشرق تا بمغرب فرو

گیرد و هرگز از طاعت سیر نمیشود گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا

که آن یکی چیست که دو نشود و آن دو چیست که سه نشود و آن سه چیست

که چهار نشود و آن چهار چیست که پنج نشود و آن پنج چیست که شش نشود و آن

شش چیست که هفت نشود و آن هفت چیست که هشت نشود و آن هشت چیست

که نه

گرنه نشود خلاصه کلام ما از صد یکی بسیدا اما مختصر کردیم رسول گفت که ان یکی که

دو نشود گفت چون خدای تعالی هست بدلیل قل هو الله احد که آفرید کار رب همه است

داور است یکی شریک و مثل و مانند نیست و زن و فرزند نیست و او یکی نماند کس هم

باو نمی ماند و صفت او بصفت کس نماند و او بصفت خویش موصوف است

قال الله عز و جل لم یزل و لا یزال الذی لیس کمثله شیء و هو السمیع

العلیم همه خلق را بیافرید و خود نمیرد همه خورند و خود نخورد و هر چه بر بنده

آید از دست تقدیر الهی است دوم آدم و حوا بودند که سه نبودند سیم

طلاق که چهار نبود چهارم کتاب خدای تعالی برای پیغمبران فرستاده است

پنجم پنج وقت نماز است نماز فریضه کرده است از برای من و امتان من

ششم شش روز آفرید خدای تعالی این جهان را قوله تعالی ان ربکم الله الذی

خلق السموات والارض فی ستة ایام هفتم هفت آسمان

و زمین است هشتم هشت فرشتگان اند که عرش را برداشته اند که قوله تعالی



ويحمل عرش ربك فوقهم يومئذ ثمانية نهم نه معجزات موسی بود که

خدای تعالی اورا داده بود بدان راه نمونی میکرد قوله تعالی ولقد آتینا موسی تسع

آیات دهم ده حاجیان است، که دهم عید قربان است قوله تعالی تلك عشرة

كاملة یازدهم یازده برادران یوسف اند و دوازدهم دوازده

ماه است سیزدهم سیزده ستون مسجد اقصی است وچهاردهم چهارده قندیل است

ومعلق است که میان عرش آویخته اند و فراخی هر قندیل پانصد سال راه است و درازی

آنرا کسی نداند بجز خدای تعالی پانزدهم خدای تعالی وآنرا فرستاده است شانزدهم

انگشت نزده فرشتگانند که صف زده اند بر گرد عرش درآمده اند هفدهم

هفده نام خدای تعالی نوشته اند میان بهشت و دوزخ از برکت آن نبودی همه مخلوقات

که در زمین است تمامی بسوختی از تاب آتش دوزخ نعوذ بالله هیجدهم هیجده حجاب است

از زر معلق است آویخته درمیان عرش تا سرپا نوزدهم نوزده ملائکه اند

از دوزخ که ایشان را خدا آفریده است بیستم ماه رمضان [illegible] از برای

داود



داود فرستاد بیست یکم ماه رمضان بود حضرت سلیمان از مادر متولد شده است
بیست دوم ماه رمضان حضرت عیسی از مادر متولد شد بیست سیوم ماه رمضان که آسمان
مائده عیسی نازل شد بیست چهارم آن بود که موسی در بیست چهار رسالت خدای تعالی مرتبه
نبوت کرامت فرموده بود بطور سینا برده با وی متکلم شد بیست پنجم ماه رمضان
آن بود که قوم موسی با فرعون غرق شد بیست ششم آن است که خدای تعالی تورات
موسی فرستاده بیست هفتم رمضان بود که یونس را رسالت آمده بیست هشتم
رمضان بود که یعقوب علیه السلام از فراق یوسف نابینا شد بیست نهم آن بود
که حق تعالی ادریس را با آسمان برد و در بهشت جا داد و سیام آن بود
که حق تعالی با موسی وعده بود پس روز چهلم آن است که حق تعالی بود وعده گاه چهلم روز رسانید
دنیا هم لاکه حق تعالی روز قیامت روز به پنجاه هزار سال برابر گردانید و شصت آن است
که حق تعالی شصت یک گیاه زمین آفرید است هفتاد هفتاد مرد بودند که با موسی اختیار
کردند قوله تعالی واختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا هفتاد هفتاد مرد تا زیارت

باید زدن مرد را اگر زن حد زنا حق روی پس گوید مگر چهار گواه گوید که زن [illegible]
دیگر نه هشتاد تازیانه باید زدن قوله تعالی ثم لم یأتوا بأربعة شهداء فاجلدوهم
ثمانین جلدة نود و نه بود در زمان داود بودند قوله تعالی تسع وتسعون نعجة ولی
نعجة واحدة صدم صد تازیانه باید زدن مرد را که زنا کند قوله تعالی فاجلدوهم
کل واحدة منهما مائة جلدة چون پیغمبر این مسئله را جواب داد جبرئیل آمد و گفت
صدقت یا محمد دیگر مرا خبر ده که خدای تعالی آفتاب و مهتاب را از چه ایجاد کرده است
گفت از نور من که محمدم گفت صدقت یا محمد راست گفتی دیگر خبر ده مرا که آدمی
را فرشته همراه هست یا نیست پیغمبر فرمود که قوله تعالی کراماً کاتبین یعلمون
ما تفعلون یکی بدست راست و یکی بدست چپ چون شب در آید فرشتگان روز
بروند چون روز در آید فرشتگان شب بروند گفت صدقت یا محمد دیگر مرا خبر ده
از لوح و قلم ایشان از چیست گفت لوح از یاقوت سرخ است
و قلم از نور گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا از درازی قلم و سطرهای و شکافهای

وی گفت قلم درازی پانصد ساله راه است و شکافهای وی هفتاد ساله راه است
و هر شکافه چشمه دارد از مروارید و قلم همی گوید بفرمان خدای تعالی گفت صدقت یا رسول الله
دیگر خبر ده مرا که خدای تعالی چند بار نظر بر لوح محفوظ کند پیغمبر فرمود سیصد و شصت بار نظر کند
گفت صدقت یا رسول الله مرا خبر ده به هر نظر چه کند گفت یکی را عزیز کند و یکی را ذلیل
دیگری را خوار کند و یکی را فرو برد و یکی را بجواند یکی را بپیراند یکی را زنده کند و یکی را بمیراند قوله تعالی
کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ گفت صدقت یا رسول الله راست گفتی دیگر مرا خبر ده
که از پس لوح و قلم دیگر چه آفرید پیغمبر فرمود آسمان هفتم گفت صدقت
یا رسول الله حق تعالی آسمان را از چه آفریده است و سبزی آن از چه است رسول فرمود که
سبزی آسمان از کوه قاف است و کوه را خدای تعالی از یک پاره زمرد آفریده است
گرد بر گرد عالم در آورده چنانکه هفت زمین آنچه در وی است پنهان شدند گفت
صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که فرشتگان که بر آدمی موکلند جای ایشان
از کجاست و کاغذ و مداد و قلم ایشان از چیست گفت جای ایشان هر دو کتف

و کاغذ دلهای ایشان و مداد آب چشمهای ایشان و قلم انگشت ایشان بسبب فرمان
خدای تعالی کرده اند بندگان را نوشته نگاه میدارند تا روز قیامت چون قیامت
شود همه خلق بمحشر جمع شوند و بندگان را یکان یکان به نزد حضرت حق برند و جواب
بستانند انگاه ان فرشتگان را حاضر کنند حق سبحانه و تعالی از ایشان عمل نیک
و بد باز خواست کنند گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که اسمانها از چه
افریدست پیغمبر فرموده است که خدای تعالی اسمانها را از دود افریدست
و دود را از مروارید که از هیبت حق در آب شد و از آن دود بر خاست
هفت طبقه به بالا رفت و هفت اسمان شد معلق بایستاد گفت صدقت
یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که اسمانها را دروازه است یا نه حضرت پیغمبر فرمود که اسمانها را
دروازه است گفت اندر از چیست پیغمبر فرمود از زر سرخ و قفل او از یاقوت
سرخ و کلیدش نام باری تعالی گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که اسمان
از چیست گفت اسمان اول از نقره گفت اسمان دوم از چیست از زر گفت اسمان

سیم

سیم از چیست گفت از مروارید آسمان چهارم از چیست از زر سرخ گفت آسمان
پنجم از چیست گفت از سیم سفیدست گفت آسمان ششم از چیست گفت از
یاقوت سرخ ست گفت آسمان هفتم از چیست گفت از زمرد سبز ست گفت
صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا مسافت میان آسمانها چندست عرض هر آسمان
چندست گفت سطبر هر آسمانی پانصد ساله راه ست و مسافت هر آسمان
پنجهزار ساله راهست و میان هر آسمانی خدای تعالی چندان فرشته آفریده است
که عدد ایشان را کس نداند بجز خدای تعالی گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده
مرا که بالای آسمان هفتم از چیست گفت بالای آن دریای حیوانست
گفت بالای آن چیست گفت دریای دیگرست که آنرا قمقام گویند و درازی وی در
آن چیست گفت فرشتگانند که عدد ایشان را کس نداند بجز خدای تعالی و بعضی در
رکوعند و بعضی در سجودند و از طاعت هیچ نیاسایند و چون روز قیامت شود
سر بر آورند و گویند سبحانک ما عبدناک حق عبادتک گفت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا

ر بالای این حجاب گفت فرشتگان بسیار که سوزن نگنجد از انبوهی ایشان گفت بالای
این حجاب گفت رق المنشور گفت بالای این حجاب گفت سقف المسجور گفت بالای این حجاب
گفت نور المشهور گفت بالای این حجاب صد در المشهور گفت بالای این حجاب گفت
هزار حجاب است گفت از جواهر و یاقوت است هر یکی مقدار این دنیا گفت بالای
این حجاب گفت هزار پرده نور است گفت بالای این از حجاب گفت عرش
عظیم است گفت بالای این از حجاب ملک چه هست گفت ده هزار نور است گفت بالای این
از حجاب گفت هیچ هست ده هزار حجاب تاریک گفت بالای آن حجاب هیچ هست ده هزار حجاب
برق است گفت بالای این حجاب گفت هیچ هست ده هزار آفتاب است گفت
بالای این حجاب گفت هیچ هست ده هزار ماه تاب است گفت بالای این حجاب گفت
دیگر چیزی نیست گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا آفتاب در کجا است
و ماه تاب در کجا است رسول گفت آفتاب در آسمان چهارم است و ماهتاب در آسمان
اول گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که بالای این حجاب گفت هیچ هست ده هزار

حجاب

حجاب برق است گفت بالای آن چیست گفت هفت دهزار حجاب ابلیسی است
گفت هفت دهزار دریاست و سفت و درازی آن کس نداند بجز خدای تعالی
گفت بالای آن چیست گفت هفت دهزار سنجس است گفت بالای آن چیست گفت
هفت دهزار بیابانست گفت بالای آن چیست گفت هفت دهزار کوه است و گفت
هر کوهی چه مقدار باشد گفت هر کوهی هفت دهزار چون کوه قاف است گفت بالای
آن چیست گفت هفت دهزار چون عالم است از نور گفت بالای آن چیست گفت
هفت دهزار فرشته کان در بالای آن صف صف کشیده و در هر صفی هفتصد
سال راه است و پهنا و درازی آنها و عدد ایشان را کس نداند بجز خدای تعالی و تسبیح
ایشان اینست که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله گفت صدقت یا رسول الله
دیگر خبر ده مرا که آفتاب و ماهتاب کافرند یا مسلمان گفت مسلمان هر دو فرمان بردار
هرگز با خدا عاصی نشوند و گفت چیست که نور هر دو سیاری نیست گفت این هر دو را
خدای تعالی و آفریده است پس خدای تعالی میخواست از روز جدا کند جبرئیل را فرمان داد

که ابر سیاه خود را بروی ماه کشید سیاهی پدید آمد و آن اثر از روز و شب بسط کردانید

تا تفاوت میان ایشان روز و شب بوده باشد گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا

که شب را چرا شب خوانند و گفت از برای آسایش و معاش دنیا و شب خوانند قوله تعالی

وَجَعَلَ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُوراً معاشاً گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر

ده مرا که ستاره کان از چه چیزند و چگونه اند و گفت ستارگان چند قسم‌اند بعضی

بر گوشه عرش او آویخته اند و از برای روشنائی آسمانها و بعضی در آسمان اول آویخته اند

معلق بمثال قندیلها و از بهر روشنائی خلقان در بیابان راه گم نکنند و از شب روز

را فرق کنند و اگر ستاره کان نبودی کسی راه ندانستی و خدای تعالی ستارگان را آفرید

که راه را گم نکنند و مزین کردانید بآسمان ستارگان قوله تعالی وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ

الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُوماً لِلشَّيَاطِينِ گفت صدقت یا رسول الله

راست گفتی دیگر خبر ده مرا که میان آسمان و زمین چند دریا است رسول فرمود

که حق تعالی میان آسمان و زمین هفت دریاست که معلق در هوا بر بالای یکدیگر داشته و بقدرت

خویش



خویش و طول و عرض هر دریا باب چند دنیاست گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا
که باد چند است فرمود باد سه است یکی باد عظیم که قوم عاد را هلاک کرد باد دوم آن است
که فردای قیامت خدای تعالی دمد تا بر آتش بزند گفت دوزخ صعب تر شود سنگ و آدم که
هیزم دوزخ اند قوله تعالی وقودها الناس والحجارة و باد سیم آن است که در دنیا می‌وزد و اگر این باد در
دنیا نبودی گنده در زمین بودی از رستنیها و دنیا تا جمله بسوختی از تاب آفتاب گفت صدقت
یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که آفتاب و ماه در کجا در آید و در کجا فرو رود گفت در چشمه آب باز
گفت آن چشمه در کجاست رسول گفت در کوه قاف باز گفت کوه قاف بر چه
قرار است گفت در دست فرشته و آن فرشته ایستاده قدمی در مشرق و قدمی
در مغرب و یک دستی در جنوب و یک دستی در شمال و این جمله عالم با کوه قاف در دست گرفته
تا روز قیامت گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که آن فرشتگان که عرش را بر داشته
اند چند رعیت شده اند رسول فرمود که عدد ایشان را کسی نداند بجز خدای تعالی و هر فرشته
هفتاد هزار بزرگ بود و نور ایشان بیش از نور آفتاب است هرگاه که پر خود بر هم زنند در نماز

بر ایشان همی افکند که شعاع نور ان همچون آفتاب است و سرهای ایشان چندان
بزرگ است که اگر مرغی از هوا بپریدن گیرد از سال تا سال و یکی پرواز کند گوش ایشان
تا بگوش حیت نرسد و سرهای ایشان بعضی از گوهر سفید و بعضی از کافور و سر بعضی
از یاقوت یکی نیمه تای ایشان از نور و نیمه از آتش است و نیمی از خاک بقدرت
رب العالمین و رب العزت نه آن خاک مر آتش را گدازد و نه خاک در آب را فرو
برد و نه آتش برف را گدازد و دایم در تسبیح باشند و تسبیح ایشان این است
که سبحان من الف بین الماء والنار والف بین القلوب المؤمنین گفت صدقت
یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که فرشتگان عرش را چگونه بر داشته اند رسول فرمود
که حق تعالی فرشتگان را آفرید و الهام داد بعد از هفت هزار سال این کلمه تمام
شد و عرش عظیم بر گردن نهاد دیگر هیچ دشواری بایشان نرسد چنانکه عرش
از گردن ایشان برتر گرفت و بایستادند و بقدرت خویش نگاه داشت
و هیچ اندوهی بایشان نرسید گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده که دنیا را چرا

دنیا



دنیا خوانند فرمود از برای معاش که نامش دنیا گذاشته اند که دنیای دون آفریده است
و فرومایه هر که در آن آویخته باشد در درد و حسرت و تعجب جاویده بر خود لازم گردانید گفت
صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که قیامت را چرا قیامت خوانند رسول فرمود
که خلق را از اولین و آخرین جمله سر از گور بردارند و متحیر باشند و چشم بالا کنند
همچنان چشم بالا مانده و دست بر دهن تا ده هزار سال بر سر گور بایستند قیامت
باشند تا حکم باری تعالی چه باشد که حساب خلقشان بکنند و به حسابگاه برند همچنان در مقام
جمیع خلایق است و از این جهت قیامت خوانند گفت صدقت یا رسول الله
دیگر خبر ده مرا که ابتدای آفرینش عالم کدام روز بوده است گفت روز یکشنبه و تمام شد به آدینه
شد روز پنجشنبه و این جمله جهان را خدای تعالی به شش روز آفرید و او را دشواری نبود و نبود
که یک لحظه بیافریند ولیکن می‌نمود بندگان را که آهستگی در کارها کردن خوب است که شتاب
کار شیطان است شنبه از بهر آن گفتند که روز معطل ماندن است گفت صدقت یا رسول الله
دیگر خبر ده مرا که خدای تعالی در این عالم هر روز چه آفرید همه گفت که روز یکشنبه آسمان و زمین

و زمین آفتاب و ماهتاب و ستارگان در فلک مرکب کرد روز دوشنبه
جانوران را بیافرید روز سه شنبه دریاها و ساکنان زمین را بیافرید روز چهارشنبه
آبها و نهرها و چشمه‌ها از کوهها بگشاد و درختان را برویانید و روزیهای خلقان
قسمت کرد و تقدیرها خود چنانکه در کلام مجید خبر میدهد که فی اربعة ایام سواء للسائلین
روز پنجشنبه بهشت و دوزخ را بیافرید جمعه روز را مهیا کرده بود آدم و حوا
را بیافرید چون شنبه شد جهان را آفریده بود دلیل آنکه بدرستیکه در شش روز بیافریدیم آسمانها
و زمینها هرچه در میان است در شش روز قوله تعالی فی ستة ایام ثم استوی الی العرش
گفت صدقت یا رسول الله دیگر مرا خبر ده که مرغ نه در آسمان بود و نه
در زمین چیست پیغمبر گفت آن مرغ را بتازی حبش آورده‌اند که مرغ سفید است
دمش او چون اسب باشد و گیسوش چون گیسوی زنان و پرش چون پر مرغان و چون
بیضه کند جهان تیره گردد و دایم در هوا باشند و نه در آسمان و نه در زمین
و در تسبیح حق باشند گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که آدم را چرا آدم خواندند

بجهت



پیغمبر گفت از انکه آدمی را خلق کردند و آفرینش او از خاک شد از یک طینت چون از
همه کلمات آفریده شد نام او را آدم نهادند گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر
ده مرا که جان آدم را از کدام راه در آوردند و از کدام راه در آوردند و از کدام راه
بیرون آوردند رسول گفت از راه دهن در آورده اند و از راه دهن بیرون برند
دیگران را از راه دهن قبض کنند گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که
در وقت بیرون آمدن سختتر بود یا در وقت بیرون رفتن پیغمبر گفت در وقت
بیرون رفتن سختی و دشواری بیرون آید نعوذ بالله منه گفت صدقت یا رسول الله
دیگر خبر ده مرا که اول آدم را گفتند که در بهشت بنشین هر چه میخواهی بخور
از این میوه ها که ترا مباح گردانیدم مگر از این یک درخت گندم نام است مخور آن را بخورد
پیغمبر گفت که نهی امر خدا را فراموش کرد و او عاصی شد که او را بیرون کردند گفت صدقت
یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که چون از آن گندم بخورد چند خوشه بود گفت هفت خوشه
گفت هر خوشه چند دانه بود گفت هفتاد دانه بود گفت آن دانه چه مقدار بود گفت هر دانه

بمقدار تخم مرغ بود گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که از آن خوشه که باقی مانده

بود چه کرده اند گفت از بهشت بیرون آمدند هر یکی را سه صد پاره کرده اند و آدم را

دادند بکار د و کشت زرع نماید چون از آدم بگذشت بفرمان باری تعالی جل ذکره دیگر

مبدل گشت از آن برنج و باقلا و عدس و ماش و نخود بهم رسیدند که در این زمان مردم

در کار آید و این غله از آن گندم است گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که چون

آدم را از بهشت بیرون کردند و دور از کی فرو آوردند حوا با وی بود یا نه حضرت فرمود

که چون آدم را از بهشت بیرون کردند بر زمین هندوستان در کوه سراندیب فرود

آوردند و حوا را بکوه جده و ابلیس را بمصر اسکندریه گفت صدقت یا رسول الله چون

آدم را بدنیا فرستادند و حوا را بکوه جده پوشش ایشان چه بود گفت آدم گندم

بخورد خطاب آمد فعصی آدم ربه حلهای بهشت از او جدا شد و تاج از سرش

پرید و آدم برهنه شد و پس از آن چهار سه برگ بوی دادند بعد از آن برگها را

یکی از خود بست و دیگری بخود پوشید و یکی عمامه بست و چون حوا بکوه جده

افتاد

افتاد وموی سر او فراوان وارسته که از ناخن پای در گذشت وخود را بموی بپوشید
گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که ایشان در جنب بهم رسیدند وپیغمبر گفت در کوه
عرفات گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا وطن ایشان کجا بود گفت در بیت المعمور
که اکنون بیت الکعبه است گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که آدم را از حوا
آفرید یا حوا را از آدم رسول فرمود که اگر آدم را از حوا آفریدی طلاق بدست زنان
بودی لاجرم حوا را از آدم آفرید تا طلاق بدست مردان باشد صدقت یا رسول الله
دیگر خبر ده مرا حوا را از اعضای اندرون آفرید یا بیرون حضرت فرمود از اعضای
اندرون آفریدی زنان روی گشاده بودندی وپیش نامحرمان گفت صدقت
یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که چون حق تعالی حوا را بیافرید از جانب راست بود یا از جانب
چپ بود حضرت فرمود از اعضای چپ آدم بیافرید گفت اگر از جانب
راست بیافریدی میراث زنان مثل میراث مردان بودی گفت صدقت
یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که پیش از آدم در این عالم که بود گفت فرشتگان

گفت پیش از فرشتگان که بود گفت پریان گفت پیش از پریان که بود گفت پیش

از پریان که بود گفت فرشتگان گفت پریان چند سال بود گفت هفت سال

و گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که آدم حج کرده است یا نه گفت آدم

حج کرده است گفت آدم حج کرده گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که اول که

سنت کرده است گفت خود خود را سنت کرده است گفت صدقت یا رسول الله

دیگر خبر ده مرا که سر آدم را که تراشید گفت جبرئیل گفت یا رسول الله غیر آدم را که

سنت کرده است گفت ابراهیم خلیل الله گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا

که نخستین خون که بریخت و آموخت کار او که بود گفت آموزنده کار کلاغ بود که قابیل هابیل

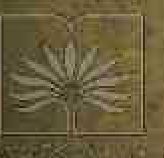
را بکشت و از روزگار چهل فرزند بزاد و بیست نر و بیست ماده و چون روز دیگر

شد مثل ایشان دیگری بزادی و دختر امروز را به پسر دیگری دادی و نسبت نیامده

شود و چون نوبت هابیل و قابیل رسید همراه هابیل دختری زاییده بود که او را

ماه رخ تمام بود و همراه قابیل دختری زاییده بود که در حسن نبود و خواهر قابیل را به هابیل

داده بود



داده بود ابلیس علیه اللعنه پیش قابیل رفت و وسوسه نمود و گفت ای قابیل خدای
تعالی از برای تو آفریده که تو او را زن خود کنی چه صورتش خوب بود و او را به هابیل دادند
و قابیل گفت چه باید کرد ابلیس گفت و باید او را بکشی و زن خود را بگیری هابیل بجایی
رفته بود بیامد ابلیس علیه اللعنه دوم باره وسوسه نمود و او را از راه بیرون برد و هابیل
از خانه بیرون آمد و در بین اثنا هابیل را یافت و او را بیفکند نمیدانست که چون
کشد و باز ابلیس گفت یک پاره سنگ بر گیر بر سر هابیل زن که خواهد مرد قابیل چنین
کرد هابیل را شهید کرد و ... و جاهل شد و متحیر شده بود نمیدانست
که مرده را چکند چون خواست خدای تعالی بود که مؤمنان را تعلیم کنند دو کلاغ از
آسمان فرود آمدند و بجنگ مشغول شدند و یکی دیگری را بکشت و بمنقار زمین را بکند و کلاغ مرده را
دفن کرد و خاک بر سر او ریخت پس قابیل چون نگاه کرد او نیز همچنان کرد نخستین خون قابیل کرد
اول گور گور هابیل بود که در دنیا واقع شده بود گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا
که چه چیز بود که بر وی وحی آمد که نه آدم بود نه فرشته گفت زنبوری بود که بر وی وحی آمد گفت



یا رسول الله دیگر خبر ده مرا از آن زمینی که وحی کجا بود کدام است گفت آن زمین کوه طور بود

که خدای تعالی بر وحی کجا که موسی را بر خود که و سوار کن که وی از زر است نام لوح و تورات

بود بسته اند گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا از آن چوبی که جان در وی آمده بود گفت

عصای موسی بود که اژدها از دها گشت بفرمان باری تعالی گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر

ده مرا بان نری که از ماده بی نری زاییده بود گفت حضرت عیسی پیغمبر بود باز گفت که آن

ماده که از نر بی ماده بزادی که بود گفت حوا گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که

آن که مدفون بود جا بجای میبرد که بود پیغمبر فرمود آن ماهی بود که یونس پیغمبر را فرو

برده بود و میگردید گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که آن آتش کدام

که آب و طعام نخورد و گفت آن معده است گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده

مرا که بیت المعمور کجاست گفت در ناف دنیا که میان عالم است گفت آنجا چرا است

زیرا که شماره گاه خلقان است آنجا خواهد بود گفت صدقت یا رسول الله

دیگر خبر ده مرا از آن آب نه از زمین است و نه از آسمان است کدام است گفت

آن عرق اسب است

آن عرق سست که از اندام بیرون برود گفت صدقت یا رسول دیگر خبر ده مرا که از بچی

حاصل میشود بعضی به پدر شبیه است بعضی بمادر صحبت پیغمبر گفت آن فرزندی که بمادر

شبیه است آن نطفهٔ اوست و آنکه به پدر شبیه است نطفهٔ پدر است و آنکه بهر دو

شبیه است از هر دو جانب حاصل میشود گفت صدقت یا رسول الله دیگر مرا خبر ده

که کشتی نوح پیغمبر چگونه بود پیغمبر گفت کشتی نوح سیصد گز بود بدرازی او پنجاه گز

بهنای داشت و چون ماههای پیغمبر آن بعدد تختههای او تا تمام بماند حق سبحانه و تعالی فرمود که چهار

تخته دیگر وصل کنند تا در آن ماهها تمام شود چهار تخته را وصل کردند کشتی تمام شد

گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که نوح در کجا بکشتی نشست پیغمبر گفت در کوفه

گفت در کوفه گفت تا کجا رسید گفت تا کعبه چون بکعبه رسید بایستاد

چون هفت نوبت بر گرد محیط خانهٔ کعبه طواف کرد بایستاد چون طواف بکا

آورد به نشست و ساکن شد کشتی بکوه فرو آمد گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده

مرا که خدا از زمین زرم از چه آفرید گفت حق سبحانه تعالی مروارید آفرید در و برکشت بحکم

نظر باری تعالی آن مروارید آب شد بعد باد را پدید فرمان داد تا بر آن آب بزند و آب

از جا برکند و بدید موج برآورد و از سختی موج بر خواست پس فرمان داد تا کف بهم

بپیوست و کوه شد پس فرمان داد که سمت آتش در هم آمیخت و به اسباد

و پس فرمان الله تعالی هفت طبقه زمین شد و هفت وی پانصد ساله راه است و بالای

نیز پانصد ساله راه است بگفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که اصل و بن کوهها

که در دنیاست از کجاست گفت اصل آن از کوه قاف است گفت قاف از چیست

گفت اگر این کوهها نبودی زمین پیوسته از زنیقی با تموج است خدای تعالی بود که زمین بر کوه قرار

گیرد پس کوه را میخ زمین گردانید گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که زمین

زمین از چه چیز قرار گرفته گفت بر شاخ گاو گفت آن گاو چه نوع است

گفت آن گاو را چهار شاخ است و هر شاخ گاو را هفتاد گوشه است درازی هر شاخ

پانصد ساله راه است سر وی در مشرق و دم وی در مغرب میان آن پنج هزار

ساله راه است و این همه عالم هر چه در وی است همه را در یک شاخ گرفته است

و بقدرت

و لقد رب باری تعالی بوی آزادی بر سند گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که آن
گاو چه قرار گرفته است گفت بر سنگی سفید و آن سنگ بر کوه است که آنرا صعود
خوانند گفت تعالی آن کجاست گفت در دوزخ گفت آن کوه بمقام کیست گفت
آن کوه را جای روز عیان آفریده است و بلندی آن کوه هزار ساله راه است بدان ای
الکبر چون روز قیامت شود حق تعالی کافرانرا امر کند تا در آنکوه روند و چون
کافران جمله در آن کوه روند از باری تعالی امر رسد مر کوه را که بجود بجنبد بفرمان رب العزة
کوه بجود بجنبد و جمله کافران بیهوش گردند در دوزخ بیفتند گفت صدقت یا رسول الله
دیگر خبر ده مرا که پیش گاو چیست گفت آن ماهی است که نام باری تعالی است چشم او بر بود
الحیان بود که روزی شیطان علیه اللعنه پیش گاو رفت و وسوسه نمود که ای گاو
بر بجی خیف میشود که خدای تعالی مرا آسایش داده است و ترا چنان کرد که جمله عالم را
بر شاخ گیری و همیشه بارکش باشی شاخ خود را از زیر دنیا برکش جمله عالم بیفتد تا
جز نشوند تا تو هم آگاه باشی چون این سخن بشنید بنداشت که راست میگوید شاخ خود را

بکشید و بهشت حق تعالی بقدرت خود نگاه داشت فی الحال آن شبه

در میان گاو رفت گاو در حال هلاک گشت افتاد در جست باز بحکمت باری تعالی آن شبه سو

امر کرد که بیرون آید تا روز قیامت همیشه پیش چشم آن گاو به ترید گاو از هیبت او قرار

گرفت و همه عالم بدر شاخ گرفت گفتند صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که آن

کوه مسعود که جای قرار گرفت گفت بر کوه است که آن را غضبان خوانند لعنت

خدای تعالی است از خشم خویش آفریده است و آتش هر ستان زبر او عذاب کنند

گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که صفت آن کوه چیست گفت آنکوه هفتاد

هزار صحرای آتش است و در هر صحرای هفتاد هزار شهرست و در هر شهرستان

هفتاد هزار صحراست و در هر صحرا هفتاد هزار کوشک است و در هر کوشک

هفتاد هزار خانه است از آتش و در هر خانه هفتاد هزار حجره است و در هر حجره

هفتاد هزار صندوق است و در هر صندوق هفتاد هزار مار است در دهن هر

ماری با ضد سال راه است و هر ماری هفتاد هزار کژدم است و هر اگر فرمان

شود



شود از آن گرد مان یکی بر کوه نیش زند کوه آب شود از بیم نهر اگر آن اتش که
دران کوه هست بیدا شود یکجا در دنیا افتد از مشرق تا مغرب را بسوزاند و جمله
ناچیز شود گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که زیر آن زمین چیست گفت زیر آن
زمین دیگرست سفید چون نقره خام و آن زمین هست که او را عجبه خوانند و بوی آن زمین
چون بوی مشک است و دریاچین و روشنایی چون ماه تابان است و نیکوکاران امت
تو آنجا باشند گفت تعالی زمین را از نور آفریده و او را برین زمین بدل کنند قوله تعالی یوم
تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَ الأَرْضِ گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که زیر آن زمین
عجبه چیست گفت صدقت یا رسول الله زیر آن دریاست گفت در آن دریا
فقام چیست گفت در آن دریاست که او جمله آفرینش که گفت بر پشت او
جوش گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که آن ماهی چه گاه است گفت تعز
بر خاک علی از بیغیر خاک نمناک زیر آن نیز دریاست گفت صدقت یا رسول الله
دیگر خبر ده مرا که صفت اندر یا چیست رسول صلی الله گفت در آن دریا خدای تعالی

هفتاد جزیره آفریده است و در هر جزیره هفتاد هزار شهر است و در هر شهری هفتاد هزار
فرشته ایست گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که زیر آن دریا چیست رسول گفت
باد است العقیم همان خدای تعالی جمله عالم را بر خود گرفته است و آن باد هوا مانده هیچ
سختی ندارد گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که زیر آن باد چیست گفت کوه عظیم
گفت و زیر آن کوه چیست گفت دریائیست از خون و هم گفت برای کیست
گفت برای دوزخیان است چون روز قیامت آید دوزخیان را خون و هم بخورانند
گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که زیر آن دریا چیست گفت دریای آتش است
که در آنجا حمیم خوانند و آن شراب دوزخیان است چون دوزخیان بخورند
از آن شراب بیاشامند روده های ایشان از شکم ایشان بیرون آید باز بفرمان خدای تعالی
بجای خود رود گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که زیر آن آتش چیست گفت
حجابهای نور است که مثل ماهتاب است که بجز خدای تعالی کسی دیگر نداند گفت زیر
آن حجابهای چیست گفت حجابهای نور است که مثل شعاع نور است که مانند نور آفتاب است

و در آنجا مقام



و اگر مقام فرشتگان است گفت در زیر آن مقام چیست گفت که در زیر آن
هوا است گفت در زیر آن هوا چیست گفت ثری است پیغمبر گفت یا ابن سلام
بزرگی خدای تعالی را پایان نیست در زیر ثری کس را بعلم خویش آگاه ندارد و از این کس
نپرسید تو نیز مپرس گفت پیغمبر ای ابن سلام این علم که خدا مرا عطا کرده است
بدیگر پیغمبران عطا نکرده است و این سؤال که تو کردی هیچ کس نکرده است از عرش
گذشته گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که در این جهان چهار مرغ است از
مرغهای بهشت آن کجاست پیغمبر گفت یکی مکه دوم مدینه سیم همدان چهارم عانه علی الفرات است
گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که در این عالم چهار شهر کدام است پیغمبر گفت
یکی همدان دوم منفوم سیم قضاویه که شام است چهارم عنقل ارمنه گفت صدقت
یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که آن چهار زمین کجاست از زمینهای بهشت است گفت یکی
عندلیب از مغرب دوم قاف سیم از زمین افریقیه سیم عقبلنت از زمین
خراسان گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که چهار شهر از شهرهای دوزخ

کدام است گفت یکی قحط دوم افطال سیم خوردن چهارم مداین گفت صدقت یا رسول الله

دیگر خبر ده مرا که چهار زمین از زمینهای دوزخ کجاست گفت یکی نهروان که در زمین شام است

دوم کردان لدینه سیم سحر و صحرای چهارم عرفان گفت صدقت یا رسول الله دیگر

خبر ده مرا که درازی آن زمین چند است گفت یک روز راه گفت عجب دلیل

گفت که آفتاب صبح از مشرق برآید و شام بمغرب رسد گفت صدقت

یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که کوه قاف چیست گفت پس کوه قاف هفت د

هزار زمین است قدر این دنیاست گفت از پس آن چیست گفت هفت ده هزار

نقره زمین است همه کوه بر کوه جهان کشید گفت صدقت یا رسول الله از پس آن

چیست گفت هفت ده هزار کوه است از آهن که بر گرد این عالم کشیده است طول و عرض

زمین هفت ده هزار ساله راه است گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که پس

آن چیست گفت از پس آن هفت ده هزار حجاب است از تاریکی گفت از پس

آن چیست گفت ماری است که نام او [illegible] امون است که این زمینها و کوهها و حجابها و جمله

عالم

عالم و دریاها که گفته شد اند حلقه کرده است و دم خویش را بدهن گرفته بفرمان خدای
تعالی تا روز قیامت گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا در پس و چیست گفت عالم
یعنی خداست از پس آن کس نداند بجز خدای تعالی گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده
مرا که کوه قاف که گرد عالم است طول و عرض آن چند است گفت پانصد هزار ساله راه است
گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که در زمین عالم هفت زمین است در آنجا
کیست گفت زمین اول فرشتگانند که عدد ایشان را کسی نداند بجز خدای تعالی زمین دوم
دیوانند زمین سیم پریانند و در زمین چهارم پرندگان و زمین پنجم گنجینه ایست
پر از عمود است و در زمین ششم سنگ نرم است و مرغان است و در زمین هفتم
آدمیانند و هر زمین بر بالای همدیگر گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا
که بهشت را پیش تر آفرید یا دوزخ را پیغمبر فرمود اگر دوزخ را پیش تر آفریدی و در آتش
در بهشت نبودی لاجرم بهشت را پیش تر آفرید گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده
مرا که صفت بهشت چون است و چگونه است و در کجاست گفت بهشت در آسمان چهارم است

و بهشت را هشت در است و درازی هر دری هزار ساله راه است و فراخی آن پانصد ساله راه است

و در هر دری دریائیست در آن در دن بهشت است عرش ایشان فراخی آسمان

و زمین او بعضی از نقرهٔ خام است و بعضی از یاقوت سرخ و بعضی از زمرد و بعضی

از زبرجد و بعضی از نور بمقدار عمل آن بندگان و یکی از گوشکها عطا کنند و هر گوشکی

را رنگ دیگر هفت چندان دنیا باشد و بعضی از آن بلندی و رضوان در بهشت

باشند نورانی که اگر نیم ناخن در دنیا نماید از مشرق تا مغرب جمله خلایق

بیهوش گردند از روشنائی نور ایشان و هزار فرشته گان بیایند و سلام

باری به بهشتیان میرسانند و طبقهای نور پر از زر و جواهر و مروارید بر ایشان

و مرجان بیاورند و بر ایشان نثار کنند و بشارت دهند و گویند که

که شاد باشید آنچه خدای تعالی آفرید بخورید و اکل نمائید و بیاشامید و هر چه خواهید

گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که زمین و خاک او چگونه است

و خاک او چیست و نباتات چیست گفت زمین بهشت از نقرهٔ خام است

و خاکش

و لکن زمین بهشت



دهانش از مشک عنبر و کافور و زعفران است گفت صدقت یا رسول الله دیگر
خبر ده ما را که در بهشت بهشتیان طعام و شراب خورند ایشان را قضای حاجت
هست یا نه اول بگو که ایشان خورند رسول صلی الله گفت اول هر چیزی که
لطیف است و جمله عالم را بهشتیان خورند هر چند اکل نمایند و آب نمند
حاجت انسانی نباشد چون سیر خورند و عرق از ایشان آید چون بوی
از مشک و کافور گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که بهشت
چهار جو کدام است که کدام می رود و روز بیفزاید کم نشود گفت کنار کرسیهای
زرین است و اگر قطره ازان بخورد هفتاد سال دیگر تشنه نشود گفت
صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که گشادی و درازی آن چند است
گفت گشادی هر جوی پانصد ساله راه است و درازی آن کس نداند بجز خدای
تعالی و شهرهای آن جوی چند است که در جبلهای و کوشکها و باغهای مرغزار
بهشت و هر گاه بهشتیان تشنه باشند دران جوی روند و از کرسیها بهشتیان

بهشتیان روند گویند ای بنده خدا ما را برای تو آفریده و ما را انتظار تو بوده ایم بهشتیان

چون از آن شراب مخمور بند و قدحهای بجای خود روند که هیچ حاجت به

داشتن و نهادن نباشد گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که کدام

نهر است که بزرگتر است گفت کوثر بزرگتر است که مومنان را باشد پیغمبر

گفت ای ابن سلام آب کوثر از آفتاب روشن تر است و خوشبوتر است

از مشک و کافور و شیرین تر از همه شیرها است و کره بر کرد او قدحها که هفتاد

بار روشن تر از آفتاب است و کرسیها است که هر یک از دنیا بزرگتر است

و چون روز محشر از هول قیامت خلایق را از تشنگی غالب بشود آن آب

در حلق ایشان بریزند سیر نشود و دران زمان بفرمان باری تعالی ساقی کوثر مرتضی

علی علیه السلام باشد و باران قدحهای آب کوثر برکشند و مومنان را دهند

و من شفاعت خواهم از حضرت عزت و ایشان را ببخش گفت صدقت

یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که بهشتیان نقاب چهره بکدام روز ور یابند

گفت



گفت در روز جمعه چون مؤمنان در بهشت جاودان باشند و کافران در دوزخ و
من که محمدم با امت خود در بهشت باشم جبرئیل بیاید از حضرت عزت
پروردگار و گوید یا محمد خدای تعالی ترا و امتان ترا مهمانی میطلبد جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
براقها بیاورند و براقهارا از نور آفریده است و دمهای ایشان از لاجورد سراح
و چشمهای ایشان از یاقوت سرخ روی ایشان بروی زنان میماند و لجام
ایشان از زبرجد سبز و زین وی از نقره است اهل بهشتیان سوار شوند و برای
من جمع شوند پس بفرمان رب العزت در رسد که سوار شوید پیش یار براقها
که منادی کنند که امروز بهشتیان مهمانی خدای تعالی میروند جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل در رکاب ایشان غاشیه و عنان دار باشند و همه مؤمنان بصحرای
بهشت بمیعادگاه مجموع جمع شوند پس حق تعالی بی چون و بی چگونه و بی شبه و بی نمونه
خدای تعالی قدرت جمال خویش به بهشتیان نماید و هفتصد هزار سال بیهوش شوند بعد از آن
حوران نعیم و جنت در کوشکها و باغها و تختها دعا کنند گویند ملکا معبودا

چه باشد گفت جامه‌های بهشت بپوشند گوناگون چه سندس و استبرق و دیبا

هفتاد حله بپوشند و هنوز پیرایه دست و پای کردن نیافته باشند و اگر جمله عالم جمع

شوند قیمت جامه نتوانند کرد گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که بهشتیان

در خادم باشند یا نه هر کدام غلامان بسیار همچو مروارید و مرجان و عدد ایشان

در کسی نداند مگر خدای تعالی بر دست هر غلامی و جامی طبقی از نور باشد و پر از

گوهر و یاقوت و مروارید بوند چون این سخن بشنیدند فریاد برآوردند و بگریستند

و از گریه بیهوش شدند چون بهوش آمدند گفت یا رسول الله آتش کی را [illegible]

تا مشرق چنین حکم کنند کسی که در آن حجره باشد و حال او چه خواهد بود پیغمبر

گفت او را خدای تعالی داند گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که دوزخیان

که باشند پیغمبر گفت بدکرداران و بی‌نمازان و [illegible] و آتش [illegible]

و ربا خواران و [illegible] و لواطه کنندگان و زناکاران گفت صدقت

یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که کدام گروه عذاب سخت‌تر باشد و جای تنگ‌تر باشد پیغمبر گفت

مشرکان

واگر میکردیم دیدیم بلا گرفتار نشدیم وامر باری بجا نیاوردیم وای که در دار دنیا توبه نکردیم
واحسرتا واندامتا در این بلا گرفتار شدیم واز این غلها وزنجیرها اندیشه نکردیم چون ایشان را
بدان جاه برند ماران کژدمان نیشها میزنند وایشان از شر زهر ناچیز شوند همچنان باز بود
شوند واز ایشان چرک وخون آید وریم بپیرد وکف از دهن ایشان بر آید واز تن ایشان
جا برمی اندازند وفرشتگان عذاب خون وریم ایشان را بخورند وایشان زینهار
خواهند گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که زنان را چگونه عذاب کنند رسول گفت
گروه زنان بیاورند فرشتگان عذاب دوزخ بسپارند مالک ایشان را بیکموی آویخته ودستها
بر پشت بسته وزنجیرهای آتشین وغلهای در دست وپا کرده وگروهی زبان آویخته بعد دیموی
که در تن ایشان است مار وکژدم بر ایشان چسپیده وگروه زنان را بزبان آویخته
وفرشتگان عذاب بعمود آتشین میزنند نمیرند ولیکن ناچیز شوند باز همچنان شوند وگروهی از کمر
آویخته وسر وپای بزمین ماران وکژدمان نیشها میزنند وگروهی میخ‌ها شکمهای ایشان شکم ایشان
بجا نگشته ومثل رعد وبرق فریاد بر آورند فایده ندارد وگفت صدقت یا رسول الله

دیگر خبر ده مرا که این گروه زنان چه گروه باشند پیغمبر گفت آن زنان را که بموی آویخته

بودند بی اذن شوهر از خانه بیرون رفته اند و آن گروه ایشانند که بر پشت آویخته و شکم

چون کوه پیش انداخته اند ایشان زنانند که فرزند حرام آورده اند و بی توبه از دنیا

رفته باشند و گروه زنان که ایشان بزبان آویخته طائفه زنان باشند

که شوهر خود را سزا گفته باشند و بی توبه از دنیا رفته باشند و گروه زنان

ایشان از قفا بیرون کشیده باشند که بشوهر جادو کرده باشند و بی توبه از دنیا

رفته باشند آن گروهی که از کمرهای آویخته اند زنانند که زنا کرده باشند ایشان را

بیارند بمالک دوزخ سپرند مالک ایشان را بعذابهای گوناگون شدت نماید

چنانچه زبان ایشان را بکارد ببرند و با ایشان بخورانند ابن سلام گفت

صدقت یا رسول الله ایشان که باشند حضرت فرمود که ایشان در

دنیا گواهی ناحق داده اند غیبت مردم کرده اند و بعضی از فرشتگان عذاب کنند

و گرزهای آتشین بر ایشان زنند تا خبر شوند گفت صدقت یا رسول الله

ایشان

ایشان خبر ده باشند گفت ایشان گفته مطربان دوست داشته اند و دائم با مطربان بسر برده

بعضی را زبان از قفای بیرون کشند و سرنگون افتاده باشند و فرشتگان عمودهای آتشین

میزنند ابن سلام گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا حضرت فرمود گروهی را

بیاورند که سخن چینی کرده باشند و بهتان گفته باشند بیاورند و بعضی را شکمها مثل

کوه برآمده باشند و دست و پای ایشان چون موئی باریک شده باشند و ماران و کژدمان

شکم ایشان میزنند گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا حضرت فرمود گروهی را

حاضر سازند که در دار دنیا صدای مؤذن شنیده اند و بنماز حاضر نشده اند گروهی را فرشتگان

بکاردهای آتشین گوشت رانهای ایشان ببرند و بایشان بخورانند آتش بر اعضای

بریده ایشان زنند گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا حضرت فرمود قومی پدر

و مادر آزار بیارند و بعضی را آرند با تنهای ایشان در زمین بکشند و کفک از دهن ایشان

ریخته میشود فریاد کنند و گویند ای فرشتگان آب بما دهید فرشتگان عذاب

جهنم را قدحهای آتشین بدهند ایشان از تشنگی بخورند و روده و گوشت ایشان همه بسوزد



و جگر ایشان جمله ریخته شود و فرشتگان عذاب گویند کو کنند گفت صدقت

یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که ایشان چه کرده اند حضرت فرمود که مال یتیم را بظلم گرفته اند

و بی توبه از دنیا رفته اند و بعضی گروه را فرشتگان عذاب جهنم ببندند و آتش بزنند همه

اندام ایشان بسوزد گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا حضرت فرمود که گروهی را

بیارند که نکرده غسل جنابت آنکه باشند فرشتگان ایشان را سرنگون در دوزخ

اندازند و بعضی گروه را غلهای آتشین گردن بزنند ابن سلام گفت یا حضرت ایشان

چکرده اند حضرت فرمود که خون ناحق کرده باشند بعضی گروه فرشتگان زر و نقره گداخته

در حلق ایشان ریزند و در پیشانی و دست و پای ایشان داغ نهند گفت صدقت

یا رسول الله دیگر خبر ده مرا ایشان چکرده باشند گفت ایشان منعمانند که مال خود را زکوة

نداده اند و بعضی گروه را برهنه بیاورند و اندام نهانی ایشان در زمین و کهنه باشند

و از وجود ایشان آب منی بیرون آید فرشتگان عذاب عمودهای آتشین بزنند ابن سلام

گفت ایشان چکرده باشند حضرت فرمود که زناکاران و لواطه گران اند

که حلال



که حلال خود را گذاشته اند و بحرام مشغول شده اند و بی توبه از دنیا رفته اند دیگر فرمود که ای

ابن سلام دوزخ کوهیست بزرگ سیاه و تاریک بر در آن درختی بینند که آن را زقوم

خوانند بلندی آن هفتاد هزار ساله راهست در هر سر درختی آویخته اند فرشتگان عذاب

عمودهای آتشین بر سر ایشان میزنند گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که ایشان که باشند

گفت کسانی باشند که بر سر مردگان نوحه کرده اند و دستها بر روی زده اند وای وای

بر آورده اند و بعضی گروه را از عورتان جدا کرده اند اندامهای ایشان سرنگون آویخته اند از فرج

ایشان گوشت از ایشان همی آید و ناخنها پیکان گشته از سختی عذاب دست بر او

همی زنند گفت صدقت یا رسول الله ایشان چه قوم خواهند بود حضرت فرمود ایشان

زناکاران بوده اند که بی توبه از دنیا رفته اند و بعضی گروه را شکم نیمه حمل بیرون افتاده و نیمه

اندرون مانده واه و فریاد میکنند فرشتگان عذاب عمودهای آتشین بر سر ایشان

زنند گفت صدقت یا رسول الله ایشان که باشند و چه کرده اند حضرت فرمود که زنان

بدکار از زنا حمل مانده از دنیا بی توبه رفته باشند بعضی گروه را طعام زقوم بدهند و آب ایشان

از جهیم باشند بعضی گروهی را عذاب سختر باشد بعد از آن گفت دوزخ هفت طبقه است

و منافقان را در طبقهٔ زیرین باشند و خون و ریم بر ایشان می آید مانند خران

و خوکان فریاد کنند و از تشنگی زبانها بیرون آورند گویند و حسرتها دارند امتا که ما نیز ابتیم

که آن حضرت بخواهد شد اکنون در رفتادیم و گویند ای فرشتگان قطرهٔ آب ما دهید

ناگاه ابری بر سر ایشان پیدا شود و آتش باریدن گیرد چنانکه جمله در آتش غرق شوند

گفت صدقت یا رسول الله ایشان که باشند حضرت فرمود که ایشان منافقانند

که همان آشکارا مسلمان بودند نماز گزارند و روزه داشته اند و اما در باطن همه زناکار

ملواطه کنند بودند و بوی مسلمانی از ایشان نیامد و از زمرهٔ بد کار در مانند

و بقول علما کار نکنند و شعار قرآن نور زنند و آشکارا ایمان نمایند و پنهان کفر را دوست

دارند گفت صدقت یا رسول الله دیگر ضرورها که گروه دوزخیان چه گویند گفت همی گویند

وای بر سوای من وای بر غریبی من و حسرتها دارند اما که ما را چنین پیش آید که در این

عذاب بلا افتادیم و بخود در ماندیم وای از آن دوزخیان که طعام از زقوم است

و شراب

وسزاوار اینجهنم است گویند و این بر این سختی که امر باری تعالی نشنیدیم و متابعت شیطان
کردیم وای از این عذاب ها که در دنیا آسان مینداشتیم و از این سخن باور نکردیم
و فرشتگان منادی کنند و مصاحبت و متابعت شیطان کردند و در دل شما عذاب
دوزخ آسان مینمود مکافات است فرشتگان گویند ای عاصیان آن شیطان علیه اللعنه
بود که در دنیا شما را وسوسه مینمود و متابعت وی کردید امروز او نیز با شما در یک مصیبت
در دوزخ حجاب از میان بر میدارند در جای شیطان که بود او در معاینه عذاب کنند
او را ابلیس سخن به بینند گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که ایشان در آن
دم ابلیس را چگونه بینند حضرت پیغمبر فرمود که ایشان بانگ بر وی زنند گویند ای بدبخت
وای بد راه تو ما را بدین روز افکندی و از سبب تو بعذاب الیم رسیدیم ابلیس گوید
تا منبری از آتش بیارند که بلندی او هفتاد ساله راه است و بر بالای منبر رود بانگ
بر اهل دوزخ زند چنانکه همه اهل دوزخ بشنوند و بگوید ای اهل دوزخ بشنوید که خدای
تعالی برای شما گناهان شمار کرده بود و پیغمبران از بهشت و دوزخ شما را خبر داده بودند

از مکر و فعل من شما را آگاهی داده بودند پیغمبران شما نیکی را ره مینمودند و میگفتند هر که
بدی کنند جای او در دوزخ خواهد بود هر که نیکی کند جای او در بهشت خواهد بود از
سخن پیغمبران و علمایان برگردیدید مکر من افتادید پس اکنون مرا ملامت میکنید گویند چه
دلیل گوید قوله تعالی وقال الشیطان لما قضی الامر تا آخر آیه بر خواند چون شیطان
این آیه را بخواند بعد از آن گوید حالا چاره نیست تو عذاب خدا را بباید که من نیز با شما
در آتش دوزخ باشم آنگه از منبر فرو آید پس فرشتگان گویند ای بدبختان
و ای بدکاران اکنون این عذر گویند چون از شما هست گفت صدقت یا رسول الله
دیگر خبر ده مرا که چون قیامت چه نوع خواهد بود بعد از آن گفت یا ابن سلام آفتاب و ماهتاب
سیاه شود و ستارگان سیاه شوند فرو ریزند کوهها بر هوا بر آیند ریزه ریزه شوند و زمین
آیند و آسمانها بشکافند هفت آسمان آتش شوند هم و زمین را مبدل کنند و
دوزخ را حاضر کنند و صراط را بکشند و خلق اولین و آخرین را جمع کنند و
همه را از روی دل برانگیزانند و همه دل بعذاب نهاده از بیم دوزخ گریان
و پریشان



و پیشان چنانکه بر خواستن نتوانند و جمعه کروه کروه اشید صف دزده باشند

وای ازان دشواری که دران روز خواهد بود گفت صدقت یا رسول الله دیگر خبر ده مرا

که علامتهای قیامت و آخر الزمان چگونه است پیغمبر علیه السلام گفت یا ابن سلام

بفرمان خدای تعالی چهل علامت پیدا شود و بعد ازان دجال علیه اللعنه بیرون آید باز پرسید

ان چهل علامت کدام است گفت اول آنکه عالمان کمتر باشند و فلان بسیار

باشند و عورتان در خانها قرار نگیرند و بیشتر خلق شراب خورند و لواطه آشکار شود

و خلقان هرزه گو باشند و عورتان را شرم نماند و کودکان را ادب نماند

به استادان و معلمان التفات نکنند و به نظر حقارت نگرند و مادر را حرمت

ندارند و قرآن را حقیر دارند و مطربان را دوست دارند و قرآن و حدیث

را نشنوند و قول علما را قبول نکنند و اگر شعری خوانند انرا تعویذ خود سازند

و کودکان را ادب نفرستند و کشتهای کافرانرا دوست دارند و رحم

مروت در میان مردم نماند و خونهای ناحق بسیار کنند و هوای تماشا بستان

بسته گردد و بوستان مبدل گردد و باران های بی وقت ببارد و از خلق هیچ نیکی

نبینند و هیچ برکت نماند و بیشتر خلق گنه‌کار باشند و در مسجد کار بد کنند

و همه فساد در دوست داشته باشند و بانگ چنبر با هم جنگ کنند و چون

این علامتها پیدا شود دجال علیه اللعنه پیدا شود و این روز جمعه بر کوه بلند برآید

و بانگ زند چنانکه همه خلق فریاد برآرند و بشنوند و رود و آواز زنند و مطربان

و شاعران با طبل و چنگ زنند و جمع شوند و بعد از دجال علیه اللعنه از خر فرود

آید بفرمایی که خر را بیارید و خری باشد که فراخی پشت او ده میل باشد و بلندی

آن چندین باشد که اگر قعر دریای رود نیل افتد کف پالان او تر نشود و پای

چپ او سفید باشد و در پیشانی او نوشته باشد که ک ف ر یعنی و هو کافر

بالله العلی العظیم و جمله بت پرستان و کافران و منافقان و جهودان او را

خدای زمین دانند پس بالای خر سوار شود و همراه او دو کوه عظیم باشند یکی بر جانب

راست و یکی بر جانب چپ باشد و در آن کوه از زر و جواهر و مروارید بسیار

باشد

باشد و آن کوه را آراسته کنند مرصع کرده باشند و گویند که این بهشت را که آراسته است و هرجا
که ماران و کژدمان باشد از بالای آن کوه نگه کنند و آتش برافروزند و بگوید که این دوزخ است
پس دجال علیه اللعنه گوید آن کسانی که مطیع و فرمان‌بردار ایشان را به بهشت رسانم
که جانب راست من است و آنکه فرمان من نیست او را به دوزخ رسانم که بهیچ گونه
حبیب من است ای خلقان او را که تو دعوی خدا میکنی ما را بهشت و دوزخ رسانی
پس آن ملعون گوید بلی آنچه خواهید به شما برسانید پس خلقان گویند که پدر و مادر ما را و اقربای ما را
زنده کن دجال بروی نحس خود را به دیوان و پریان کنند که بصورت پدران و مادران
ایشان را بنمایند و کافران مطیع شوند پس با و روان شوند هر کجا که روند ایشان نیز روند
پس دجال علیه اللعنه همه را مسخر کند و برشته کفر درکشد مگر چهار قوم را که خدای تعالی از آن
مکان نگاه دارد یکی کعبه معظمه دوم مدینه سیم طور سینا چهارم بیت المقدس ایشان که مؤمن
باشند آنجا جمع شوند و سرها برهنه کنند و دستها بدعا بردارند و گویند خداوندا
ملکا معبودا پادشاها ما را از دست این ملعون برهان از کید و مکر او ایمن که در حق ما دعای



ایشان را مستجاب گردد بعد از آن عیسی پیدا شود و چون دجال او را ببیند بگریزد
و رفتن نتوانند و چون زمین هر دو پای او را بگیرد و رفتن نکند دجال علیه اللعنه از دویدن باز ماند
عیسی برسد و یک چوب بر او زند که دجال ملعون بیفتد و واصل شود بعد از آن امان زمان
محمد مهدی صاحب الزمان بدولت و اقبال ظهور کنند و تمام همت من در خدمت او جمع
شوند و گویند الحمد لله علی کل حال که بدیدار مبارک صاحب الزمان مشرف شدیم پس عیسی
وجب امامت ایشان در عقب صاحب الزمان نماز گذارند و اسلام باز آشکار شود و روز بروز کار عالم
بالا گیرد و تا دیدن امام پادشاهی بکنند بعد از آن چندی از منافقان پیدا شوند و امام را شهید
کنند و خروش از خلق بر آید جمله و اولیاء و حسرتها گویان خاک بر سر کنند آن جنازه امام
را نگاه بسپارند بعد از سه روز قوم یاجوج و ماجوج پیدا شود و زندگانی خلقان تلخ شود و ابن سلام
گفت صدقت یا رسول الله این چند گروه باشند گفت ایشان چهار صد گروه باشند که
هر گروه چندین کس باشند و دیگران را کسی نداند بجز خدای تعالی ایشان همه عالم را بگیرند
مگر آن چهار جا که قبل ذکر شد بعد از آن گویند که ملک زمین را گرفتیم و آسمان را
نیز ملک

نیز ملک چنو و چنا ریم تیر از قبضه بیفکنند و جانب آسمان اندازند و خدای تعالی با فرشته امر کند

که تیرها را بگیرند بخون آلوده کنند و چون تیرها باز آید خون آلوده به بینند شادیها کنند

که امروز ملک آسمان از آن منست و امثال سخن چون ایشان بدین گمراهی به بینند جمله

جمع شوند و فرقها برهنه کنند و دستها را بر دعا بردارند گویند خداوندا ما را از دست

این قوم برهان حق تعالی دعای ایشان را مستجاب کند از آسمان ابری پیدا شود و بر سر

ایشان گیرد و تا چشم بر هم زنند جمله هلاک شوند بعد از هفت روز دابة الارض پیدا شود

و دستی بر عصای موسی بدست و دیگر انگشتری سلیمان را داشته همه عالم را بگیرد و پس رفقا

بلکه بنهند و هرکه معصیت کاری باشد بمیرد و هرکه طاعت کاری باشد بماند چون اسرافیل

صور بدمد چنان بادی پیدا شود که کوهها را بهوا برد مثل پشم و پنبه پس عزرائیل

را فرمان شود تا بر سنگ صخره بایستد در بیت المقدس رو بسوی آسمان کند

تا چه فرمان شود پس ندا آید که با ملک الموت دست به زیر عرش گیرد دست جبرئیل

الله پس چنان کند ندا آید که ای اسرافیل صور خود را بدم باز صور بدمد

عزرائیل گوید بار خدایا تو میدانی که کسی زنده نمانده است مگر این چهار فرشته جبرئیل و اسرافیل

عزرائیل و میکائیل پس ندا آید که ای بندگان من کسی نمانده است عزرائیل گوید بار خدایا

این بیچارهٔ ضعیف مانده است پس فرمان شود که عزرائیل بعزت و جلال من که همه

جانها ستاندی از اول تا آخر هیچکس رحم نیاوردی اکنون بعزت من که نزدیک است

مرگ بچشی و ظلم مرگ را بتو بنمایم تا بدانی که ستدن جان عزیز چیست پس عزرائیل

بر زمین غلطد و دست چپ باز کند میان جان کندن بچاره زار گریان فریاد میکند

پادشاها ملکا اگر میدانستم که تلخی جان کندن چنین است هرگز جان هیچکس نگرفتمی

پس ندا آید که یا عزرائیل جان تسلیم کن پس بشوری تمام از هیبت آن ندا او جان

تسلیم کند آنگاه هفت طبقهٔ زمین و آسمان بجز خدای تعالی دیگری نماند نقد صفت

یا رسول الله دیگر خبر ده مرا که پس از آن زمین چگونه در ماند زیرا که زمین نماند و نا چیز شده

باشند از حق در رسید که چه شد که آن پادشاهان که ظلم و دعوی

خدای کردند ظالمان عدل و آن گردنکشان و پهلوانان که زیر ...

و پهلوی

آمد یک اسب آسوده خواست سوار شده و بمیدان آمده روی بجانب طوق کنانه
کرد گفت ای سپاه یزیدی هر کرا آرزوی مرگ باشد بمیدان من آید هیچ کس
بمیدان نیامد طوق گفت چنین گفت طوق جفاجوی را که بنگر سوی جنگ نه روی
را نوای شاد این لشکر بیکران ز سام و ز رستم و گرز گران چو دریای جوشان مرا خواستی
همی کشتنم را بیاراستی ز بهر من انگیختی این سپاه نیم با تو اکنون بآوردگاه
بیرون آی اکنون بآوردگاه چو خواهی تو با این ضعیفان شام که چندین همه زار کشته شوند
نجوان همه کل کشته شوند بیا تا بگردیم بار دگر ببینیم تا کیست فیروزگر اگر من به نبود دست
بطوق کنند شنیدند این سخن سپس یزید
یابم به تیغ برزنم به تو همچه باران میغ
یکجای سر تا به تن اما راوی گوید که چون طوق کنانه از مسیب ابن سنجحان
بشنید از ناچاری اسلحه را بر خود راست کرده از میان لشکر خود بیرون آمد
گفت ای مسیب این چه آتشی است که افروخته‌ای و یکبارگی از
دین پدر رفته و از یزید برگشته و کمر جنگ مسلمانان بسته تو با سلمان
در چه کوششی به گل در چه خورشید پوشی همی نه دریا توانی به نی داشتن

نه هم از زمین کوه برداشتن ای مسیب تو با آل امیه نتوانی درافتاد که ایشان چون

دریای بی پایان پیدا گشتند و تو چون قطره باشی و سخن مرا بشنو تا ترا پیش یزید ببرم

و از جهت تو خلعت بگیرم و هر شهری که خواسته باشی به تو بدهد مسیب در جواب گفت

ای سگ ملعون جنگ کردن من نه از جهت زر و سیم است و نه از بهر مملکت

که دنیا و اسباب و مناهی نماند بلکه ای سگ گمراهی مرا کوشش از بهر آل نبی

است هم از بهر خون حسین عم است حق اهل بیت رسول امین را آل

امیه شمشیر کین تخواهم که بر من فریضه است این سپارم بفرزنده آل حسین

مسیب گفت ای طوق کت نه بدان که دست بر ندارم تا خون امام حسین را

باز نخواهم و اسیران را از بند یزید پلید بیرون نیاورم و امام زین العابدین را بامامت

ننشانم و آل امیه را بقتل رسانم مراد من اینست چون طوق کنانه این را شنید

گفت ای مسیب کار گذشته گذشت و گردنی شد نباید از عقب گذشته

رفتن و چه بسیست که از وفات جناب پیغمبر گذشته و کسی از فرمان نداده

و حضرت علی نوزانفی بوده و زیرا که از ایشان حجتی نیست و امامان خود را بدی

که لحظه خوار

که بچه خواری و زاری کشته اند و از ایشان کسی را باقی نگذاشته اند اگر زنده مانده اند

رفته به بند نوراند ایشان پس آمده بپید ز این کار دست ار توانی بدار که تیغ تو نگشاید

این بسته کار مسیب چو بشنید با طوق گفت که من حجتی دارم اندر نهفت بفر

مان پیغمبر کردگار بخط علی صاحب ذوالفقار گواهی نوشته حسین و حسن در آن

خط بفرمان میر زمن بخط علی و بمهر علی بامر خدا و رسول زکی طوق کنانه گفت ای

مسیب اگر راست میگوئی حجت خود را ظاهر گردان اگر راست باشد مرا با تو

جنگ کردن محالست مسیب گفت بیاورم غلام خود را بگفت ان آن خط را اورده

بدست کنانه داد طوق نگاه کرد خط علی و قول پیغمبر دید که نوشته بود که تیغ مسیب که

بگواهی امام حسن و امام

بعد از من روان است و به دستوری پیغمبر و بخط مبارک علی و حسین چون طوق کنانه

بخواند سر خود را حرکت داد گفت ای مسیب تو باین دست خط غره مشو که غلط

افتاده در آن وقت که جناب علی زنده بود و خویش و تبار ایشان بودند باک

نداشتم از تو چه باک دارم بگفت این و برخواست آنکه شعر شنید در او مدح

مردان شعر زنید که باشند اول لعنت حق بدو دوم بر بزرگان و سردار او

همی گفت طوق کنانه که من سواری نباشد در این انجمن رباینم سر

بنزد سر پل بسرعت بگویم بگرز برابر من دگر بشنوم آمد سواری هزار
همه نیزه و اسب و تیغ محن چه باکم بود زین خزاعی عرب که نه رستم است و
نه روئین تن نه رستم سوار است نه اسفندیار نه حیدر که گشت ور ابوالحسن
مسیب ز طوق این سخن کرد گوش سوی چرخ بر زد ز کینه خروش
مسیب همان میر اشعار گو نگر تا چه گفت آن یل نامجو همی گفت من مرد جنگ آورم
که شاگرد شیر خدا حیدرم مسیب منم پور قعقاع گفت بجان شیعه آل پیغمبرم نه
ترسم من از لشکری بی شمار چه دارم یقین راه داد آورم منم بر یزید و سپاهش بلا
بر آن سان همه بلا گسترم تو گوئی مسیب نه رستم شده بلی بر شمار رستم دیگرم
نه اسفندیارم نه رستم نه سام که پرورده نام و ر حیدرم مرا گر بباید از نو هزار
که درگاه سینه نشن بردم نه که کین با این باکی دین من در آن زور بازوی
این خنجرم تو گفتی نه نامور بوالحسن منم نامور بنده کمترم چو بشنید طوق کینه نه
چنین سخن درآمد بمانند شیر عرین علی رانکو هید پس حمله کرد زمیدان برانگیخت
اسب نبرد دو اسب دلاور برانگیختند چو هامون سپر تن برآویختند مسیب
برآمد کشیده سنان سپرده بشب رنگ تازی عنان دو گرز آوران

مسیب



نقل گرفتن قلعه خیبر و حضرت ولایت علی ابن ابی طالب

اما راویان اخبار و ناقلان آثار چنین روایت می‌کنند که روزی سید انبیا
محمد مصطفی صلعم در مسجد نشسته بود از لفظ مبارک خود حدیث بیان می‌کرد که
ناگاه آواز شهپر جبرئیل به سمع مبارک سید کائنات رسید پس جبرئیل آمد
و گفت یا محمد صلعم حق تعالی سلام می‌رساند و می‌گوید که برخیزید به جانب قلعه خیبر
را مسخر گردانید هر که مسلمان شوند امانش دهید و هر که نشوند سرش از تن
جدا سازید و مالش را به تاراج برید چون رسول خدا از وی فارغ شد روی مبارک
به یاران آورد و گفت ای یاران حکم جبار عالم چنان است که برخیزید و روی به قلعه
خیبر آوریم هر که مسلمان شود امانش دهیم و هر که نشود سرش از تن جدا کنیم و مال
او را به تاراج دهیم آنگاه منادی کردند تا تمامی لشکر اسلام جمع شدند و رایت
لوای اسلام را به دست معاذ بن جبل دادند و لشکریان را از یثرب باز کشیدند و روی
به راه آوردند اما روایت است که در آن وقت چشم مبارک شاه ولایت درد
می‌کرد القصه چون نزدیک خیبر رسیدند نزول کردند رسول خدا فرمود تا هر یک علمی

خود قرار کرفتند اما چون دیده بان آن لشکر را مشاهده کردند از حصار قلعه فرود آمدند
بجانب پادشاه روانه شدند اما در قلعه خیبر ده پادشاه بودند اول مرحب دوم
عنکبوت سیم ذوالحمار چهارم عمر پنجم عنتر ششم حسام هفتم عاصم
هشتم خطاط نهم کفت دهم شعول هفت دروازه داشت دیدبان
آن خیبر به پادشاه خبر رسانیدند که لشکر بی قیاس به پای قلعه فرود آمدند
و خیمهها بر پا کردند چون پادشاهان خیبر این سخن شنیدند همه بترسیدند
یکبارگی تا درهای قلعه را محکم ببستند و پلهای را از روی خندق برداشتند
و جمیع خیبریان بر بالای برجها آمدند و لشکر اسلام روان شد که در چهار رکن
قلعه فرود آمدند و خیمهها بر پا کردند در آن روز سپاه اسلام برآسودند چون
صبح صادق سر از دریچهٔ مشرق برزد رسول خدا با جمع صحابه بنماز مشغول
شدند بعد از ادای فریضه رسول خدا گفت ای سلمان عقاب سلاح زین کن
پس سلمان فارسی عقاب را زین کرده حاضر ساخت رسول خدا از خیمه بیرون
آمد و سوار شد و لشکر اسلام تمام سوار شدند تمامی اهل خیبر به برجهای قلعه برآمدند
و نظاره می کردند بعد از آن رسول خدا به نزدیک خندق آمد پهنای آن چهل
گز است و بسیار مغیلان در میان آن رسته و معبره قدم بر جنب منجنیق نهاده و
بسنگ



وسنگهای بزرگ ناهموار زدن منجنیق نصب که در آن قلعه انصار حصار
که بود و دربان همه بر دروازه است که پاسبان خیبر و خندق داشت حفظ
نام بیرون برج قلعه نظاره می کرد ناگاه چشمش بر جمال جهان آرای رسول خدا
افتاد پروانه صفت شمع رخسار حضرت سید کونین افتاد عاشق شد ار گشت القصه
رسول خدا صلعم گرد حصار برآمد در برابر در خیبر درگاه دید که سی گز [illegible]
آهن که میخها و مسمارها دارد آویخته هر گاه آن در باز کنند چهل جهود کار کنند و در باز
می کنند و هر گاه آن در می بستند چهل جهود کار و روز می کشید رسول خدا با جمیع لشکر اسلام
به نظاره آن حیران می ماندند و هم با خود اندیشه کرد که به هیچ نوع این قلعه را نمی توان
گرفت پس رسول خدا لحظه در برج در آن قلعه نگاه کرد هیچ تدبیر نیافت
که این قلعه را به چه نوع باید گرفت از آن جا باز گشت و لیکن خود آمد که در این اثنا
بعض حکم جمیع افرنگیان هر گونه صدا رنج و چهل لشکریان قلعه را دیدند که رسول خدا باز گشته
بر لشکر اسلام طعنها میزدند و سخنهای زشت میگفتند اما لشکر اسلام جواب آن لعینان
نگفتند چند روز در گذشت بعد از آن با لشکر محمد تا لشکر اسلام صلاح در پوشیدن [illegible]
شدند و علم اسلام بر در خیبر زدند آنکه از زیر بالای قلعه جنگ در پیوستند و
چنان جنگ کردند که خروش نیزه به فلک فی دوار رسید و سی تن از لشکر اسلام

دران روز شهید شدند القصه تا شب رزم کردند کاری بجای نرسید حضرت
با لشکر اسلام بازگشت به بارگاه خود آمده بنشست واز پی واقعه ملول غمگین گشت
و بلال بانگ نماز بگفت و اصحاب آمده بنماز مشغول شدند بعد ازان رسول خدا
بنشست بمجلس رسالت داده بود و اصحاب هر کدام از خیبر حکایت و روایت میگفتند
بعد ازان سید انبیا گفت ای یاران فردا میخواهم که کسی علم اسلام را
بر در خیبر زند ابوبکر برخواست گفت یا رسول الله فردا رایت اسلام من
بدر خیبر برم اما چون صبح صادق سر از جیب مشرق بر آورد نماز بامداد
بگذارد در بارگاه خود بنشست ابوبکر لعین علم اسلام بر گردش خود نهاده با لشکر
اسلام روی بجانب قلعه خیبر نهاد اما که چون جهودان خیبر در دیواران قلعه بالا فرود کر
جنگ در پیوستند چنانکه شرح نتوان گفت القصه چون آفتاب باوج فلک
رسید لشکر اسلام بازگشتند اما رسول خدا دران روز در سینه ملالت عظیم داشت
آنگاه اصحاب هر کدام بجای خود قرار گرفتند چون شب شد رسول خدا گفت فردا مرد
میخواهم که علم اسلام را بر در خیبر برد عمر بن خطاب علیه اللعنه گفت یا رسول الله
فردا علم اسلام را من بدر خیبر برم چون روز شد علم اسلام بر گردش بلند خود نهاد
با لشکر اسلام بدر خیبر آمد از زیر بالای قلعه جنگ در پیوستند تا نماز پیشین بدان رزم کردند

قدرا

و قلعه را نتوانستند گرفتن باز گشتند بجای خود آمدند رسول خدا خود ازان
واقعه خواطرش پریشان شد از عمر ملعون بدر باره گاه رسول آمد و نشست
و یاران رسول خدا هر کدام از خیبر حکایت می کردند چنین نماز عصر بگذاردند سلمان
فارسی برخواست گفت یا رسول الله از لشکر اسلام در هر خیمه یک مرد دو مرد
در خیمه فردا رایت اسلام بدر خیبر که خواهد برد رسول گفت یا سلمان نه بینی
که من بفرمان خدای تعالی کار میکنم این گفت و نشست یاران همه خاموش شدند
تا نماز شام شد بلال اذان گفت پس رسول خدا با اصحاب نماز گذاردند
پس رسول خدا گفت ای یا ابابکر فردا رایت اسلام بدر خیبر که خواهد برد عثمان
گفت من میبردم چنین روز دیگر رایت اسلام برداشت بر دوش بنهاد خود
نهاد و لشکر اسلام را بر گرفت و بدر خیبر برد افتاد در آن روز لشکر اسلام
بسیار کس از لشکر شهید شدند و چندین کس زخم خوردند کاری بجای نرسید باز
گشتند و بجای خود بیامدند رسول خدا از ان حال پریشان شد بر یاران گفتند
یا رب این قلعه را کسی چنین بگیرد در روایت است که ده روز هر یک از صحابه کبار
علم اسلام را برداشته بر لشکر اسلام بدر خیبر میرفتند و حرب می کردند و قلعه
را نمی توانستند بگیرند و روایت کرده اند که در قلعه خیبر سالاری کافر بود که مثل ان

پهلوان در عرب و عجم بود عمر نام و دیگر عنتر نام دهریان کافر گفتند که در خیبر این بار

تا ما بیرون آردیم دمار از روزگار ایشان برآریم اما چه بود در حجب گفتند یک روز

دیگر چه گر کی که از صحرای ایشان برسیم اما از شما روایت است که رسول خدا گفت

ای یاران منزل کجا فردا در شب اسلام کسی خواهیم داد که او دوست خدا و رسول باشد

روایت است از رسول خدا که شب همه انجم و در لشکر اسلام از فرقه کم شما نبود

و یاران حضرت پریشان شده بودند اما چون صبح بدمید و شمع جهان افروز روشن

شد و از گریبان مشرق روی نموده عالم را از پرتو رخ خود منور کرد رسول خدا با صحاب

نماز بگذاردند منتظر است که نور رشد ناگاه آواز شهپر جبرئیل بگوش رسید کاینات رسید

آنگه جبرئیل فرود آمد و گفت طه مه یا محمد حق تعالی بر تو سلام میرساند و میگوید

که گلستان زهرا را بگو که امروز غلام اسلام را باید گشت شیر من بده و اد تنها در قلعه است

خیبر فرست و قدرت ما را امت ها کن رسول خدا گفت یا جبرئیل امروز دو روز است

که چشم مبارکش ابن عم من درد میکند جبرئیل گفت یا محمد حق تعالی میفرماید

که دوای چشم او در دهان تو آفریدم رسول خدا از این سخن شاد شد و گفت

بدستها بر دوش مردان در آخر دم و آنگه سلمان به جانب خیمه شاه مردان

آمد چون به بارگاه رسول خدا آمد رسول خدا آب دهن مبارک خود را بر سر زبان

بیاد

بیاورد در چشم شاه ولایت کشید خوب شد آنگه کشید انچه بود بر دست مبارک

خود ذوالفقار را در کمر شاه ولایت بست و رایت اسلام را بدست ان حضرت داد

گفت یا علی ترا بخدا سپردم آنگه شاه ولایت علم اسلام را بر دوش مبارک گرفته

نهاد و تنها از لشکر اسلام بیرون آمد و روی بقلعه خیبر آورد چون جهودان قلعه خیبر را

دیدند که شاه ولایت تنها از لشکر اسلام بیرون آورد با علم اسلام بدر قلعه

می آمد عجب ماندند که خداوندا این جوان کیست که باشد که علم برداشته

پیاده بدر قلعه آمد القصه چون شاه ولایت بکنار قلعه خندق آمد جهودان

از برج قلعه برآمدند و از روی کنایه گفتند که ای جوان مگر تو میخواهی که ازین خندق

بجهی شاه ولایت گفت ای ملعون بخدای که اگر میخواهم صد نوبت می جهم

روایت است که دلدل از پیش شاه ولایت می آمد بعد از ان ساقی کوثر داماد

پیغمبر ذوالفقار را خوب بر میان بست و علم بیکدست گرفته و سورهٔ فاتحه میخواند

بر خود دمیده و در انتظار دلدل بود که شاه ولایت از جای برجست و بدان جانب

خندق فرود آمد آنگه دلدل بکنار خندق رسید شاه ولایت نعره

بر دلدل زد که چه استاده دلدل نیز از جای برجست و بدان جانب خندق

فرود آنگه شاه ولایت بر دلدل سوار شد بعد از ان مرحب جهود که پادشاه

شاه حصار اول بود اشارت بعنتر جهود کرد و گفت ای عنتر برو با
این عرب حرب کن آنگه عنتر که پیر سوار شد بعد از آن چهل جهود که
شمشیر بیامدند و در قلعه را گشودند آنگه عنتر بیرون آمد و گفت
ای جوان تو کیستی که دلاورتر از تو عرب ندیدم شاه ولایت گفت
ای ملعون نام من زبان تیغ می خواهد گفت و لیکن ای لعین بشنو
از آنکه زبان تیغ بگوید تا تسلی خاطر تو گفت ای حرامزاده نام من
علی است در ولایت نام من بلند است آنگه عنتر نیزه را حواله شاه
ولایت کرد شاه ولایت نیزه را از دست ملعون بکشید و دور انداخت
آنگه ذوالفقار برکشید و گفت ای ملعون بگو که در همه عالم خدا یکی است و محمد رسول
بر حق تا نجات یابی آن کافر گفت من هرگز از دین خود بر نمیگردم آن ملعون
بشنید و تیر از سر برکشید شاه ولایت در خشم شد چنان ذوالفقار بر
آن ملعون زد که خیار تر به دو نیم کرد چون آن ملعون بیفتاد خروش از خیبر بر آمد
بیامدند و لشکر اسلام تکبیر گفتند جای جهودان کافر بیامدند و در قلعه
را بستند عمر جهود سلاح بر خود راست کرد و بر اسب تازی سوار شد و از در
بیرون آمد و روی به سلطان شاه ولایت کرد و گفت بکشتی برادرم



که جنگی با صد هزار دیو جنگ برابر آمد از دست من جان نمی خواهی برد چون آن کافر
این سخن بگفت شاه ولایت به تشدید و ذوالفقار بر کمر آن کافر زد که چون خیار
تر بدو نیم کرد چون شاه ولایت عنتر دیگر را بکشت حبشی مردکان و زنده ر
بیامدند و در قلعه را استوار ببستند و سنگهای بزرگ از بالای حصار بجانب
شاه ولایت رها کردند شاه ولایت قرآن می خواند و بجانب حصار می رفت
که هیچ آسیبی بوجود مبارکش نرسید روایت است که چون شاه ولایت
بر در قلعه رسید دست دراز کرد و قلعه سی ۳۰ هزار من در را بر گرفت چنان
بجنبانید که لرزه در هفت در حصار افتاد روایت دیگر است تمامی در و زمین بجنبانید
اهل آن قلعه حیران بماندند اگر جبل جهود کافر در پیش آمدند و سنگ بزرگ از بالای
قلعه رها کردند که در حال رسول خدا بدان لب خندق حاضر بود و گفت یا علی
الحجر الحجر یعنی سنگ می آید چون شاه ولایت دید که سنگ بزرگ می آید و
ذوالفقار برکشید و بدان زد و دو نیمش گردانید نیمه آن خندق افتاد
دیگر نیمه در هوا معلق بماند اگر شاه ولایت آن سی ۳۰ هزار من در را برکند و
چنان در روی هوا انداخت که از نظر خلایق ناپدید شد چون ساعتی بگذشت
آن در در هوا فرود آمد حضرت امیر آن در را بر گرفت و در روی خندق بکشید پل شد

اسلام بود که بیامدند و از دور درگذشتم اما چند مرحب جمع و آن جماعت ها
بود خود را با سلاح بسیار آراست و بر پشت فیل سوار شد و گرز حمایت مینی را
بر گردنش خود نهاده سراسر امیر المؤمنین ع آمد و بانگ بر ساق کوه زند و
گرز خود را حواله شاه مردان بود شاه مردان گرز او را برگرفته دور انداخت
و ذوالفقار بر سرش بود که خیار تر بدو نیم بود چنانچه شاه مردان مرحب را بدان
حال بدو زخم رسانید لشکر اسلام خود را در اندرون قلعه انداختند و تیغ
کار بر آن ملعونان نهادند و بعضی اسلام آوردند و سپاه اسلام قلعه را غارت
کرده که ناگاه سپاهی فارسی دختری را بر دست گرفته نزد رسول صلعم آوردند که
چادری از زر سرخ بر سر کشیده خون از روی او می چکید رسول خدا گفت
ای دختر چه نام داری و چه کسی دختر گفت نام دارم و دختر پادشاه خیبرم رسول
خدا گفت روی تو چرا شکست دختر گفت یا رسول الله بالای تخت نشسته بودم که
تخت چنان بلرزید که من از بالای تخت بیفتادم و رویم شکست رسول خدا عجب
بماند که یا رب تخت چنان چرا لرزیده باشد در حال جبرئیل بیامد و گفت یا رسول الله
حق تعالی میفرماید درست که علی ع در قلعه را برگرفت چنان قوت که اکرم
بقدرت خود الله دیدند شنیدم روی زمین تمام برابر بجنبید و بر گفتند یا رسول الله
[illegible]

فرمان پروردگار عالم چنان است که این دو دختر را برای خود عقد کن که او عاشق تو شده
است پس بعد از آن رسول خدا دختر را برای خود عقد کرد آنگه فرمود تا در خیبر مسجد بنا
کنند آنگه مال بسیار گرفت و روی بمدینه فرستاد والله اعلم بالصواب

تمام شد قصه

نقل کیفیت بحیله بردن امام حسن امام حسین

یا حسین

اما راویان اخبار و ناقلان آثار چنین روایت کرده اند که در مغرب زمین پادشاه بود نام
او [illegible] سیاه بن ارمان و او چنان بقدرت ساخته بود که ۳ نفر را بکشتن ادمی نهادند و
میزدند تا صد نفر بکشتن او جا گیرد و اگر روزی در جنگ مرتضی علی گرفتار شود
طاقت نعره شاه ولایت تواند داشت تا روزی آن لعین پر کین لشکر بسیار
جمع کرده نزدیک مدینه کوه بود در پس آن فرود آمده و جاسوسی در شهر مدینه فرستاد
از برای محمد و علی علیه السلام در مسجد نشسته بودند ناگاه امام حسن و امام حسین ع از در درآمده
در پیش جد بزرگوار نشستند و گفتند ای جد مهربان و کودکان مکتب پدرم برای معلم هدیه
بمهر رسیده اند و ما با هیچ تحفه نیست چون حضرت محمد صلی الله علیه و آله این سخن بشنید
متفکر شد در حال جبرئیل در رسید گفت یا محمد چرا در اندیشه افتادی خدای تعالی ترا سلام
و میگوید که در زیر سجاده خود نگاه کن که تا قدرت مرا ببینی حضرت محمد دست
تمام خود را دراز کرد و سر سجاده خود بلند کرد [illegible] را بر داشت بشهزادگان [illegible]

داد گفت ای پسر گوشه کمان این گوهر را برداشته نزد معلم برید شاه
زاده کمان آن گوهر را برداشته و گفتند ای جناب بزرگوار اگر این گوهر زر
سفید بودی مادر خوشتر آمدی رسول ص گفت ای جانان این گوهر را نزد شمعون
جهود ببرید و زر سفید بستانید چون گوهر را در خانه شمعون نهادند چون منزل رسیدند
شمعون برخواست و برایشان سلام کردند و گفت ای عزیزان رسول خدا
خدمت شما چیست امام حسن گفت این گوهر در پیش تو آورده‌ایم و از تو زر سفید
می‌خواهیم درین گفتگو بودند جاسوس مکار در رسید و گفت ای شاهزادگان
محبت خدا و رسول این گوهر را بمن دهید و بهای او را از من بستانید که امر عظیم
درخواست شاهزادگان چون الحاح و لابه بی دادند آن ملعون گفت
من آمده‌ام
ای برگزیدگان خدا منت بر من نهید و این که خانه رنجه نمائید و بهای او را
من بستانید و این بگفت و روانه شدند امامزادگان و رفیق او سوار شدند او
شدند امام حسن گفت ای برادر این مرد مال الحیله می‌برد امام حسین گفت ای برادر
ما را چند قسم داد اگر نرویم می‌ترسم که در نزد خدای تعالی عاصی شویم و همچنین که
در بازار کوه رسیدند لشکر بی‌حساب دیدند و خیمه زده‌اند جاسوس مکار را در
نزد کیقباد کافر رفت و آن گوهر را پیش او بنهاد و گفت ای امیر بهای این چند است
ملعون گفت

ملعون گفت من ترا بجاسوسی فرستادم تو دلالی میکنی گفت ای امیر در راه
فرزندان علی را گرفته ام ایشان را نیز آورده ام ملعون چون این سخن بشنید خوش
حال شد پنجاه نفر از مقربان خود را همراه فرستاد و گفت زود بروید فرزندان
ابوتراب را بیارید آن ملعونان در پیش شاهزادگان آمدند گفتند ای فرزندان ابوتراب
شما را سلطان سپاه میطلبد شاهزادگان گفتند ما را به امیر شما چه کار است آن بیدینان
گرد سراپرده ایشان گردیدند شاهزادگان دست بدعا برداشتند آیه امن الرسول را بخواندند
بر ایشان دمیدند بامر الله تعالی آتش و دود از هوا در آمد و ایشان را بسوخت و صدای
شعله آتش بگوش لشکر سپاه رسید چنانچه دیده از دیدار و دل از زهره لرزید گفت ای یاران این
آتش از کجا می آید و چه چیز را سوخته است وزیر شاهرخ نام گفت ای امیر این آتش و
دود از دعای فرزندان علی است که خادمان ترا بسوخت و ملعون قبول نکرد و در غضب
شد صد و پنجاه نفر نوکر دیگر فرستاد که بروید ایشان را گرفته و بسته بیاورید شاهرخ
وزیر چون چنان دید گفت من بروم ایشان را بیاورم پس برخاست پیش شاهزادگان
آمدم و سلام کرد و زمین خدمت ادب ببوسید گفت ای نور دیدگان حضرت محمد مدت
ده سال است که در طلب جمال مبارک شما را دیدم و مسلمان شدم و خواستم که پابوس جد شما
ایشم در طلب ای فرمود که ای شاهرخ در همین جا باش شاید روزی بکار آید یقین میدانم

که امروز است ای شهزادها اگر شما خواهید با من بیائید و جان خود را فدای شما کنم شاه
زادها چون بشنیدند توکل بخدای تعالی کرده بهمراه شاهرخ نزد کیبا آمدند و سلام
نکردند و نشستند و آن ملعون از روی غضب بر روی ایشان نگاه نکرد چون نظر بایشان
افتاد گفت ای پسر زن بوتراب چرا بمن سلام نکردید شهزادگان گفتند که سلام
رحمت خداست بر کسی باید کرد که او بشناسد و داند که خدای تعالی یکی است و محمد رسول بر حق است
حرامزاده را قهر برآمد گفت ابوتراب بای الکنون از دست من گرفتار شدید باز
بخدای نادیده اقرار میکنید شهزادگان گفتند ما خدای هیجده هزار عالم را یکی میدانیم
بجز او خدای دیگر نمیدانیم ملعون چون نام خدای تعالی بشنید روی سفید و سیاه شد
جلاد را طلبید و گفت این کودکان را سر از تن جدا کن و نزدیک من آور
جلاد دست تخته شمشیر بر زمین نهاد و شهزادها را در آن جا نشاند و سر از تن
جدا کند تو وزیر شاهرخ بر خواست و گفت امیرا امیر پادشاها وزیر را جهت آن
داند که اگر سخن مصلحت داند بگوید آن ملعون گفت بگو وزیر شاهرخ
فرمود که امیر پادشاه فرزندان ایشان را از بیره نگهدار و لشکر خود را بر
دار شاه زدی بمغرب زمین نهان بفرست تو که بنشسته بالشکر زد که چون خبر ایشان
به پدر ایشان برسد البته در عقب ایشان خواهد آمد چنین مرتضی علی را بدست آری

کار عظیم کند باشی آن ملعون چون این سخن بشنید بفرمود کوچ کردند و شهزادها
را بر داشته روی بمغرب زمین نهادند و کیسه بعین بفرمود منادی کنند که
وای بر آن کسی که فرزندان علی را نان آب دهد چون سه شبانه روز برفتند
بمنزل رسیدند فرود آمدند و نان آب خوردند و شهزادها را ندادند حضرت
ام هانی گفت ای بدسگالان خدای تعالی عالم و آدم را بدوستی ما آفریده است چون است که
شما نان آب خورید و ما را نمیدهید شتربان که موکل شهزادها بود گفت منادی
کیسه را نشنیده اید که زهره آن باشد که شما را آب نان دهد چون شهزادها
این سخن بشنیدند نا امید شدند و در خواب رفتند شتربان نیز بخفت و در
خواب ایشان چنان حضرت پیغمبر صلعم در خواب دید که بانگ بر شتربان زد
که ای حرامزاده چنین است که شما آب نان خورید فرزندان مرا نمیدهید و شتربان
گفت یا رسول الله که فرزندان شما را آب نان دهیم شما در حق من چه میکنید پیغمبر
از خدا درخواست کرد تا حجاب از روی شتربان برداشت و شتربان بهشت را
آراسته دید از که خود بیتاب شد آنگه حضرت رسول را کوشک زرین بار
شتربان نمود که اگر فرزندان مرا آب نان دهی این کوشک از آن تو خواهد بود
شتربان از آن عجب بیتاب شد از شادی نعره بزد و بیهوش شد چون از آن بیهوشی

اگه بر خواست و حجبت در نبرت و هرچه نان آب بود نزدش هزادها آورد و دست
پای ایشان افتاد و ملامت شد و عذرخواهی نمود همین که شهزادها دست آب نان
در آن لحظه که کنیزه لعین حیلی کس را موکل ایشان نموده ناگاه آن جماعت واقف شدند
اسب نان را بر هشته و ریسمان در گردن نموده و نزد کنیزه بردند و احوال را عرض نموده آن
ملعون نابکار خشم خوفی خورده به سر مستی نشسته بود گفت تو فرزندان علی را نان آب
دادی شتربان گفت از حضرت محمد صلی الله شرم داشتم آن زمان از تو نترسیدم
الکنون تو گر و جاگر خانه دان ایشانم و گواهی میدهم که خدا یکی است و محمد رسول بر حق است
ملعون را خشم گرفت و گفت شتربان را سر از تن جدا کنید و شتربان را کشتند و او
روزی بمغرب زمین نهار بند راوی روایت میکند که حضرت امام حسن و امام حسین علیهم
عم زاده بود حارث نام داشت و با یاران چند از تجارت رفته بودند باز آمده
در بین شب بلشکرگاه کنیزه رسید نگاه کرد نوری دید که بر فلک میرفت با یاران
گفت البته پیغمبر یا علی یا شهزادها در بین لشکر میباشند حارث با یاران خود
گفت شما اینجا در بین جا باشید تا من معلوم کنم که لشکر کی بنده حارث
چوگان عربی در دست داشت و در جامه سر راه لشکر بگرفت و گفت شما کیستید گفتند
ما لشکر کنیزه می باشیم و رفتیم بمدینه و فرزندان محمد را گرفته می بریم حارث چون این

چون سخن بشنید آن سردار زهار بر درد برکشید پیش یاران خود آمد و بارها جمع
کرد بر اشتر نهاده بغلام داد بهمراه پاسبان خود روانه مدینه کرد و خود صلاح در پوشید
و همان شب روی بلشکرگاه نهاد و سر دار لشکر بگرفت و یک نعره برکشید و گفت منم مرتضی
علی شما فرزندان مرا بکجا میبرید و ضرب دستی نمود از طرف دیگر برآمد نعره بزد و گفت
منم محمد حنفیه شما برادران مرا بکجا میبرید و از طرف دیگر برآمد نعره زد و گفت منم [illegible]
عبید خادمش نو پس شما شهزادگان مرا بکجا میبرید و از هر طرف دیگر برآمد نعره زد
گفت منم حارث دلاور یار لعینان شما عمزاده مرا بکجا میبرید در آن وقت تا صبح جنگ کر
ده بکشتند چون روز شد قریب پنج هزار مرد کشته شد حارث را چون تنها دیدند یکبار
روی بوی نهادند چندان زخم بر تن داشت در آن وقت بانگ بر اسپ قنبر که
نام زد که قنبر پس بحرمت حضرت محمد صلعم که مرا بمکه رسانی که زنده باشم مرکب چون شنید
علم کرده روی بنخلستان مدینه نهاد و یک چشم بر اسم زدن خود را نزدیک مدینه برسانید
و آن در غایت بود مرکب جستن کرد و حارث را انداخت حارث بسیار زخم
خورده بود بیهوش گشته بیفتاد و مرکب سر روی خود را چون حارث نالید و روانه
مسجد شد و چون نزدیک دروازه رسید شیهه کشید در آن وقت حضرت صلعم
پشت بمحراب رسالت داده بود و حضرت مرتضی علی با جمع صحابه کبار نشسته بودند



از جمله شهزادها هیچ خبر نداشتند چرا که هر گاه شاه زادگان بخوانند معلم را دار

شد بعد از سه روز می ماند بنت الفضه چون شبهه مرکب بمنش ان شان رسید

مسجد بیرون آمده بود روی بجانب حارث نهاده بود امیر در دنبال روانه

چون در آن جایگاه رسید دید که حارث افتاده حضرت امیر سر حارث را از خاک بر گرفت

و بر زانوی مبارک خود نهاد و خاک از روی وی پاک کرد و حارث چشم باز کرد و سر خود

بر زانوی امیر دید و گفت زبان قوت گفتن ندارد و علی گفت ای حارث احوال باز

بگو که دیگر طاقت ندارم حارث زبان بگشود گفت یا علی زود باش که لشکر بسیاری

از مغرب زمین با لشکر بسیار آمده و امام حسن و امام حسین را بجبر گرفته برده جمعی

نهاده است و من در راه دچار او شده ام خود با لشکر او نبرد کردم و چند کس را بقتل رسانیدم

تا شهزادها را باز گیرم نتوانستم امیر چون این سخن بشنید آه سرد از دل بر آورد

و گریست گفت ای حارث برخیز حارث برخواست با امیر اندرون مسجد رفت

بانگ بر قنبر زد که دلدل و ذوالفقار حاضر کن قنبر خواست که قدم بردارد از خوف

بیفتاد و بیهوش شد غوغا در میان مردم برخاست فاطمه بشنید خواست که احوال معلوم

کند ناگاه حضرت امیر المومنین خشمناک از در در آمد فاطمه در دست و پای امیر

افتاد و گفت یا علی چه شور و غوغاست که در میان مدینه پیداست امیر گفت ای فاطمه ...

که کیباه ملعون با لشکر بسیار در پیش مدینه فرود آمده است مردم از برای لشکر
این غوغا میکنند فاطمه گفت یا علی باور میکنم که مثل تو چون شهنشاه در مدینه باشد
مردم از برای لشکر غوغا میکنند یا علی بحجت آن خدائی که می پرستی از احوال چگونگی آن
باز گو که کی بیند علی گفت ای فاطمه بدرود باش که کیباه ملعون مغرب زمین بحیله گرفت
است فاطمه این سخن بشنید با فغان بیهوش شد امیر علیه السلام برخواست که رخت بپوشد
آخر با صلاح بپوشیده فاطمه آمد دست در کمر بند او بحجت آن خدائی که می پرستی که مرا ببر
که فرزندان را امیدوارم و ببینم امیر گفت ای فاطمه بشارت باد که حضرت کبریائیت
حین که فرزندان حضرت ابتدا ایشان شما بد فرزندان تو ور نزد تو خواهند آمد این بگفت
بدلدل گفت گفت ای دلدل بحق خدای تعالی که یک لحظه مرا بدروازه کیباه ملعون برسانی والله
که [illegible] تو سوار نخواهم شد دلدل بامر خدای تعالی چون باد به پرید تا خود را بدانجا رسانید
رسید که شتربان را کشته بودند امیر از دلدل فرود آمد و گفت که سنان را جبار باید
که مهلت ببیند و حیات را مات ببیند شتربان جدا افتاده بود امیر سر او را بر ران نهاد
و دست بدعا برداشت هنوز دعا تمام نشده بود که شتربان برخاست و سلام کرد
و گفت معذورم دار که در نزد محمد صلعم کشته بودم احوال چگونگی آن میگفتم امیر گفت
ای شتربان در پیش باش شتربان از خشم مرتضی علی میلرزید و قدم شتران بر داشت

دست بدعا برداشت گفت خداوندا تو دوست تو چنین گرفته است مرا چنین
قوت ده که در رکاب او بروم خدای تعالی چنان قوت که هرچند دلدل خواست
کشش خود را بکشش او بکند او نتوانست القصه بیکدم و یک لحظه در آن رسیدند
که حارث جنگ کرده بود امیر آن ضرب دستی حارث را بدید آفرین کرد پس در آنجا
گذشته اند خود بدریای مغرب زمین رسیدند ملعون در میان دریا قلعه ساخته بود
با کشتی بقلعه میرفتند شتربان گفت یا علی در اینجا کشتی نیست امیر گفت همچنین
مرو و اندیشه مدار دید شتربان پای بدریا نهاد نزد روانه شدند اما ملعون مردم را مکمل
ساخته بود هر که در آنجا گذر کند چون امیر با شتربان را بدیدند که از روی آب آمدند
در حال در تعجب گرفتار شدند گفتند قضا را که علی باشد و در نزد کیکاووس لعین رفتند و
گفتند ای سلطان اینک علی در رسید ملعون که چون نام علی شنید بند از بند او برزید
بفرمود که در قلعه را ببستند چون امیر در را بسته دید آواز داد که کیکاووس ملعون در بستن
کار هنرمندان نیست بیا در را بگشا و مسلمان شو و بگو که همه عالم خدا یکی است و محمد رسول برحق
است کیکاووس خود را با آهن فولاد غرق کرده در برج قلعه آمد گفت یا علی نود سال است
که لات و منات می پرستم اکنون تا دیده اقرار کنم در خیبر را بدو انگشت کندی چرا
در این قلعه را نمی کنی امیر چنین بجز پیش او رسید امیر ۳ بار حمله کرد که مسلمان شو
نز

نشد و در قلعه را برداشت نشد امیر مسلم دست یدالله خیبرگشای خود را دراز
و برج قلعه را برداشت بدو فرسنگ دریا انداخت و اندرون قلعه رفت
با شتربانان بر سر چاه رفت که شاهزادگان را انداخته بودند و سنگی بر سر آن چاه نهادند
که چهل مرد با هیبت آن سنگ را بکناره انداخت و آواز داد که ای فرزندان من
چه حال دارید شهزادگان آواز پدر را شنیدند شاد شدند گفت ای پدر مهربان
در باب ما چاره انگر حضرت امیر شهزادگان را بالا آورد و نزدیک آن آمد حرامزاده ملعون
ده سیصد مرد پهلوان در پس پشت خود نگه داشت که هر یک چهل من گرز آهنین در
دست گرفته اند مرتضی علی پیش صف بایستاد و گفت ای کمینه بگو که در عالم یگانه
خدا یکی است و محمد رسول بر حق است تا من از خون تو درگذرم آن ملعون گفت
اگر مرا پاره پاره کنند از بتان خود بر نمی گردم این گفته تیر سه شاخ پیکان بر کمان
نهاده حواله مرتضی علی کرد شاه ولایت تیر را گرفت بسوی دریا انداخت حرامزاده
تیر دیگر حواله مرتضی علی کرد شاه ولایت تیر را در هوا در ربود به هوا انداخت و
چنانکه ناپدید شد ملعون چون چنان دید گرز خود را حواله مرتضی علی کرد شاه ولایت
آن گرز را بدو انگشت مبارک بگرفت چون موم حلقه کرد در گردن کیسه لعین
انداخت در پیش خود کشید و سر او را به تیغ برید در هوا انداخت با همه دلیران آن سر

ناپدید شد راوی گوید که حضرت محمد صلعم با جمیع صحابه در مسجد نشسته بودند که
ناگاه سر آن لعین در رسید در پیش مسجد افتاد حاضران تعجب اختیار کردند
حضرت پیغمبر گفت ای یاران هیچ شک نیست که مرتضی علی با کیپاه در حرب است
و این نشانه ولایت است القصه لشکر کیپاه چون آن دیدند خواستند با
امیرالمؤمنین ع در حرب شوند شاه رخ وزیر بانگ بر سپاه زد که این چه کار است
که در حرب با شخصی پیش گرفته اید بخدای عالم قسم که بغیر مسلمان شدن دیگر چاره نیست
و سپاه که این شنیدند یکبار دست و پای امیر افتادند و مسلمان شدند اما کیپاه
را دختری بود امیر او را بخواند و ایمان عرض کرد دختر گفت یا علی من چندگاه مسلمانم
که حضرت رسول از برای شتربان نقل کرد پس امیر الولایت را با او داد
و شاه رخ وزیر او ساخت و بت خانه را خراب کرد و با شهزادگان نزد رسول رفتند
و سلام کردند پیغمبر سر و روی ایشان را ببوسید و گفت ای نور دیدگان من
پیش مادر شما روید که او را جگر از آتش شما بسوخت پس شهزادگان نزد مادر خود رفتند و مادر
ایشان ایشان را در بغل گرفت و سر و روی ایشان را ببوسید و دل فاطمه زهرا قرار گرفت و خوشحال
اهل مدینه فرو گشت و مؤمنان شاد شدند و چشم منافقان کور شد والله
اعلم بالصواب

نقل طبانچه زدن قیس

اما راویان اخبار و ناقلان آثار چنین روایت می کنند که در وقتی در خوانه
رسول خدا صلعم شبانه روز بود که روزه داشتی افطار نکردی روز چهارم پنجشنبه
عایشه در حجره رسول خدا آمد رسول خدا دید که در نماز ایستاده است گفت
یا رسول الله خدای تعالی ترا از نه آفریدها همه هجده هزار عالم آدم برگزیده کرد و انبیا
وحال تو چگونه میگذرد که امروز سه شبانه روز است که در خوانه تو طعام دنیائی
نیست و ترا هیچ ~~معلوم~~ نیست رسول صلعم گفت یا معلوم شد ولی بیشتر مصلا را
بردار عایشه نیز برداشت زر و سیم بسیار دید هر کدام نوشته که هذا جزای من الله و
رسوله لعبد از ان بعایشه رسول گفت یا عایشه خدای تعالی زر و سیم از من دریغ نداشت
ولیکن نصیب انبیا و اولیا بجز محنت و بلا نباشد رسول صلعم چون این سخن بگفت
در و بخوانه فاطمه نهاد چون بدر فاطمه رسید فاطمه عها بیرون آمد گفت یا فاطمه با مهمان چه طور
فاطمه گفت هزار جان فاطمه فدای تو باد این بگفت و آب از چشم مبارکش روان شد
رسول گفت ای جان پدر چرا گریه میکنی گفت از بهر آنکه گریه میکنم که امروز بخوانه من آمدی
چهار روز است که در خانه من طعام دنیا نیست چون رسول پا در خانه نهاد دید که
کو دانش می آید عجب حالی گفت ای دختر دجبت فاطمه گفت ای پدر لنگر کن تا

رسول صلعم نظر کرد دیگ را دید که در بالای آتش گذاشته سر دیگ بر داشت
که سنگ سفید اندرون گذاشته بر آتش میسوخت رسول صلعم پرسید که این چیست
گفت ای پدر امروز چهار روز است که حضرت امام حسن و امام حسین گرسنه اند از [illegible]
از من طعام می طلبند و ایشان را خبر نمایم که تا پخته شود بدین گفته خواموش میکنیم پس
رسول سخت دل تنگ شد و آب از دیده مبارک فرو ریخت رو بصحرای مدینه
رفت که نهار حضرت را عادت بود که در صحرا آمده بیرون آمدی و گیسوی عنبر بوی خود را
پنهان داشتی تا مشرکان بی ادب ندانند که بر عادت قدیم و چشم گریان و
دل بریان روی بصحرا نهاد که نهار ناگاه شبانی دید با گوسفندان بسیار [illegible]
بنزدیک شبان رفت و گفت ای مرد بکجا می آئی حضرت گفت از مدینه آمده ام
گفت ای جوان مرد حال تو چگونه میگذرد رسول صلعم گفت تنگ فرمود این بچه کار
آمدی رسول گفت هیچ کسی باشد که مرا بمزدوری بگیرد شبان گفت هر چند
نظر میکنم اثر مزدوری تو نمی بینم رسول صلعم گفت حقیقت حال مرا نمیدانی شبان
هر چند رسول منع کرد جناب مولانا قبول نکرد و شبان گفت برو فلان ببندی آنگاه
[illegible] و خیمه به بینی از [illegible] زر و سیم نقره فرو گشته و مردی آنجا نشسته و غلا
مان بخدمت او ایستاده این همه گله‌ها که می بینی از آن او است و اگر احتیاج
دارد م

دارد او بتو دارد رسول گفت او کافر است یا مسلمان گفت او کافر است
اما این حالت و نعمت را که می بینی هیچ زاهد بر دارد و نزد محمد ص برود و مسلمان نشود
و مال بسیار فدای او کند رسول ص گفت او را چه نام است شیبان گفت قیس
نام دارد رسول ص بر آن بلندی نگاه کرد خیمه دید آنجا که شیبان گفته بود رسول ص بدر
خیمه رسید گفت السلام علیک یا راهب چون آوازش بقیس رسید
جمله اعضایش را راحت گرفت و رو بغلام کرد گفت بنگر که کیست در جوکس
بیرون نخواهد بود یا محمد است یا از یاران محمد غلام بیرون رفت مردی دید میان
بالا و گردنش نوری عظیم دارد با صفت تمام و بوی مشک از وی می آید چنانچه همه صحرا
معطر شده و قیس بدر جست و حضرت را بدرون خیمه برد بجای خود بنشاند
و خود بخدمت او بنشست هنوز رسول قرار نگرفته بود که جبرئیل در رسید گفت ای رسول
وای چراغ بتول وای مشکل گشای امت قیس هنوز بیگانه است ترا دستوری نیست
که بجای او بنشینی رسول چون خطاب بشنید برخاست بدر خیمه آمد قیس گفت
چرا برخاستی رسول خدا گفت عرض حاجت قیس نشناخت فرمود که طعام
بیارید و طعام با شیره خرما آوردند قیس گفت ای جوان مرد طعام بخور رسول ص
دست دراز کرد که طعام بخورد در حال جبرئیل در رسید و دست رسول ص را بگرفت

ولقمهٔ طعام را از دست رسول خدا نخواهد خفت گفت یا رسول الله خدا او دستوری

نداده است که طعام بخوری و شهزاده گرسنه اندر رسول صلعم گفت باز گشته قیس

گفت ای مرد از کجا می آئی گفت از مدینه می آیم قیس گفت محمد در مدینه

است یا نه رسول صلعم گفت من در مدینه بودم او نیز بود چون من بیرون آمدم

او نیز بیرون آمد قیس گفت اینجا بچه کار آمدی رسول صلعم گفت بمزدوری آمدم

تا مزدوری کنم و نصاب خود را بر دارم قیس گفت در راه آمدی چه دیدی رسول صلعم

گفت جمله صحرا پر نعمت دیدم قیس گفت این بارها و خروارها که می بینی

زر و سیم است من از سالها را آمدم تا این مال را فدای محمد صلعم کنم مرد راهی چه حیلت است

و تو مرا بنزدیک محمد صلعم ببر محمد را بمن بنما که من اینجا غریبم و غریب بجلم نابیناست

چون بر جمال محمد را به بینم ترا چندان مال بدهم ترا و عیال ترا از یاد [illegible] بگفت محمد

گفت من امروز بمزدوری آمدم و برسولی نیامدم امروز کار بکنم و مزد بستانم و بگو

اگر خدای تعالی میخواهد برسول بیایم قیس گفت ای جوان مرد مرا چهل مزدوری است

که از بهر ستوران آب بکشند یکی گفت تو یکی خود باش تا مزدور دیگر بگیرم

رسول صلعم گفت یک مرد آب بکشد مزد او چند است قیس گفت چهل دینار زر رسول صلعم

گفت نمیخواهم و هم چنان بد دست دینار رسانیدند قیس را خوش آمد ان [illegible] که کار

بچهل مرد کرد

جبل مرا یک مرد چهره می‌کند رسول ع روی مبارک را برگرفت دعای را از پا
بدر که گفت بسم الله الرحمن الرحیم دلو را به چاه انداخت و قیس حرمادر رسن
رسول نهاد و دیگر بار دلو را بجا انداخت ابلیس علیه اللعنه بشنود بر دیوان جمع گردیدند
گفتند چه بوده است ابلیس لعین گفت آنکه از قوت که محمد هزار عالم را برای او آفریده
است امروز از برای حرمادر ری می‌کند و مرا از خلق او عجب آمده بیایید نظاره کنید
جمله دیوان به نظاره در آمدند چون آن شب بر محمد افتاد رسن پاره پاره شد و دلو را
بچاه انداخت و بانگ دلو بگوش قیس رسید طمع و رنجور گشت و جبل بر دو غالب
شد و گفت ای مرد طاقت مزد و ری نداشتی چرا مزد و ری میکنی اکنون که ستوران
مرا تشنه گذاشتی و خشم در آمد یک طپانچه بر روی مهتر عالم زد پیغمبر خدا در آن بار
گوید دیگر طپانچه بر آورد که بحضرت زند دستش بلرزید و لرزه بر اندام افتاد و آسمان و
زمین بغریدند وحش و طیر زاری برداشتند و دریا بموج در آمد فرشتگان نوحه
در آوردند گفتند مگر قیامت بر پا شد رسول ع گفت خداوندا من مخلوقات در
گذشتم و تو هم در گذر فرمان حق سبحانه و تعالی در رسید که ای آسمان و زمین
وحش و طیر جمله آرام گیرید من آن دانم که شما نمیدانید قوله تعالی انی اعلم
ما لا تعلمون و قیس در متحیر ماند و بیهوش شد و گفت این چه گوهر که

من کرده ام و کار این جمله تباه شد رسول صلعم از چشم ایشان غایب و روی
بمدینه نهاد قیس چون بهوش آمد شب نگاه جمله ستوران جمع که آب بخورند و گفتند
ستوران از کی آب خورند فرمود که این قدر آب هست که جمله ستوران را تا یار است
و چون آب بخوردند ازین چهار دلو آب سیراب شدند اما قیس را غلامی بود
بنزدیک خواجه آمد و گفت ای خواجه چه کردی که لرزه در زمین افتاد و روشنائی تیره
شد و جمله ستوران سر بر زمین نهادند از چشم ایشان آب روان شده بود قیس
گفت ای غلام یک جوان نیکو صورت و خوش لقا بیامد و گفت کار چیل من خوش
من میکنم و چهل دلو آب بکشید آنگاه رسن بالا شد و دلو باره رفت و بانگ
دلو بگوش من رسید و طبع من شوریده گشت و با وی جفا کردم پشیمانم چه جوان
مردی بود غلام گفت چگونه مردی بوده است قیس گفت میانه بالا و علامت عظیم
درشت و فصاحت تمام داشت و هر که سخن میگفتی بوی خوش آمدی چنانکه
همه صحرا معطر بشدی و غلام چون این سخن بشنید جامه بر تن چاک زد و خاک
بر سر کرد و گفت واویلاه محمد صلعم بود و گفت ای قیس شرم نداشتی که عرش
و کرسی و لوح و قلم و آفتاب و ماهتاب جمله از نور اوست و هرچه از علم
است از برکت اوست و اگر او نبودی عالم و آدم نبودی والله که خدا تعالی
لولاک

او سوار جملهٔ فرزندان آدم برگزیده گردانید و بر خلعت محمدی درپوشید قیس این سخن
بشنید بیهوش شد و گفت ای غلام من ترا از مال خود آزاد کردم بشرط آنکه هرچه
من گویم فرمان بری گفت امر چیست گفت آنکه دست و پای مرا ببندی و در زمینی
خار و خاشاک بکشی و بر سر و روی من لگد بزنی و هر لحظه ندا در دهی که محمد را آزرده کند
سزای او این است و غلام او را بر دو دست و پا بسته در میان خار و خاشاک کشان
کشان میبرد و هر ساعت ندا در داد که سزای آن کس است که محمد را آزار کرده باشد
قیس فریاد کرد که پادشاها بد کردم از نادانی کرده‌ام درگذر چنان بنالید که ناله
بگوش مادر رسید قیس را دید که بر زمینی خار و خاشاک میکشند و فریاد برآورد که
ای مادر چرا گناه کردی که بدین عقوبت گرفتاری احوال بدانست و جامه بر تن خود
چاک کرد خادمان و کنیزان او بموافقت او سرها برهنه شدند گفتند خداوندا
نادانی کرده است و از گناه او درگذر مادر قیس گفت بحق موی سفید که بر قیس
ترحم کن و او را خوشنود سازی و گفت ای مادر چون روز قیامت باشد همه
خلق امید شفاعت او باشند و ما بی نصیب باشیم حال ما چگونه خواهد بود
مادر قیس بنالید زار زار بگریست و همه گفتند دریغا که از سالها درد و رنج بسیار
کشیدیم و اکنون تمام ضایع شد و مادر قیس روی بفرزند خود کرد گفت ای جان

ما در برخیز تا بنزدیک محمد ع رویم و عذر تقصیرات که آن وقت بر رسول دراز کردی
قطع کن و بر طبق نه من موی سفید را برهنه کرده ام در پیش وی رویم و او عذر ما قبول
کند قیس بفرمود تا دست او را ببریدند و مادر موی سفید را دراز کرده و دست بریده
در طبق نهاده قیس را کشان کشان در نزد رسول خدا بردند و مادر موی سفید را در دست
گرفته بنالید در زمان الله تعالی جبرئیل را بفرستاد که یا محمد قیس و مادرش را دستگیر
و از ما کن او به بخش تا فردای قیامت از امتان تو به بخشم قیس چون نزدیک محمد رسید
آواز داد گفت ای معدن رسالت و ای خزانه رحمت و ای سید قیامت و ای شفیع امت
و چراغ معرفت بدین بدین درگاه توبه من قبول هست یا نه رسول ع فرمود که قیس و مادرت
را در آرید و ایشان را در آوردند محمد صلعم و آله در روی قیس بوسه داد و گناه او را
به بخشید و ایشان عرض کردند که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد محمد رسول الله علی ولی الله
و آنگه رسول باد یگر ایشان در کنار گرفت و فرمود دست بریده را آوردند و دست او را
ابرو بستن او نهادند رسول ع و دست بدعا برداشت در ساعت از برکت رسول خدا دست
قیس درست شد و نعمتهای که آورده بودند همه را تسلیم رسول خدا کردند رسول ع

نقل قاضی و درویش ترب

بالها را بدرویش بخشید والسلام

اما راویان اخبار و ناقلان آثار چنین روایت کرده اند که در زمان پیشین قاضی بود
ذاکر

...اند که روز عاشورا بود بر در سرای خود بایستادی و نیازمندان چیزی دادی از قضا
درین وقت درویشی نزد قاضی بیامد و گفت ای قاضی حاجتی بتو دارم که
ده من آرد و ده من گوشت و ده درم زر ضرور دارم قاضی گفت شنبه اندکی
که وقت نماز پیشین بیا تا بدهم چون درویش صادق بود نماز دیگر باز آمد
قاضی بانگ بر درویش زد و او را چیزی نداد و درویش خسته دل و مجروح خاطر
باز گشت و می‌رفت از قضا در سر راه ترسائی بود درویش را دید باز گفت ترسا
درویش را بخانهٔ خود برده و ده من آرد و ده من گوشت و ده درم زر بدو داد
درویش بسیار خوش حال شد و آن غنیمت بر داشت بخانهٔ خود برد و چون شب
در آمد قاضی بخواب رفت در خواب آوازی شنید که گفت ای قاضی نگاه کن قاضی
نگه کرد بهشت را دید دو کوشک یکی از طلا و یکی از نقره بر کار ساخته بر کشیده قاضی
گفت این کوشک از آن کیست جواب که این کوشکها از آن تو بود اما چون درویش
را نا امید کردی و این کوشکها از آن فلان ترسا شد که دل آن [illegible] خوش کرد
چون روز شد قاضی پیش آن ترسا رفت و گفت ای ترسا آنچه دیروز در آن درویش
دادی یکی را از هزار عوض از من بستان و ثواب او را بمن بفروش ترسا گفت
اگر یک ده هزار بدهی نمی‌فروشم اما می‌خواهم که بگوئی سبب چه بود که تو با

شاها قاضی الحاجات جمیع ابرار تربت ایشان که تربت از شوق آن طلب در گریه افتاد و بتصدیق
درست مسلمان شدند و این کرامت از آن روز عاشورا بود

نقل پادشاه عکریه جنگ کردن مرتضی علی کشتن پادشاه دیوان

راوی روایت میکند که روزی حضرت رسول ص بر در مسجد نشسته بود و از هر جانب
حدیث بیان میکرد ناگاه هفت شتر سوار از بر در مسجد آمدند و بر جانب حضرت اشارت بر
گذر کردند سلام کردند رسول الله ایشان را جای نشاندن و او نشستند بعد از آن
گفت از کجا می آیید و حاجت شما چیست ایشان گفتند یا رسول الله از ملک عکریه
می آییم و سلطان پادشاه است نامش یوسف ابن [illegible] و با او نهصد هزار لشکر دارد
و ده فرسخی شهر بیشه است آن بیشه را بیشه باز میگویند در آنجا چندان شیران میباشند
که حساب آن کسی نمیداند مگر خدای تعالی و آن جنگل فرسنگ است هر که از آنجا
ما به بر دن میروند البته آن او را می خورد هر چند پادشاه ما با سپاه خود جنگ
ایشان میرود هزیمت باید از مغرب ایشان جدا نیابد ما از مغرب ایشان
چندر نتوان کرد روز پادشاه ما در مجلس خود نشسته با بزرگان حجب گفت
امان ای یاران در دفع این شیران باید کرد که از مغرب ایشان جان
پادشاه وزیری داشت که او گفت این شهر مان روی بست گفت ای پادشاه ذکر

اگر اجازت باشد من بگویم که دفع این شیران از کیست بعد از آن پادشاه
روی بوزیر کرده گفت بگو تا بدانم گفت ای پادشاه شنیدم که در ملک
عرب پیغمبری است که نام او محمد و عم زاده دارد که نام او علیست هر کس دشمن
او بود تا از نسل دشمن منقطع گردانند بعد از آن پادشاه گفت ای رفیق آن
کس که تو میگوئی عجب نیست که از شهرها بیاید وزیر گفت ای پادشاه اگر در غضب
نشوی راست بگویم که مصلحت چیست پادشاه گفت هر چه میدانی بگو وزیر گفت
ای پادشاه باید در نزد آن ایلچی بفرستی تا دفع این شیران کنند من تابع ایشان
و رعیت خود میشوم القصه پادشاه ایلچی بخدمت او فرستاد چون رسول خدا
این سخن بشنید متوجه بارگاه الله شد تا از حق تعالی چه حکم پیدا شود ناگاه از شهر
جبرئیل فرود آمد گفت یا محمد حق تعالی ترا سلام میرساند و میگوید که امت مرا بگو که شاه
ولایت را همراه این جماعت عسکریه کن که تا بسبب قدرت از این قضا آن کار شود
و مهتر شاه ولایت هم چون شنید عالم از جبرئیل وحی بشنید گفت یا مولا ام
پادشاه عالم چنان شنیده است که متوجه شهر عسکریه گردی و هیچ گونه تعلل جایز
نداری سلطان چون این سخن بشنید لبیک گفت رسول خدا چند نفر از یاران همراه
بهر تعز خدمت باشند شاه ولایت با مالک اشتر و مقداد و زبیر عوام و عمر

اسلحه پوشیدند و متوجه شهر عسکریه شدند چنین هفت روز راه بر فتند روز هشتم بر سر

چاهی رسیدند بعد از آن یاران گفتند یا مولا از این جا فرود آییم تا کوفت راه بیاساییم

شاه ولایت گفت ای یاران این جا فرود آمدن مصلحت نیست که بر سر این چاه فرود

آییم یاران گفتند یا مولا سبب چه بوده شاه ولایت فرمود سبب آن است که این بیابان

بان جاه دیوان است چون شب در آید که از ظلمه آن باشد در این منزل نفسی که بر آورد

هلاک شود گفت یا مولا هر که با نوح بنشیند چه غم از طوفان دارد شاه ولایت

تبسم کرد و گفت فرود آیید بعد از آن یاران حضرت فرود آمدند و نماز شام

داخل شد یاران حضرت در عقب شاه ولایت نماز مشغول شدند چون یک پاس

از شب گذشته فریاد و فغان عظیم پیدا شد سر تا سر آن صحرا دیوان فرو گرفته

هر کدام بنوعی فریاد میکردند که ناگاه دیوی مانند کرگدن در آمد و اسپ مقداد را مانند گنجشک

بر داشت و ببرد و دیگری اندر آمد چون پلنگ گرسنه اسپ ابوذر را ببرد دیو دیگر در آمد

هر هر اشتر ملازمان یوسف ابن زید و ابن راهبر و اشتر ببرد چون شاه ولایت آن

حال تماشا کرد حمد و ثنای خدا تعالی بجا آورد را بگفت و بر دلدل سوار شد نعره حیدری بزد

که چهل هزار دیو از زهره آب شد بعد از آن به آواز بلند گفت ای ردودان پیش

آیید شاه ولایت در این سخن بود که ناگاه دیوی در آمد و کمربند زبیر را بگرفت و بر داشت

بیرو

بر چاه فرود بود چون شاه ولایت چنان دید فی الحال از دلدل فرود آمد دایره

بر زمین کشید و گفت یا مالک با یاران درین دایره بنشین و هر که پا ازین

دایره بیرون نهد فی الحال از دست دیوان هلاک میشود بعد از آن شاه ولایت

دعا بخواند و بار بدان شان دمید و بر دلدل سوار شد بدان چاه آورد روایت کرده

اند شاه ولایت بهر حمله چندان هزار دیوان را بکشت الحذر در میان دیوان افتاد که

ناگاه لشکر پادشاه دیوان بمقدار کوهی بستون بمیدان در آمد و آن دیو چنان نعره بر کشید

که دشت و بیابان در نظر دیوان بمانند قیر سیاه شد چون شاه ولایت نعره سهمناک

شنید از هیبت آن دل یاران شاه ولایت طپیدن گرفت و گریه در افتادند

و دستها برداشتند و مناجات کردند خدایا این بلا را از سر ما بردار و مولای

ما را باین نصرت کرامت کن چون شاه ولایت دید که رو بمیمنه در آمد و ذوالفقار

را حمایل بر گردن آن ملعون زد که چنان ضربت زد که بدو نیم کرد اما چون دیوان لشکر پادشاه خود را

کشته دید بفریاد بر آوردند که یا علی الحال از بلا افتاده اگر پادشاه ما بدرند و ترا یک لحظه امان

نمیدهد شاه ولایت گفت ای لعینان چون خدای تعالی یار من است از حشر تا هیچ

باکی ندارم شاه ولایت روایت است که چون دیوان پادشاه زاده خود را کشته دیدند

هفت هزار دیو برگرد شاه ولایت را فرو گرفتند شاه ولایت [illegible] عز آن و [illegible]

دمان در میدان تیغ میراندند بهر جانب که رو نهادی از کشته پشته ساختی ناگاه
دیوان خبر به پادشاه رسانیدند که لشکرت در دست یک آدمی کشته شد پادشاه دیوان
چون این خبر شنیدند فی الحال با هفتصد هزار دیوان از جای بر دمیدن آمد ناگاه پادشاه دیوان
مانند رعد بهر طرف می‌جهیدند که ناگاه پادشاه دیوان حمله بر شاه ولایت آورد حضرت که
دست در کمر حضرت زدند شاه اول بذوالفقار دست او را بینداخت آن لعین دست
خود را بر ذوالفقار فرو برد تعالی به قدرت حق تعالی دلت و دست بند شاه ولایت
بر خود امید دیدکه که این بار گردنش را باید زد چون نوبت دوم آن ملعون حمله آورد شاه ولایت
ذوالفقار را چنان بر گردن آن دیو سیاه زد که هفتاد و پنجاه قدم سر در پیش دوید آن
آوازی بر آمد که یا علی نیکو کشتی مرا آواز دیگر بر آمد که اهل لشکر همه گرد علی درآیید و داد
یک علت امان ندهید چنین دیوان از [illegible] پادشاه خود این سخن شنیدند از چهار جانب
شاه ولایت اندر آمدند شاه ولایت را در گرفتند چون شاه ولایت آن حال
را ملاحظه نمود درود بر جان جبرئیل آرای برگزیده خدا فرستاد و حمله بدان دیوان آورد
القصه سه روز و سه شب حضرت بدان دیوان حمله آورد و ایشان را هلاک کرد چون
روز چهارم شد وزیر پادشاه دیوان امان طلبیدند و با هفتصد پنجاه هزار دیوان مسلمان
شدند و دین محمد را برگزیدند حضرت امیر خوشحال شد و بر او آفرین کرد [illegible]

ای فاروق از چاکران من یکی دلو برده است او را در پیش من حاضر کن فاروق

[illegible] دلو را حاضر کن که در آن چاه رفت وزیر سر او بر دل چنین جواب حضرت شاه را باید

منه ای لشکر گو در قدم شاه ولایت افتاد زار زار بگریست شاه ولایت روی جانب

وزیر کرد گفت ای وزیر بر تو باز گرد و بجای خود رو که من بقلعه یوسف ابن اردوان روم

القصه شاه با تمامی لشکر بیست وه درر کاب حضرت میرفتند چون ۳ روز و ۳ شب

منزل طی کرده در روز چهارم وقت صبح بود که بکنار قلعه یوسف رسیدند چون

شاه ولایت بسوی قلعه نگاه کرد قلعه دید که سر بفلک لاجورد [illegible]

شاه ولایت لحظه تماشای آن قلعه مشغول شد بعد از آن بملازمان یوسف را فرمود گفت

که بروید خبر آمدن ما را به پادشاه خود برسانید القصه آن دو نفر بسوی قلعه روان شدند

هر که آن [illegible] را دیدی تعجب بماندی که چند روزه راه باشد به اندک زمان بیامدند آن

دو نفر یکی فیروز بود من بباره گاه پادشاه درآمد گفت پادشاها مژده باد که آمدند ابن عم رسول خدا

در فلان موضع فرود آمدند پادشاه گفت ای فیروز چه شکل است ابن عم رسول خدا چون است

فیروز گفت عجب پادشاه جوان است که همتا ندارد در خلق بی نظیر است و قد چون سرو

آزاد است و رخ چون ماه شب چهارده و گیسو چون مشک سیاه چون یوسف این تعریف

شنید بانگ بر فیروز زد که ای نادان از جای خود برخاسته ای که تو چنین تعریف میکنی بعد از آن

گفت احوال راه بگو که چون گذشت فیروز گفت ای پادشاه چون شما جدا شدیم در
هیچ جا درنگ نکردیم تا بمدینه رسیدیم بمسجد رسول خدا رفتیم تمام احوال را بدان
حضرت گفتیم آنگه رسول خدا گفت پادشاه شما دعوی خدائی کند من نیز ابن عم خود را
بمدد فرستم تا دفع کافران کند حالا نیست که رسول خدا ابن عم خود را فرستاده است
با چهار نفر صحابه آمدند در فلان موضع فرود آمدند و میل آن دارد که با کافران جنگ
کنند چون یوسف این سخن بشنید گفت اندوه میکنی که من با پانصد و سی هزار
مرد جنگی رفتم بدست ایشان عاجز شدم او با چهار نفر چه تواند برابری کند بعد از آن
فیروز احوال گرفتن دیوان را با یوسف گفت چون این سخن بشنید روی بوزیر کرد گفت
درین کار چیست اگر چه لکه باید زیرا که من در تاریخ بزرگان است شنیدم که بعد از سلیمان
هیچ کس با دیوان دست بردی نکرده است چون این جنیان بروی مهره است شاید او ساحر
شماریم چون یوسف این سخن بگفت از تخت زرین بزیر آمد و خود سوار چه تمام
ترتیب داد و بیامد با سی هزار مرد جنگی از شهر بیرون آمده باستقبال
شاه ولایت روان شد امیرالمومنین ع بیک فرسنگی شهر فرود آمده با یا
ران خود نشسته که ناگاه لشکر یوسف با علمهای افراشته همه کافران کینه ور خونخوار
روز بران سرهنگ و دیمن و دیو بادو را گرفته خرامان خرامان می آمدند چون
نزدیک

نزدیک رسیدند یوسف را نظر بر قد شاه ولایت افتاد گفت ای بزرگان چندین
هنرها که از وی میگویند و خوبیهایست اینست این چنین حقیر را که با دلیران جنگ
تواند نمود مگر انکه سحر کند یوسف سخنان بی ادبانه گفت تا بنزدیک شاه
ولایت رسید بعد از ان بگام تا گام از پشت مرکب فرود آمد با ادب تمام در مجلس
شاه ولایت بنشست چون ساعتی بگذشت یوسف برخواست و گفت یا علی برخیز
در شهر اندر رو تا یک هفته از رنج راه بیاسائیم شاه ولایت گفت ای یوسف من نیامده ام
که در شهر تو بیایم مرا پیغمبر آخر الزمان فرستاده است که دفع دشمنان کنم تو نیز
بر عهد پیمان خود وفا کنی یوسف گفت یا علی هرگاه تو دشمنان مرا بکشی من با لشکر خود نیز
مسلمان شویم شاه ولایت گفت ای یوسف تو با سپاه خود بشهر خود برو و بر تخت بنشین
چون من بسته از شیران خطا کرده ام تو نیز مسلمان شوی با سپاه خود تا انزمان من
بشهر تو در آیم الحال بشهر تو در آمدن جایز نیست یوسف گفت یا علی اگر رخصت
باشد من نیز با سپاه خود درین جنگ یاری کنیم امیر گفت ای یوسف یاری کردن من
کار هیچ کسی نیست زیرا که یاری و مدد کاری من خدا و رسول خدا است اما تو بگو تا چهار
راس اسب خنگ از برای یاران من بیاورند تا دلاوران سوار شدند روی به جنگ
نهادند یوسف نیز با لشکر خود روی بشهر نهادند عیاران از جنگ لشکر ان باز گردید چه کنند بعد از ان

اندیشه بسیار کرد و گفت ای یاران اگر پسر ابوطالب از جنگ باز گردد از ما دین دنیا
طلبد یا نه دوم کسی چه گوید از دین پدران خود باز گردد و سخت مشکلی پیش آمده
درین باب هر کدام فکری بکنید که چون شاه ولایت از نظر ایشان غایب شد یوسف
گفت ای یاران اگر کسی پسر ابوطالب را از جنگ شیران باز گرداند من صلاح کشتن
او را امیدوارم قیس ابن قسهر گفت ای یاران پادشاه روی زمین لک دکن
آسمان و زمین ماه خورشید ستارگان را خدا کن البته صانع که اینها را آفریده است
زانکه ما پرستیم یوسف بانگ بر وی زد روایت است که ازان جانب شاه مردان
تا نزدیک بیشه رسید شاه ولایت گفت ای یاران واقف باشید تا جنگ شیران
هلاک نشوید شاه ولایت درین سخن بود که ناگاه شیران بغریدند حوالی ایشان آمدند
چون شاه ولایت آن حال مشاهده کرد چنان نعره برکشید که درختان بیشه تمام
بجنبش درآمدند اما روایت است که هفتصد هزار شیر بودند حضرت و یاران وی نهایت
آنگه دلاوران هر کدام بگوشه بکارزار مشغول شدند روایت است که شاه اولیا بیک حمله
پانصد هزار شیر را میانه دو نیم کرد اند از زبان فارسی روایت است که هر که شاه ولایت
نعره کشیدی صد هزار شیر بیجان شدی القصه شاه ولایت چندان شیر را بکشت که در حساب
نمی آید و دلاوران حضرت بیک جانب رزم میکردند تا که شیر بزرگ بیامد و سر راه مالک
اژدر

اژدر را بدرید مالک اشتر پیاده بماند از جای بجست چنان تیغ بر کمر آن شیر زد که شیر را
بدو نیم کرد شیر دیگر بیامد اسب زبیر عوام را سر ببرید زبیر نیز پیاده بماند شمشیر
چنان خود سلاح داشت شیر دیگر آمد و شکم اسب مقداد را بدرید مقداد نیز پیاده بماند
و از جای برجست چنان تیغ بر دهان شیر زد که تا نافش از هم درید شیر
دیگر اندر آمد اسب بر کنده برخواست که بدان شیر زخم زند القصه هر چهار کمربسته
گان شاه ولایت پیاده بماندند هیچ چاره ندانستند چنانکه جنگ کنان
خود را از میانه بیرون انداختند و بر بالای تل رفته خود را پنهان ساخته اند آنگاه شاه ولایت
چندانکه در شیران بنگریست که همه دلدل بر بالای شیران میدوید تا آنکه دلدل از تا
ختن فرو ماند چون شاه مردان آن حالت را مشاهده نمود آنگاه از دلدل فرود
آمد و گفت ای دلدل تو خود را از جنگل بیرون انداز تا از شیران گزندی نرسد
آنگاه پشت حمله خود را از جنگل بیرون انداخت مالک اشتر با یاران همراه اندیشه
بودند که شاه ولایت را چه شد باشد دلدل مانند باد در رسید چون یاران دلدل
را دیدند از سر تا بقدم خون آلوده پنداشتند که شاه ولایت را شیران ندری رسیده
است که سینها چاک کردند فریاد و فغان برآوردند و خاک بر سر ریختند و جامه
در بر چاک نمودند دریافت که آن جا ابجان برفت درآنکه علیه السلام قربان برفت

بیا که همه ... بیا که ... ...

درین دلست تا که زمین بر فت در بیشه باش

این نوع تعزیت داشتند از شاه ولایت نا امید شدند متحیر که رخو ماند نزد آن شاه

ولایت پناه در آن بیشه شیران را الضرب ذوالفقار به تیر زبر میکرد به هر جانب که

روی نهادند بنیاد ایشان را بر می انداخت که ناگاه چشمش چون دو ظلمت پر آتش

درخشان دهانش غار ویران دندانهایش چون خنجر آبدار از کام سر بیرون آورده

در میان آمد و آن پادشاه شیران بود چون شاه ولایت را بدید با نعره ... خیزید

جمیع ایشان ولایت را ... هر دم دست خود را بدر آورد تا بر سلطان اولیا زخم

زند شاه اولیا ذوالفقار را در غلاف برد ... چنان در میان ... آن زد

که معلق بر روی ... بعد از آن بار دیگر آن شیر از جای بجست و خواست که

شاه ولایت را زخم زند که شاه ولایت از بغل شیر بر جست خنجر که در میان ...

آن شیر سوار شد و کاکل او را بگرفت و بر دست ... حیدر ...

شیر زد که جمله دندانهایش بر زمین فرو ریخت چنین شیر آن ضرب رسید به خواهش ...

برخاست در حضرت ... آورد که شاه ولایت ... آن شیر را سوار شد ...

میشد

بیشه ضرب میکردند تا انکه یکی از ان شیر زنده نماند بر در شتم آن شیر سوار شد از بیشه

بیرون آمد چون یاران حضرت بزرگی آن شیر را دیدند بیشتر روی بر زمین نهادند شاه

ولایت آواز داد که ای یاران مگریزید که منم چون یاران آواز شاه ولایت شنیدند

دلیر گشتند و پیش آمدند و پای مبارک آن شاه را ببوسیدند و زیارت کردند و بر جان

پاکش صد هزار آفرین کردند شاه ولایت گفت ای یاران حالا بر قلعه یوسف ابن ابراهیم

رویم اگر دعوای خود سلاح خالکند خوب و اگر نه بتوفیق خدای تعالی دمار از او برآورم شاه ولایت

این بگفت و بر شیر سوار شده با یاران خود بجانب قلعه یوسف روان شدند چون بقلعه

یوسف نزدیک رسیدند خواجه یاران اسلام گاه کرده آنست که امیر مومنان بر

شیر بزرگ سوار شده می آید یوسف چون این سخن بشنید عجب ماند مغلان را نز

تخت زرین فرود آمد و با لشکر خود تمام با کمال باستقبال شاه از قلعه بیرون شدند

چون یوسف شیر را بدان بزرگی دید از پشت فیل فرود آمد و با لشکر خود خف گشتند

و باستقبال بجا آوردن شاه ولایت گفت ای یوسف هم کار خود را ب ختم اکنون کار

تو تمام است یوسف گفت یا علی وقتی ایمان می آورم که این شیر زبان بیاورد و کلمه

عرض ایمان کند چون شاه ولایت از یوسف این سخن بشنید دست مبارک

بر داشت دعا خواند من جانب کوه که ای کردگار جهان تو دانایی همه آشکار و نهان

بحق رسالت ای جلیل الجلال بحق نور آن فخر پر کمال ده که هر تا توان ... روان

بحق کرین حبیب مصطفی بحق من حق خیر الله که بخشا این شیر نر زبان

که تا راه یابند این گمرهان روایت است که چون دعا بآخر رسیده بود که آن شتر

زبان فصیح گفت لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله بعد از آن گفت ای کافران

آنچه مرتضی علی میگوید قبول کنید که نجات در آنست دوست بعد از آن شاه ولایت از

پشت شتر فرود آمد دست مبارک خود بر پشت شتر مالید گفت ای شتر باید که بزودی

بگیری تا بندگان خدا را از تو گزندی نرسد پس شتر بسوی خود سر بر قدم مبارک شاه ولایت

بمالید و راه بیابان در پیش گرفت و روان شد چون یوسف این عجایب را دید همه قوم با خود

هزار مرد چنگی تصدیق دولت مسلمان شدند بعد از آن شاه ولایت را باعزاز و اکرام تمام

بقلعه خود برد و هفت روز طرایف خدمت کرد در روز آخر روز هشتم شاه ولایت

مقصد را از ایشان نگاه داشت تا دین از و یاد گیرند بعد از آن یوسف صد و هشتاد شتر ور

زکات مال خود بار شتران بار کرده شاه ولایت قدم نموده ولایت با شتران

خود آن مالها را برداشته متوجه مدینه شدند چون بمدینه رسیدند تمام مالها را بفقرا و

مساکین بخشید والله اعلم بالصواب

نقل است که پیش رسول خدا آمده بودند مرتضی علی و چون از خندق بیرون آمده بودند



اما راویان اخبار و ناقلان آثار چنین روایت کرده‌اند که روزی حضرت محمد صلعم از غزای خیبر فتح و ظفر
بازگشت چون دو منزل راه طی کردند سی هزار از اصحاب گرد بگرد رسول خدا فرود گرفتند
دربارگاه سید کونین را گرفتند رسول صلعم گفت از هر باب سخن میگویند بگویند فرد
که ناگاه از طرف بیابان گردی پیدا شد چون نزدیک‌تر آمد سگی از میان
گرد پیدا شد که قلادهٔ زرین در گردن آن سگ دارد پس آن سگ درگاه
رسول خدا آمده خود را در خاک میمالید و فریاد و فغان میکرد رسول خدا گفت
ای یاران کیست که برود و داد این سگ را از ظالمان بستاند عمر معدی کرب از
جای خود برجست و گفت یا رسول الله من بروم داد او را از ظالمان بستانم بعد
کشانت او سوارش زین داده پس عمر معدی کرب خود را با اسلحه راست کرده
سوار شد و گرز سه صد منی را در دوش گرفت دروی به یاران خود آورد و آن
سگ عمر یارکنان از پیش میدوید ناگاه از پشت بگذشت و ناپدید شد چون
ساعتی بگذشت هیچ اثری ازیشان ظاهر نشد پس رسول خدا گفت
ای یاران عمر معدی کرب چه شده باشد که این مدت است [illegible] این سخن
رسول خدا درین سخن بود که آن سگ از روی بیابان [illegible] خود و یاران
به بالای بارگاه خدا آمده بود رسول خدا گفت ای یاران کیست که برود و ببیند که این

سنگ چه شده باشد و خبری از معدن کرب بیاورد سعد وقاص برخواست و گفت
یا رسول الله من بروم خبری بیاورم شد و وقاص سوار شده روی به بیابان نهاد و آن
سنگ از پیش حضرت پیغمبر تا از زمین بینه می‌پنداشتش و ناپدید شد چون لحظه‌ای گذشت
رسول خدا گفت ای یاران این سنگ را چه شده باشد که باز می آید
رسول ﷺ در این سخن بود که باز این سنگ از روی بیابان پیدا شد و چون
جای زخم بر تن او رسیده بود و خون از تنش می‌چکید پس آن سنگ
بر در بارگاه رسول خدا بایستاد و فریاد و فغان بسیار کرد پس تمامی
سپاه اسلام از آن حالت غمگین شدند و دردی به سینه‌ها افتاد که این حال
رسول گفت کیست که برود و داد این سنگ را بستاند و خبر نیز از رفتگان بیاورد
و روایت است که هیچ کس را از هراس آن زهره نبود که برفتن رغبت کند چون رسول
خدا دید که لشکر اسلام ترسیده شدند سر بجیب آن فکرت فرو برد ناگاه آواز شهپر
جبرئیل بسمع مبارک رسول خدا رسید نازل شد و گفت یا محمد حق تعالی بر تو سلام
میرساند و میگوید اگر تمام سپاه یک یک لشکر بفرستی هیچکدام باز نمی آیند مگر آنکه شاه
ولایت را بفرستی که کلید در بسته مشکلات است آنگاه چون رسول خدا از وحی فارغ
شد روی بسوی شاه ولایت کرد گفت یا ابن عم برخیز تو باید بروی که حق تعالی
عالم

حکم جاری شده است شاه ولایت گفت فرمان بردارم پس قنبر را بفرمود که دلدل
و ذوالفقار را حاضر کن قنبر دلدل و ذوالفقار را حاضر کرد شاه ولایت ذوالفقار را
حمایل کرد بر دلدل سوار شد خواست که میان سپاه بیاید صحابه در آن مجلس
نشسته بودند که شصت سال از عمرش گذشته بود او را حذیفه یمانی میگفتند از
جای خود برخاست گفت یا رسول الله مرا اجازت ده تا همراه شاه ولایت
بروم تا ببینم که سر این کار چیست رسول خدا گفت ای یاران حذیفه را دریابید
یکی از شوخی گفت حق آید بعد از آن روز را نخواهید دید آنگاه اصحاب
یکبیک حذیفه را در بغل گرفتند و وداع کردند پس حذیفه اسلحه در پوشیدن و
سوار شد و نزد شاه ولایت آمد چون سکت دید که کسش سوار شدند
فرمایش کرد و مانند باد بجانب بیابان روان شدند پس شاه ولایت با حذیفه
روان شدند چون از آن بیشه بگذشتند چندین هزار کشته در آن صحرا افتاده دیدند
شاه ولایت بر دلدل رکیب زنان گشت نهار و دیگر گوشه آن صحرا درختی بود شاه
ولایت با حذیفه بر سر آن چشمه فرود آمدند شاه ولایت با حذیفه گفت لحظه
در این جا مکث کنم تا ببینم چه پیدا میشود چون در آن نشستند باد سخت بیامد و بیابانی
نمایان زرا گرد دیدند شاه ولایت چون چنان دید گفت یا مولای حذیفه این زمان گرد و

ببیند که درین چاه چه سرّ است پس حذیفه خنجر بکشید و زمای را ببرید و به سنگ بدید
افتاد آنگاه چون سنگ بر داشتند چاهی دیدند در حال دود از آن چاه برآمد چون
لحظه بگذشت دود ساکن شد شاه ولایت با حذیفه گفت کمند در میان
من ببند و سر کمند نگهدار تا من درین چاه فرو روم ببینم که چیست حذیفه گفت
یا مولا صد هزار رحمه بر من شوند که تنها انشی یا حضرت برادر چاه فرستم تا ببینم چه
حال است چون حذیفه بران راضی شد شاه ولایت کمند در میان حذیفه ببست و
دران فرو رفت بتک چاه رسید کمند را جنبانید شاه ولایت گفت لحظه بنشین
و دست بر چشم خود نه پس حذیفه دست بر چشم خود نهاد چون لحظه بگذشت گفت
چاه روشن شد نظر کرد صندوقی دید در ته چاه نهاده شاه ولایت گفت صندوق را بر کمند
ببند و خود در بالای صندوق بنشین پس حذیفه صندوق را بر کمند بست و خود در بالای
آن نشست حضرت امیر بر کشید شاه اولیا با حذیفه بر سر آن چشمه نشستند و صندوق را
در پیش خود بنهادند چون سنگ صندوق را بدیدند پس آنگه دست خود را چنان زد که مغز او
از دماغ بیرون آمد و بمرد شاه ولایت گفت یا حذیفه بنگر که دران صندوق
چیست چون سر صندوق را بگشاد جوانی دید که بتابست خضاب رو چندین جراحت چوب در تنش
بود که جای دست نهاده بود حذیفه چون چنان دید آه از دل بر کشید شاه ولایت
گفت

گفت دبیر را از صندوق بیرون آرید حذیفه گفت یا مولای من او بنام چرا حبس است
دولت نمودند که دل شکسته شد امیر گفت سر صندوق بر زمین بشکن بیرون کن پس
حذیفه همچنان کرد در روی بغلطید حذیفه دست بر سینه جوان نهاد جوان چشم
باز کرد گفت چند مرا زحمت میداری یک بار دیگر بکشید که خلاص گردم این بگفت و باز
بیهوش شد بعد از آن شاه ولایت سجاده را برداشت و بعد از برکت سجاده
زیر پای جوان نهاد هیچ زخمی در تن او نمانده بود اما جوان بعد از آن نگاه کرد که خود را
گشاده دید از زنجیر دست بر یک جانب چشم نگاه کرد جوانی دید در زنجیر
نشسته بود دیگری بر بالای سر او ایستاده جوان از جای برخاست و بر زمین
ولایت آمد حضرت شاه ولایت گفت ای جوان چه کسی و چه نام داری جوان گفت
پادشاه زاده‌ام و نام من صالح زرین کمر است و بدین جانب آمدم و در دامنهٔ کوه
قلعه‌ای است که پادشاه آن قلعه عم زادهٔ من است دبیر شاه زرین کمر گویند
مرا نیز قلعه‌ای است با لشکر و سپاه عم مرا دختری بود که من عاشق بودم شخص
که او را طلوع الشمس میگویند که پادشاه زنگیان است او نیز با این دختر عاشق
بود پس من خلوت کردم دختر را برداشتم با لشکر و سپاه روانه قلعهٔ خود
شدم این دختر بنهانی از من نامه نوشت پیش طلوع الشمس که من صالح

فلان مکان فروزنده می انجم تو نیز در ان مکان حاضر شود مرا از دست او بخبر

دمی از ان واقعه خبر نداشتیم چون به این مکان رسیدیم دختر گفت ای صیاد

درین جا فروزنده انجم پس درین موضع فرو آمدیم چون نصف شب شد آوازی

کوس حرب شنیدیم چون ساعتی بگذشت لشکر زنگیان را دیدیم که در میان

سپاه من اختیار نه سپاه مرا گشتن [illegible] بر خود راست کردم و بر اسب سوار

شدم بیرون آمدم زنگی را دیدم که از لشکر من هر وقتی کس سالار میداشت

و هم میزد وی بغره بوی زدم کلب نابدید شد لحظه بگذشت مردی دیدم دیگر

در [illegible] از پس این پیشه بیامد و بانگ بر این لشکر زد و گفت

منم عمر معدی کرب طلوع الفجر بر جست و گرز بند او سلاح برگرفت و [illegible]

زین و ر بود بر سر ای زد سخت [illegible] آنگه رو بمن کرد من با دل میکوشیدم

باز کلب من نابدید شد چون لحظه [illegible] مردی دیدم که در رسید و گفت

منم سعد وقاص در پیش طلوع الفجر او را نیز ترکیب و در پیش عمر معدی کرب

بهنام دیگر بار روی بمن آورد باز کلب من نابدید شد و بر اثر آمد آنگه طلوع

الفجر مرا یار گفت و سخت بر بست بسوی آن بهنام آنکه در خیمه من رفت و در پس

ان دختر گفت دیگر دختر را دیدم که [illegible] در گردن زنگی در او بود [illegible]

عجوزه دید که درون خیمه نشسته است و دست در پیش نهاده و با وی سخن گفت

روایت است که چون امیر در اندرون خیمه رفت بنظر ما حق تعالی و ولایت

که و گفت تو آنی که دین محمد کمال از تو گرفت [illegible] اند دین شیع و دل کل کافر

و دیگر اما چون عجوزه و از آن هیبت این کلمات بشنید حیران بماند و در پیش امیر المؤمنین

آمد و گفت شما چه کسانید که من مثل شما کسی ندیده ام [illegible] و ولایت گفت ای عجوزه این

مرد جوان لقب رسول خداست محمد المصطفی است که خلایق را باسلام دلالت میکند

و من پسر عم وی ام و نام من علی است عجوزه گاه بر رسول خدا نگاه میکرد و گاه علی را که

در آن زمان محمد بنظر شد رسول خدا از آن خیمه رفت و دست مبارک بر پشت آن

گوسفند مالید رسول خدا از آن خیمه رفت در حال بقدرت حق تعالی گوسفند فربه و شیر پستان

حیوانش پر شیر شد چنین عجوزه آن حال مشاهده کرد در دریای شوق از حد [illegible] بیش شد

و بیان [illegible] دست و [illegible] گریبان چاک زد بصدق درست مسلمان

شد از خیمه بیرون و مردم [illegible] الحمد فی الحال سیصد نفر بیامدند و بصدق درست مسلمان

شدند بعد از آن لشکر اسلام در رسیدن فرود آمدند و سیراب شدند و شب در آنجا بماندند

چون [illegible] شد رسول خدا [illegible] لشکر اسلام کوچ کرده بمنزل دیگر رسیدند شب [illegible] ماندند از آن

جا نیز بیرون [illegible] رفت بامداد [illegible] که رسول خدا الله اکبر گفت صحابه گفتند یا رسول الله چه بود

آن بیت مسلام

در آن

حضرت رسول گفت ازین جانب نگاه کنید چون نگاه کردند قلعهٔ دیدند
بر سر کوه واقع شده و سر بر فلک لاجوردی کشیده و بر کوه آن قلعه چشمهای
سهمناک از زیر واقع شده و سپاه اسلام تمام ارکان قلعه در روی زمین ندیده اند
چون نزدیکتر رفتند رسول خدا فرمود تا لشکر اسلام فرود آیند اما بعد از آنکه چون
دیدبان قلعه سپاه اسلام را بدیدند غلغله از برج قلعه بیرون آمده زندان دوان دوان
به بارگاه قطال آمد و گفت پادشاها مگر رسول خدا با لشکر عظیم به پای قلعه
فرود آمده اند چون قطال این سخن بشنید دلش بر سینه بترکید به پای قلعه فرود
آمده رفت پس روز دیگر شد لشکر با قباس بیرون آمدند و صفها برکشیدند سپاه
اسلام نیز صف کشیدند روی بکافران آوردند آنگه پسر قطال با بانگ بر لشکر زد چه
ایستاده اید که از برای لات و منات بکوشید قطال را برادر [illegible] ابغلام نام
و دیگر فجی نام پس فجی در میان لشکر بیرون آمده مبارز خواست آنگه رسول خدا اشعر به سپاه
لشکر اسلام کرد و گفت مردی میخواهم که بمیدان این حرامزاده رود و سرش را از تن
جدا کند چون سپاه اسلام این سخن بشنیدند مردی بود ابو دجانه نام برخواست و قدم
مبارک رسول خدا را بوسه داد و گفت یا رسول الله مرا اجازت ده تا بمیدان روم و دمار
را از روزگار کافر برآورم رسول خدا گفت یا ابو دجانه یاران مرا وداع کن که از
کار

از تو بوی بهشت می آید ابودجانه یاران را وداع گفت بخدمت رسول خدا
الله و شرف دست بوس حاصل کرد حضرت گفت یا ابودجانه تا تیر در
جعبه هست امید هست که الهی بوجه تو نرسد ابودجانه بمیدان آمد. بانگ
بر آن کافر زد کمان برکشید و تیری از جعبه بیرون آورد. در خانه کمان نهاد
و بکشید و گفت ای کافر این تیر را راوی روایت میکنند که آن تیر بر بدنش چنین
کافر چنان دید سپر در سر کشید. باستادی ابودجانه تیری بر سر آن ملعون زد که از سر
گذشته بر سینه وی آمد آن لعین از مرکب به افتاد جان بمالک دوزخ سپرد
و خروش از [illegible] سپاه برآمد قطّال علیه اللعنه گفت بروید این تیر را نزد من
آرید القصه چهل کافر یک پا مدند نتوانستند که تیر را بیرون آورند از انگه
سنگ گشته بود پس قطّال خود بیامد که آن تیر بر دارد نتوانست گفت ای یاران
بیایید و جای محمد را ببینید القصه ابودجانه برادر قطّال را با ۳ چوبه تیر کشت
کفار را از ترس [illegible] کسی را زهره آن نبود که بمیدان در آیند القصه الغصه قطّال
خود بمیدان آمد و از مصیبت برادران خود بگریست و گفت ای [illegible] بکشتی ۳
برادر مرا که در رفتن [illegible] هر یک با هزار سوار برابر بودند الحال الدم تیغ من
انجا [illegible] که در جعبه ابودجانه همان ۳ چوب تیر بیش نبود چون تو [illegible] دیگر [illegible]

دست بر جبه برد تیر بیافت آه سرد از میان جان بر کشید دست بر قبضهٔ
شمشیر کرد که با قتال زند آن ملعون پیش دستی کرد شمشیر بزد و دست ابو
دجانه را بینداخت ابو دجانه روی با سپاه اسلام کرد تا بارگاه رسول خدا را بدید
قتال لعین تیغ دیگر بر گردن ابو دجانه زد و کارش با تمام رسانید شربت شهادت
چشید رحمة الله خروش از لشکر اسلام برآمد پس بار دیگر مبارز طلبید سعد وقاص گفت
یا رسول الله مرا رخصت ده تا بمیدان روم و خون خود را طلب کنم رسول صم گفت
فرمان تراست پس سعد وقاص روی بمیدان نهاد از برای مظلوم پسر و گفت دست
در نیزه و کمانست که جمله بیان کافر آورد آن در جیب و نیزه سعد وقاص بیرون کشیده
و بینداخت انگه کمربند او را گرفت از خانه زینش در ربود و بر زمین زد و سوارش
بر بست بقلعه فرستاد بار دیگر مبارز طلب کرد هاشم ابن عتبه بمیدان آمد آن ملعون
او را نیز بر بست و بقلعه فرستاد دیگر بار مبارز طلب کرد ابو المحجن بمیدان آمد و هم
گرفتار شد و دیگر بار مبارز طلب کرد پیش سپاه اسلام بسته شد بعد از آن بسید
زینب روی مبارک نشاه ولایت کرد یا علی بمیدان رو و داد مظلوم از آن
ظالم بستان چون شاه ولایت از لفظ مبارک خواجه کائنات این سخن بشنید
چنین چون جنبید دلدل را بمیدان راند چنانچه آن حرامزاده شاه ولایت را دید بر مرکب سوار دل

بر فرق یکی

بر دارند و در روی قبضه خود نهاد چون بقلعه رفت فرمود تا دروازه را محکم بربستند اگر رسول
خدا فرمود تا جنگ کنند روایتست که هفت روز جنگ کردند نتوانستند که
قلعه را بگیرند پس رسول خدا گفت ای یاران تدبیر چیست سلمان فارسی گفت
یا رسول خدا منجنیق می باید ساخت تا این قلعه گرفته شود پس منجنیق ساختند و سنگ
ترتیب کردند و صد سنگ بینداختند هیچکدام کارگر نیامد اهل حصار طعنه میزدند رسول
خدا ازین آزرده خاطر شده بود ولایت اندیشه نموده گفتست که رسول خدا بجای سنگ مرا
در منجنیق نهند و در حصار اندازند که ناگاه جبرئیل از جانب رب العالمین در رسید
و گفت یا محمد خدایت سلام میرساند و میگوید که شیر مرا بمنجنیق نشان و بسوی قلعه
بینداز که نگهدارش ولایت منم بعد از آن رسول خدا شاه ولایت را در منجنیق
نشاندند روایتست که تمامی سپاه اسلام منجنیق را گرفتند و قوت تمام بکار
بردند حضرت را نتوانستند که بجنبانند بعد از آن رسول خدا بیامد و منجنیق را
برگرفت و اندک قوتی بکار برد منجنیق از جای برخواست تا چون اهل قلعه دیدند
که شاه ولایت را در منجنیق نهادند بترسیدند پس قفل و ناتمامی اهل تیرها و تیغها
راست کردند شاه ولایت را تیر زدند القصه چون رسول منجنیق را گرفته شاه
ولایت بر روی پران شد چون ساقی کوثر بالای کنگره قلعه رفت در همه جا دید که تیرها

و تیغها در هوا بجهد الا شنید که بر سر چاه بود پس شاه ولایت نعره برکشید و بر سر آن
سنگ فرو زد آمد و شاه مردان شاه ولایت در آن سنگ بماند و نعره شاه ولایت
ولایت در آن بماند و نعره شاه ولایت و یاران رسول خدا در آن چاه
شنیدند و شاد شدند خبر به قطال رسیدند که شاه مومنان بر سر سنگ فرو آمد
چون آن حرامزاده این سخن بشنید از بیم خود رخت بر روی شاه ولایت دید تیغ
از میان برکشید و حوالت که بر شاه ولایت زند حضرت امیر ذوالفقار چنان بر کمر آن سگ زد که
چنین خیار تر به دو نیم کرد چون سپاه آن چنان دیدند اما خواه شدند و از صدق دل رات مسلمان
شدند بعد از شاه ولایت یاران را از چاه بیرون آورد و در راه بگشودند حضرت رسول
با لشکر خود اندر دین رفتند یا رسول خدا آفرین گفتند دیگر نزد شاه ولایت آمد خبر نیز
آن کافر را به اصحاب خود قسمت نمود انگه قلعه را به پسر قطال دادند او را با سلام
دلالت کرد بعد از آن به اتفاق شاه ولایت با لشکر اسلام
روی به مدینه نهادند والله اعلم بالصواب تمام

کی از دفتر ...

... شاه ... قلم بجان ...





آن فلک [illegible] چون [illegible] پای [illegible] هوای کو [illegible]

عرصه عشقش که از ملک گرد و هست عشقش که از فلک [illegible] فلک [illegible] فلک [illegible]

چشم فلک را زمی بنده بار در عرصه طول [illegible] ده باب [illegible]

باب دهم که خاتمه [illegible] بجا [illegible] بر طالبان [illegible]

رساله [illegible] در هفت [illegible] شد در سال هزار و [illegible] چهل یک

انجام [illegible] تا [illegible] حضرت [illegible] عبد الله ابن احمد [illegible] مصنف [illegible]

چنان دیدم در این ده باب که [illegible] باب [illegible]

[illegible] مطلب را [illegible] می [illegible] خواهم [illegible]

[illegible] باب اول در عشق [illegible]

[illegible]

ولیک آنچه [illegible]

[illegible]

بیارم [illegible] عشق [illegible]

[illegible]

[illegible] عشق [illegible] آن کند خدا [illegible]

[illegible]

[illegible] دل [illegible] عشق [illegible]

[illegible]

[illegible] انجم [illegible]

هم [illegible] دیدم [illegible] جان [illegible]

نه کلاه [illegible] و کمر [illegible] علم و خرقه [illegible]

صحبت شاهی [illegible] باید [illegible] صحبت [illegible]

[illegible] دلم [illegible] با [illegible]

در [illegible] آن [illegible]

[illegible] مکن [illegible] هم جانا [illegible]

[illegible] با [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در این بیابانم [illegible] ناله ام از کثرت [illegible]

[illegible] پوشش رسید [illegible] ناله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] از لعل [illegible]

[illegible] از کثرت [illegible]

[illegible]

[illegible] از کثرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صدای [illegible] رنگ [illegible]

[illegible] کلاه [illegible] اگر کسی [illegible]

[illegible]

[illegible] عدم [illegible]



[illegible]

جاهای دیگر از جزوات برابر است

جاافتادگی از خود
کتاب است

گو
طاقت درکار زود
کت بار

جا افتادگی دارد
[illegible]

این بگفت و جدا شد از یاران | شیر حق شد بسوی دلبر
غیر قنبر نبود کس همراه | می بریدند همره با همره
لشکر شاه و لشکر شه دین | از فراق پدر شدند غمین
هر پدر گوهر دعا سفتند | آنکه از شکوه با غم جفتند
شاه مردان علی عمر لشکر شو | آفتاب سپهر ایمان را
از حریم خدا جدا کردی | بسوی قتلگه آوردی
بس نبودت همین نگوئی صبر | که فرستادیش پی بنت بشیر
چاره نیست چونکه چنان شد کار | خاطرش را حضرت ستار
عمر از کار خویش پشیمان شد | زینب از خاطرش پریشان شد
گفت حقا که حق بدست شماست | لیک گویا که حق چنین می خواست
ورنه خود من نخواستم که جدا | گردی از قرب حضرت مولا
چون رسیدند پای قلعه ز راه | شد نکو شد در حصار پناه

الغرض رو براه آوردند | عزم حصن ابو نفع کردند

چون رسیدند پای زراه | بندگوئی در حصار یکماه

که ببر زید لشکر حصار زبیم | سوی آن که بد از کمر بدو نیم

دیدبان دید و پیش قیس دوید | کعب با قیس آنکه زینها دید

لیک شش شهسوار را دیدم | دردم از بیم شان بلرزیدم

نظری بر حصار افکندند | که تو گفتی زجایش برکندند

لرزه از بیم در حصار افتاد | وز صلابت دلم زکار افتاد

پس چو این خبر ازو بشنید | همه دریا بکامی او غرید

جست آنکه چو پیل از جا | گشت آتش زباد از هیجا

گرز گاو سر گرفت بدست | همچو کوهی بجای پا بنشست

بدر آمد ز نعره ناگهان | همچو دریای قهر کف بدهان

کوه از هیبتش همی لرزید | مرحبا دید هر که او را دید

مرا دید

عمر را دید در زمان بشناخت / مرکب از کین بسوی او در تاخت

عمر گفت ای رحیم پیش از این سه بار / بر زمینم زد این سگ غدار

شاید اکنون بفوت اسلام / طایر روح او کشم در دام

بود در لشکر عمر کافر / در رسید و گرفت بند کمر

در ربودش ز صدر زین چو کاه / بر سر دست برد پیش سپاه

بند کرده به معتمد بسپرد / در دمش معتمد بقلعه ببرد

باز آمد چو اژدهای دمان / باز کرد بقصد حیدر دمان

دید چون وضع مالک اژدر / گفت این نیست کی بپا حیدر

ولیکن چو زیبا جوانی چو شیر هایش / آفرین بر جناب زیبائیش

به که این قوم را نیازارم / زنده این جمله را کنند آرام

تا ز دین چند اکنند آگاه / سجده ایمان ما کنند اقرار

در بپیچید سر ز فرمانم / بعد از آن من سزای شان بدهم

مالک او را چه قاصد آگه دید | عازم جنگ آن لعین گردید
لیک تا گرد دست و تیغ بلند | قیس جستن ز زیر صدر زین کند
دست بسته ببرد دم خود او | در غضب روی در مصاف نهاد
ابوالمحجن بکین او عزم بدید | تیغ هندی کشید و پیش دوید
تا که گرد او دگر شد اسیر | اسپ بیرون جهاند خالد پیر
قیس دیگر گرفت او را هم | هر دو را بست دست تنها بر هم
پس بیک دست هر دو را برداشت | بردش پیش سپاه خویش گذاشت
جانب آن دو شاه دین آمد | همچو سیل ز کوه آتشین آمد
همچنین دو سه زلم ها چند بدید | از تش تیغ غصه بحر بجوشیدند
هر دو در دست خنجر آوردند | خنجر حیدری عیان کردند
از رخ چون مهی که ریخت اوج با | گشت گرمی کوشش قدر پیدا
برق تیغ آنکسان درخشان شد | که دل مهر و ماه لرزان شد

الکی

آتش جنگ بر نگرفت بلند — شعله در جان آفتاب فکند
لشکر شیر از شجاعت علوی — در شکوه صلابت نبوی
قبل آنکه آن زبان گویند — گاه اختیار از کفش بیرون شوند
آنچنان تند از دهای دمان — گشت عاجز بدست لشکر دولتان
بنمود آنچنان که هر هنر — زانکه لشکر شیر خدا یافت ظفر
تا توانست داد هنر کوشید — آخر از کار خود شده نا امید
گفت آخر شاه بر نیاید — به که بیعت بر دمن آید
تا شود در میان زد و بردی — منت آمد که هر دمی مردی
لشکر شیر اله را پسند فکار — حسن مجتبی عنان بکشاد
گفت خوش باشد از هنر داری — بنما تا عیان شود یاری
قیس بر کین سوی حسن در تاخت — دست بر گرز گاو سر افراخت
دست پا زید از آن حسن — الحسن خلق و لعبت ز نه رام

دو ران گرز را ز هوا بگرفت — در زمان از کفش لعین آشفت

در زمان از کف لعین بربود — همچو کاهی همان گران عمود

پس بگردانید و سر حریف باز — گفت ای گبر کرده عذار

گر من این گرز بر سر تو زنم — میل سرما بران سرمه کنم

لیک فتوت بدست شیر خدات — وصی مصطفی و والد سادات

زانکه بقتل تو میکنم تاخیر — تا ببینی هنر ز دست امیر

بر زمین زد پس آن عمود گران — که شد آن گرز بر زمین پنهان

در غضب رفت آن لعین چون دید — نیزهٔ جانستان بکین بکشید

شاه مردان دگر بدست افراخت — نیزه هم گرفت و در انداخت

خشم آن سگ فزون شد از شمشیر — که چنین از دهان اژدهای شیر

شاه مردان بضرب کف دست — تیغ آن گبر را چو شیشه شکست

همچنان دید شاه مردان چون — که کشش نیست تا بماند الا ...

قرار

گفت کافی گر بود انصاف — بهر یک کس سه حمله روز مصاف

دست کوتاه کنند اهل حسن — گر تو مردی بنبرد کن با من

آن یک کینه جوی پر شر و شین — تاخت مرکب سوی امام حسین

زد یکی دست بر کمر بندش — که بکوه از زمین همی کندش

خواست بر سر بپنجه اش زدن کوبد — لیک او را ز جا نجنبانید

العرض کوه القدر کوشش — که ز تن رفت طاقت و هوشش

چاره جو خنجر تیز بزدید — ترک ایشان نکو و بر کوبید

رفت و آن چار پهلوان را گو — در حصار و بکو توال سپه

لیک از خشم آن گروه شهزاده — بود آتش بباطنش افتاده

ز اضطرابی که داشت و ز سینه — موج میزد چه بحر شش ز کینه

پدر او که بود مرد سپاه — دید او را ز دست رفته آرام

گفت غم نیست ای تو جان پدر — دل قوی دار و هیچ غصه مدار

که همین است کار جنگ بلام — نیست هر باره کار مرد بکام

باش تا ساعتی بیاسایم — همره من بجنگشان آیم

تا بتوفیق دولت عزا — برسانم هر کدا را بسزا

زید در تیغ جنگجو بشنید — روی آورد بر شبیر دلیر

آتش کینه سینه اش جوشید — شد مکمل سبب ز جنگ دگر

ز روش آن سپه رو گراهام — که بودند در نماز قیام

آنچنان خصم بد بد فرصت یافت — سوی ایشان ز راه حیله شتافت

در دم آن کینه جو فکند و کشید — که ز آن هر دو شاه لشکر زند

لیک زان جا نرفته آن دو امام — تا نکردند آن نماز تمام

چون سلام نماز در دادند — بند بر خویشتن رضا دادند

تا در دین حصار جا ازند — دل یاران ز غم به پرواز زند

چون جدل سان کنند زند آنگه — غمگساری کنند یاران گه

تا علی دیا

تا علی ولی شود حاضر / هرچه خواهد بخوان کند آخر
فیض او در دگر که اظهار / از ... اساس نهاد
مؤمنان را به نزد حق طلبند / ولکن ... زنهار ... دید
گفته‌اند تا که یک تو راست / من نظر بهر من این که فرمود است
گفت که این بود مظهر حق / انس و جن و جهانهای مطلق
گرچه این در رحمت خداوند / دایم از زبده قید از آوند
بنده شان هیچ جنس نشوند / بلکه گویی صید نشانند
این چهار فرزند حضرت علی‌اند / مردم هر دو دیده نبی‌اند
شاه ابرار رسیده ابرار / مظهر لطف حضرت ستار
مرکز رحمت خدا و رسول / بحر هر جان مرتضی و بتول
فیض گفت الیعلی زبان ... / ... ثانی بگذرف
چند اسیر شدی در ... / لاف دی جا ... تو دیگر

همه آوازهٔ تو در دو عالم | پس از چندی بلند گفت در دم
پس از این گر حیات میخواهی | بگذر از جای خود تا برآئی
سجده کن پیش من بلابت خدا | ترک کن دین مصطفی و خدا
که دهم ملک و منصب و مالت | به نشانم به تخت اقبالت
بزر و گنج رای حمید کنم | پایهٔ دولتت بلند کنم
مصطفی را دگر جواب دهم | ملک او نیز در کف تو نهم
آنچنانت کنم که در عالم | چون تو کس نبود از بنی آدم
ملک از قیس این سخن بشنید | گفت استغفر الله و خندید
گفت الحمد لله خبر بیا | که تو ای بیخبر ز کار علی
بادا روحی فداه از شر
تو چه دانی علی چگونه کس است | پیش او چون تو صد کم از مگس است
او شهی است که در همه عالم | از دد و دیو و جنی و آدم
همه یکبار قصد شاه کنند | نتوانند کش نگاه کنند

او در این

زور این جمله پیش بازویش — نیست همسنگ ذره‌ای ز یک مویش

گرچه بنمود هر دو زکار چه تو — گشته بود صد هزار چه تو

هم به پیش شدن نه اثباتست — که ز سهمش فلک حواس افتاد

منم از بندگان درگه او — روی طاعت نهاده در ره او

صد هزار این چنین غلامانش — آسمان و زمین بفرمانش

گوش ای زمن ز وصف او چه شنید — خواهد اینجا رسید و خواهی دید

بتماشا به هر دو در بیشه — رفت آن شاه مهلت اندیشه

اولا کار بیشتر می‌سازد — نور ایمان بجانش اندازد

راه این بیشه راه بگشاید — از پی فتح این حصار آید

قیس از مالک این سخن چو شنید — دود خشم از دلش بکله رسید

گرم شد در دم و ز جا برخاست — همچو آتش بباد غیرت خاست

از غضب آنچه گرگ غنده آلود — شد تو شیر [illegible] چه آتش جو

زان ظرافت قصه امیر کبیر
گوش کن گفته تا شود دل تو منیر

چون شنید این سخن که بر مداران
زانکه سر ره حیدر از یاران

شیر یزدان قدم به بیشه نهاد
در رحمت بسوی بیشه گشاد

از صفای قدوم آن حضرت
بیشه شد رشک گلشن جنت

خبر مقدمش رسید به ببر
از دلش رفت تاب و طاقت و صبر

آتشی از شوق در دلش افتاد
رو بسوی حضرت امیر نهاد

نظر از دور چون بر شه افکند
خویشتن را ز کنار راه فکند

کرد در ره بسجده صد جا پیش
رفت آنگه چو بندگان در پیش

بزبان فصیح گفت سلام
که شه جن و آدم و دد و دام

قبله دین و حجت حق خدا
بنده گوی تو زبان دستا

پیش از آدم درین جهان خراب
بهرام اسا الهی ز حجاب

طفل گفتم مرد مادر من
خواست جانم رهیدن از بر من

قصه دف

قوة قوت نمانده بر تن من — تاب برگم فکنده بر تن من

هم درین بیشه داشتم منزل — که تو از فیض رحمت کامل

بمن از لطف روی بنمودی — در بکشتم بروی بگشودی

طعمه‌ام در دهان افکندی — آب چشمه‌ان بجانم افکندی

در تنم قوتی چنان آمد آمد — که تو گفتی هزار جان آمد

از غم خورد و خواب آسودم — قوتم کم نگشت تا بودم

چون بمن لطف اینچنان کردی — نام خود را بمن بیان کردی

گشت نامم بورد جان و دلم — مهر تو مایه بخش آب و گلم

هیچ دیگر ندیدمت پس از آن — مهر و داغ تو داشته‌ام بر جان

تا پس از مدتی درین دنیا — آدم از کتم غیب شد پیدا

می‌شنیدم چه از کسان وصفش — همه را بود در زبان حرفش

گفتم آن است شیر حق گویا — علی المرتضی ولی خدا

رفتم او را بکعبه دیدم زود — تو نبودی و یک تنم نبود
با تو او را چه آشنا دیدم — زو نشان تو باز پرسیدم
گفت او شه بن ابو الحسن است — خلف شیر و تاج ذو المنن است
نقد جان نبی و قبله دین — باعث خلق آسمان و زمین
سر آیینش من او است — چشمه نور روشن من او است
او است بحر وجود را مظهر — صدف سینه مرا گوهر
من بتحقیق فرع و اصل من او است — بهر پنهان من اصل اصل او است
گرچه در هم بباطن و ظاهر — همه جا حاضر است او ناظر
لیک در حال رس بسته گویان — ختم پیغمبران شه ثقلین
احمد و حامد و محمد نام — بهتر از رسل شفیع انام
شب احمد دلش علی ظاهر کند — در همان شب آسمان عبور کند
آنگهی قبس باطن گو از — دعوات حسینی نجح ظهور

ا ا ... الهی

هر کس شنید نام عمل / قطع سازد زبانش از دغل

شاه از دفع آن سگ فاجر / کند از لطف جانب تو گذر

سایه لطف افکند بر سر / نثار سازد ز بهر تو نظرت

روی آن شاه کشور احسان / چون ببینی سلام برسان

من ز آدم شنیدم این سخنان / آمدم سوی شه خروش کنان

بصبوری در انتظار شما / همه ام روز و شب بلای دنیا

کز وضع قیس هر کس گشت عیان / داغ بغضت نهاده بر دل و جان

نام پاکت ز هر کسی که شنید / دردم از کین زبان او ببرید

من درین بیشه حسینی از زر در / تا تیغ شان شدم ز گل دیگر

بارها گفته قیس امتحکم / یا یک ... عازم جنگم

گشتم از خصل آن لئیم بسیار / کهوم آن قوم را لئیم از زار

قیس عاجز ز جنگ من گردید / سینه آن خصم من فرد گردید



چون نهایت نبود کشش او / نشدم هیچ خاص تر او

چشم هر ذره بود حیران / که آفتاب رخ تو گشت عیان

شکر لطفت که آنچه بُد عالم / آخر از رحمت تو روی نمود

شاه دنیا و دین علی ولی / مخزن گنج و سرّ لم یزلی

دست او ز الطاف بر سرش مالید / ببر هم پای شاه را بوسید

وه چه دولت که شاه مهر او / که رسید دست شاه بر سر او

کاشکی من بجای او بودی / تا سرم خاک پای او سودی

شاه با قنبر حمیده لقا / هر چه گفتش فطرس مهر ادا

در نهی شاه رو به ره آورد / ببر چون همرهی سفر کرد

ببر و دلدل بقربت یکدگر / که انس از بر لولو خوشتر

زان طرف قنبر کینه جو برسید / ببر در خدمت شه چنین دید

در حضور بنده دار فشاندم / ز لولو نظم شاه دین دلهم

تولّکن

خداوندا که در عاشق ... در
چون منزل کربلا گروه ابتر شد
صبح امید زینب سرگشته شام شد
زین نعش و غیرت آل علی ... قیام شد
از شور و احسین قیامت قیام شد
در قصد در نهار یزید و بنات او
در جزا به آل علی احتمام شد
بیمار دار سطح زمین نقطه ... سست
چون خاک تشنه پر حسم امام شد
زینب که ماه جوهرست او ورد ... شد
در شهر شام ... جبرا شد
دنیا بکام آل ... شد
تا ربع شب یزید لعین را بکام شد

افغان از آن زمان که در آغوش شاه دین
اصغر ز ضرب تیر لبش لعل فام شد

برادرش آن سوار زمان شکسته دل
از هر طرف بدید بنش ازدحام شد

زینب سپاس اهل حرم را بحر بخفت
ای دیده خون ببار که خوابت حرام شد

چون زاده وهم شهید شد از خنجر ستم
... در خیمه حرم

داود در غم ... سلیمان ... زار
یعقوب در مصیبت و ... در ماتم
آدم ... [illegible]
... الحسین ... بحسین ... ماتم
نوح نبی به نوحه ... زار
عیسی به دیده ... در اشک غم
آدم ... صاحب ... در ماتم
در ... چشم ... از نور دیده ...
... در خیمه حرم

یوسف بچاه محنت و یونس به بحر غم
زد چاک جامه فاطمه دختر نبی

خواتون دین سعادت و بانوی محترم
چون تیر ... اصغر ...

خندان بروی او چو گل از باد صبح دم
رو کرد رو به روی نجف گفت

بابا ببین که ... عترت خود
این شعر ... تمام شد

در یوم پنجشنبه ۱۲ ... المظفر
تمام ... ۱۲۹۳



کت را بر هشت ضم کنیم شانزده میشود یکی هم روح پاکست.
چون با و ضم کنی هفده بشود پس واجب است که عقلا انرا بدانند
که ازاین سبب است که هفده رکعت نماز بر ادمی واجب شد
کت

